

چشم انداز

CHASHM ANDAAZ

اردیبهشت / خرداد ۱۳۷۵ شماره ۴۸ אייר-סיון תשנ"ו May/June 1966 No. 48



An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

Jacob Ebrig

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد.

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳۴۴-۷۴۷۳
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
پیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰

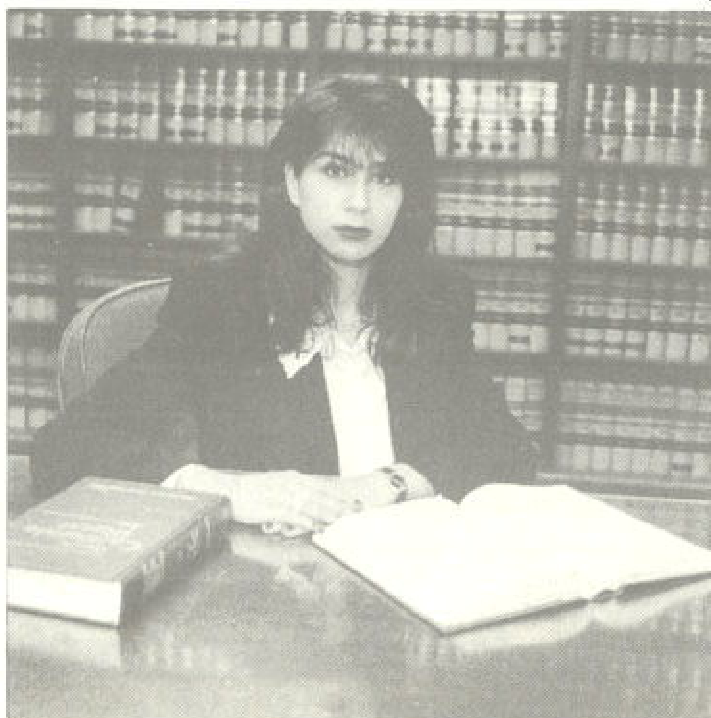


دکتر نیلوفر «آرام نیا» ذکریائی

ستاره وکلای ایرانی

تصادفات

صدمات بدنی



* Accidents & Personal Injury
* Wills, Trusts, Estate Planning
* Corporations & Partnerships
* Contracts
* Business & Commercial Law

* تصادفات و صدمات بدنی
* تنظیم وصیت نامه و امور انحصار وراثت
* ثبت و انحلال شرکتها
* تنظیم قراردادها
* امور تجارتی و بازرگانی

NILOUFAR A. ZAKARIAIE, J.D.
ATTORNEY AT LAW

1901 AVENUE OF THE *STARS*, 18TH FLOOR • CENTURY CITY, CA 90067
TELEPHONE (310) 552-0066

نیازمندیهای جامعه

بیمه
● ایرج منیفی
۸۱۸-۷۸۱-۰۴۰۱
● بیژن اسحاقیان
۲۱۳-۹۲۰-۹۹۰۲

پزشک
● دکتر دوستان
۳۱۰-۸۵۹-۰۴۱۵
● دکتر مایکل طاهری
۳۱۰-۳۶۰-۰۰۶۷
۸۱۸-۲۶۵-۹۴۹۹
● دکتر بخشنده
۳۱۰-۲۷۴-۵۵۴۴
۸۱۸-۹۸۶-۸۴۲۰
● دکتر کامران تربتی
۳۱۰-۳۸۵-۰۵۵۳
۸۱۸-۹۰۶-۲۴۹۶

پزشک کودکان
● دکتر عزیزالله نورمند
۳۱۰-۸۲۹-۳۳۱۱
۸۱۸-۹۰۵-۵۵۵۲

پوشاک
● جوراب تیفانی
۲۱۳-۷۴۸-۸۸۲۳

تعلیم برمیتصوا، بت میتصوا
● ۸۱۸-۷۵۷-۲۶۴۸

تعلیم موسیقی
● پیمان اخلاقی
۳۱۰-۸۲۰-۸۲۶۱

تهیه اسناد ملکی
● *Property Tax*
۳۱۰-۴۷۱-۰۲۳۵

حسابداری
● ظاهر فلاّحی .C.P.A
۷۱۴-۵۴۶-۴C.P.A.
۷۱۴-۵۴۶-۴۲۷۲
● یوسف ظهیری
۴۰۸-۲۹۲-۳۸۰۰
● افشین کاشانی
۳۱۰-۲۰۲-۱۰۱۰

خرید و فروش املاک در اسرائیل
● جمشید شبان
۰۳-۵۴۶-۵۵۳۱
● گروه داوید
۳۱۰-۶۵۹-۲۶۵۹

دندانپزشک
● دکتر فرهاد بینا
۳۱۰-۲۰۷-۲۴۶۲
۳۱۰-۲۰۷-*BINA*
● دکتر سهیل خدادادی
۳۱۰-۲۷۱-۳۰۰۳
● دکتر بهروز زینتی
۳۱۰-۶۵۲-۲۰۱۰
۸۱۸-۹۸۶-۸۶۶۹
● دکتر بیژن عافار
۳۱۰-۵۵۷-۱۵۴۷
۸۱۸-۷۸۴-۴۸۶۷
● دکتر سیروس ارشادی
۳۱۰-۸۲۴-۲۶۲۴

سالن جشنها
● المپیک کالکشن
۳۱۰-۵۷۵-۴۵۸۵

طراحی خانه
● ایرج و داریوش صفائی
۳۱۰-۴۵۳-۳۳۳۵

کایروپراکتیک
● دکتر روزبه مسرور
۸۱۸-۷۰۵-۰۷۳۶
● دکتر بهروز صموها
۸۱۸-۷۰۱-۱۰۵۸
۸۱۸-۹۹۰-۳۰۸۴

کلاسهای آموزشی
● باربارا میشکان
۳۱۰-۸۲۸-۷۱۷۶
● انستیتوی حرفه‌ای اُرت
۲۱۳-۳۸۷-۴۲۴۴
۸۱۸-۷۸۸-۷۲۲۲

کیترینگ
● کیترینگ گلت کاشر شادی
۳۱۰-۶۵۹-۵۹۸۲
● کیترینگ گلت کاشر شارون
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
● کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم
رویال کیترینگ
۳۱۰-۴۵۸-۹۹۹۳
● کیترینگ المپیک کالکشن
۳۱۰-۵۷۵-۴۵۸۵
● کیترینگ بهادر
۸۱۸-۶۰۹-۷۱۳۵

مشاور مالی
● ریچارد بهفرین
۳۱۰-۲۸۱-۴۶۱۵
● دانیل فرید یاشارال
۳۱۰-۵۵۰-۰۷۷۰
● سیاوش اشتهاردی
Fredric Berger
۳۱۰-۴۵۸-۳۶۴۹
۸۰۰-۸۷۹-۳۱۱۸

مواد غذایی
● بستنی اکبر مشدی
۲۱۳-۸۷۴-۰۱۴۴

وام
● La Cienega
Jewelry & Loan
۳۱۰-۳۶۰-۰۰۲۰

وسایل پارتی
● تهران رنتال
۸۱۸-۳۴۲-۷۳۶۸

وکیل
● فریبرز سلکی
۳۱۰-۴۴۱-۱۱۱۱
● مارتین ولف
۳۱۰-۲۰۵-۲۰۳۳
● فریبا سلیمانی
۳۱۰-۴۴۱-۸۳۰۱
● نیلوفر ذکریائی (آرام‌نیا)
۳۱۰-۵۵۲-۰۰۶۶
● فریبرز «مایکل» ضرابیان
۸۱۸-۳۵۶-۱۲۵۴
Internet E/MAIL:
MichaelZ@usap.com
● رامین یونسی
۳۱۰-۸۰۱-۵۰۰۱
۸۱۸-۹۹۹-۹۹۰۸

درج آگهی
در چشم‌انداز
مؤثرترین
وسیله
تبلیغ
(۳۱۰)
۴۷۹
۴۷۹۸

چشم انداز

Published bY:
International Judea Foundation
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212
TEL: (310) 479-4798
FAX: (310) 445-5488

سردبیر: داریوش فاخری
مدیر داخلی: شهرام سیمان
روابط عمومی: مهندس آشر آرام‌نیا
دکتر روبرت صالح ربیع
امور اداری و آگهیها: رژ بابرلوا
سردبیر قسمت پزشکی: دکتر نیسان بامداد
بخش انگلیسی زیر نظر: مجید آبائی
دکتر روبرت صالح ربیع
با همکاری: نویسندگان، مترجمین و گزارشگران چشم‌انداز
تایپ‌ست: مینو حمودوت
امور هنری: انتشارات نارگل

چشم انداز، نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.
نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.

چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌های رسیده، باز پس فرستاده نمی‌شود. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا، استفاده می‌شود.



در این شماره می‌خوانید

May/June 1966 No. 48 אייר-סיון תשנ"ו اردیبهشت / خرداد ۱۳۷۵ شماره ۴۸



درجستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

داریوش فاخری

منصور اوجی میگفت: هوای باغ نکردیم و دور باغ گذشت و این واهمه همیشه در سرم بود و ترس در دلم که در این زمان و مکان چگونه بارور خواهیم شد و چگونه از یادها نخواهیم رفت و از یاد نخواهیم برد.

برخی از سازمانهای اجتماعی یک پس از دیگری بقول شاملو: همچنان دوره کردند شب را و روز را، هنوز را. و برخی دل نگران و پر تلاش با چشمانی خیره به سیل بی خبری و بی تفاوتی، بقول نیما: آب در خوابگه مورچگان می ریختند.

در این میان نقش بسیار ارزنده‌ای که جوانانی با همت - با غرور و در عین حال فروتن در جامعه بازی کردند از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار است. اینان برای رسیدن به خلوتگه خورشید ارزشمند بودنی با اهمیت با استناد به حافظ که میگفت:

کمتر از ذره نئی، پست مشو، مهر بورز
تا به خلوتگه خورشید، رسی رقص کنان

جامعه گاه خواب آلوده را نیز با خود در این سیر ملکوتی همراه کردند.

در نشستی که با حضور صدها نفر از فرهنگ دوستان جامعه روز یکشنبه ۵ ماه مِی در کنیسای سفارادیهای وست‌وود برگزار گردید یکی از غرور آمیزترین روزهای زندگی یهودیان مهاجر از ایران و مقیم در آمریکا را جامعه دانشوران یهود به ما هدیه نمود. اولین دانشنامه شامل پژوهشهایی عالمانه، که توسط صاحبنظران مشهور و جهانی درباره احوال یهودیان ایران در طول تاریخ، به سردبیری شایسته پرفسور نتصر به ما تقدیم شد، و با این عمل ابرهای زمستان رخوتناکی که گاه‌گاه و به مقدار زیاد فضای این هوا را می‌پوشاند کنار رفت. جرقه خورشید برای این عمل شیرزادها - جمشیدها - عاشرها - سیمون‌ها - فریدونها - اردشیرها - آونرها - ناهیدها و دیگران عزیزتر از عزیز طلایه امکان پیروزی بر شکست یک تداوم زیانبار را، نشانمان داد.

دکتر احمد کریمی حکاک که از سیاتل برای آشنایی و نقد این اثر آنجا بود چه زیبا گفت که جامعهٔ یهود همیشه به قومیت و تاریخ و اعتقادات و همبستگی و کاوش علم عشق ورزیده ولی عشق بی شناخت بی محتواست. دکتر کریمی حکاک این کتاب «پاد یاوند»، منتشر شده از طرف جامعهٔ دانشوران یهود را سِفر پیدایش هویت یهودیان ایرانی در فضای نسیان زده علمی و تاریخی عمومی جهان از یهودیان ایران نامید و همه را تشویق به خرید و خواندن آن نمود، چه یهودی و چه غیر یهودی. در این مقاله فکر کردم که متن صحبتهای دکتر ضیایی استاد، محقق و رئیس بخش ایرانشناسی دانشگاه UCLA را که در آن مجلس و برای این دانشنامه «پاد یاوند» ایراد نمودند را چاپ کنیم.

در خاتمه برای تمام دست اندر کاران جامعه دانشوران تشکری دوباره دارم از این گل زیبایی که به جامعه هدیه کرده‌اید. به نظر من هر خانه یهودی و هر پژوهشگر غیر یهودی بایستی از نعمت داشتن آن استفاده نماید.

متن سخنان دکتر ضیایی:

آغاز سُخَن بَنا نَهادم — بر نامِ اَحد زبان گُشادم
بر نامِ کریم و قادرِ پاک — سازندهٔ عرش و لوح و افلاک
خلّاقِ نُبود و بودِ دوران — علّام و علیم نطقِ مرغان
بخشندهٔ تاج و تختِ شاهی — روزی دِهِ مور و مرغ و ماهی
دانندهٔ رازهای پنهان — معبودِ مکان و نوکِ ارکان
غنّام و رحیمِ کُلِ اشیا — هستی دِهِ کوه و دشت و دریا
دانای رُقوم تختهٔ پاک — شمعِ دِلِ عاشقانِ غمناک

جـبّارِ وَحـید وُکـانِ هستی   کـانِ کَـرَم وُ مَکـانِ هستی
در صُنعِ تو عقل و دیده مدهوش   گو دیده و نُطق گشته خاموش

با عرض سلام به حضّار محترم، و با تشکر از اولیای بُنیاد جامعهٔ دانشوران.

نعت نخستین که به سمعتان رسید برگرفته از آغاز «اردشیر نامه»ی شاعر شهیر ایرانی شاهین شیرازی است. و برگرفته از متنِ مصحح منقح توسط پرفسور امّنون نتصر. و امروز گرد هم آمدیم تا بر زَحَمات وافر این دانشمند والا مقام در راه شناساندن ادب فارسی و فرهنگ ایرانی، هم به مجامع علمی در دنیای غرب - به گونه‌ای آکادمیک در سطحی بین‌المللی - و هم به خودِ ما ایرانیان، اَرج نهیم و از ایشان تشکر کنیم.

پرفسور نتصر بخش نوینی را در پژوهش پیرامون فرهنگ ایرانی گشوده‌اند، ثمرهٔ سه دَهِ تحقیقات علمی ایشان علی‌الخصوص در میراث چند هزار سالهٔ فرهنگی یهودِ ایران موجب شده تا ارزش عمیق آن در استمرار و پویایی فرهنگ ایران حدّاقل از دوران پیش از هخامنشیان، سپس اشکانیان، ساسانیان، آل بویه و زیار، ساسانیان. ادوار مختلف ایلخانان، صفوّیه، و بالاخره تا به امروز بر اهل علم و اندیشه آشکارتر گردد.

مُجلّدِ اخیر، کتاب «پاد یاوند» ، نمونهٔ اعلای عمق اندیشه و چیرگی عالمانه پرفسور نتصر در مطالعات و پژوهشهای تاریخی و فرهنگی یهودیان ایران است، و اثری است یکتا در راه شناساندن غنای این میراث ایرانی. «پاد یاوند»، چنانچه خود ایشان نگاشته‌اند واژه‌ای است از دین دبیرهٔ پهلوی نوشتاری به معنای «پیروزمند»، خدای ایشان را در پیشبرد اهداف علمی و فرهنگی پیروزمند کُناد.

زبان فارسی و میراث کهن یهود ایران، چنانچه پرفسور نتصر نشان داده‌اند، در تمامی جوانب تاریخی و فرهنگی استمرار یافته و، فی‌المثل، واژه‌های فارسی در اسفار عذرا، استر، نحمیا، تواریخ در میشنه، در تلمود، در هاگادا و هلخه وارد شده‌اند.

در زمینه‌های ادب، علوم، تصوف و عرفان ایرانیان یهودی اثرات مهمّی از خود بر جا گذاشته‌اند. مثلاً در ادب فارسی از دوران رودکی بن‌لاوی بخارایی و دیگران تا شاهین، عمرانی، خواجه بخارائی و غیره اشعار مهمی سروده‌اند، در علوم، همزمان با محمد بن موسی خوارزمی ابن‌ماشاءالله در نجوم، و دیگران در ریاضیات به مکاشفات اصولی دست یازیده‌اند.

در قرن ۷ رشیدالدین فصل الله، وزیر هلاکو، آثاری هم به عربی، فارسی و عبری دارد، و مخصوصاً سعد بن منصور ابن کمونه ملقب به «الاسرائیلی» کحّال (چشم پزشک) معروف و حاذق دورانش در مدرسهٔ نظامیه تدریس فلسفه می‌نموده او گذشته از متون فلسفی و علمی اثری به

عبری دارد در مصالحه مابین قرایت‌ها و پیروان ربّ (ربّانوت) که چاپ شده، و هم از آغاز تأسیس مدرسهٔ معروف زنجان کتب وی در فلسفهٔ اشراقی تدریس می‌شده، در این باب، علی‌الخصوص، شرح منحصر به فرد ابن کمونه بر فلسفهٔ اشرامی شهاب الدین سهروردی، مهم‌ترین فیلسوف ایرانی و احیاگر اندیشه‌های فلسفی کهن فارسی، از شهرت تمام برخوردار است. کتاب «التنقیحات فی شرح التلویحات» وی تا به امروز به مثابه متن درسی مورد نظر اهل فلسفه در ایران بوده، و این شاهکار علمی وی که شامل ابداعات خاصی در منطقیات موجهه، اشکال قیاسی، شناخت شناسی اشراقی، عسی شناسی، و فلسفهٔ برین می‌باشد، مهم‌ترین اثر فلسفی قرن ۷، بل با ارزش‌ترین اثر فلسفی اشرامی پس از نوشتجات خود سهروردی شناخته می‌شود.

در میدان ادب فارسی شعرای فارسی یهود، ساخته‌ها و سروده‌های مهمی دارند، و هم از این روست که ارزش میراث فرهنگی ایرانیان یهودی در کلّ فرهنگ ایران بنیادی بنماید و در اشاعهٔ پویایی این جنبه از فرهنگمان سهم بسزائی را داراست.

شعر فارسی و حکمت شاعرانهٔ ایرانی همانند است با نقش رسالت در اسفار پنج گانه توراة و برابر است با نقش فلسفه در یونان باستان. مثلاً دربارهٔ معرفت محصّل از تجربهٔ درونی و عرفانی و نتایج گفتاری آن که همانا ساختمان حکمت شاعرانه است، محل این گونه تجربیات را شعرا به تمثیل: لامکان، و غیره دانسته‌اند.

در اشعار مولانا جلال الدین بلخی می‌خوانیم:

در لامکان سیر آن می — زیرا به آن پی برده‌ام

و همانند آن در «موسی نامه‌ی» شاهین شیرازی:

چنان بَر دَشت وُ صحرا می‌چَریدند — بگردِ سُنبل وُ گُل می‌دویدند
نبی اندر پی ایشان روانه — عصا بر دست مستِ لامکانه

و نیز پیرامون احسن القصص، یعنی داستان حضرت یوسف، شعرای ایرانی با لطافت تمام شعرها سروده‌اند. شیخ اجل مصلح‌الدین شیرازی چنین گفته:

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند — که این روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی — چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برقِ جهان است — گهی پیدا و دیگر گه نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینیم — گهی تا پشتِ پای خود نبینیم

و باز از کلام مولانا شاهین شیرازی در «یوسف و زلیخای» وی:

(به الفاظی چون پیر خردمند و غیره توجه بفرمایید)

درین بود او که فرزندانش از راه — رسیدند شادمان هَر دَه زِ ناگاه
دعا کردند بَر پیرِ خردمند — پس آنگه مژده دادندَش زِ فرزند
که اندر مصر یوسف شهریارست — ز فرعون بُگذَرَد، او کامگارست
به حضرت یک دَمی یعقوب نالید — پس آنگه پیرهَن بر چَشم مالید

به ابرو قدرتِ تقدیر سُبحان — بشُد روشن دو چشمِ پیرِ کنعان

از این گونه امثله بسیارند، امّا امروز فرصت کم.

در خاتمه می‌بایدم گفت که اولاً از انتشار «پاد یاوند» بسیار خوشنودیم، و هم امید آن داریم که به واسطهٔ همیاری‌های مستمرِ صاحبان اندیشه و اهل بینش و بصیرت بتوانیم این قسمت از پژوهشهای ایران شناسی را در این مکانی که زندگانی می‌کنیم هر چه بیشتر گسترش دهیم و میراث کهن خویش را نگاهبان. وقت آن رسیده که دست به دست هم دهیم و در راه پیشبرد عهد قدیممان و گرانداری عالِمان نُوین قدم‌های راسخ برداریم. در پایان چند بیتی از «انتخاب تخلستان» عُمرانی:

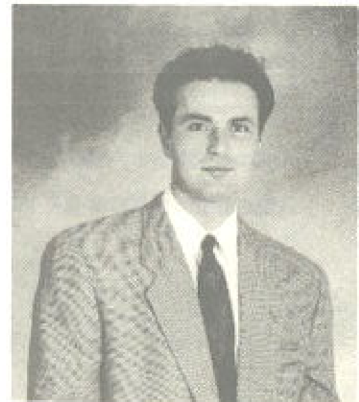
جوانا سر از پندِ پیران مَپیچ — چه فرمان دهند، سر ز فرمان مَپیچ!
شب و روز در فکر تدبیر باش — جوانی اگر می‌کنی پیر باش
نگه کن به بُستان به فصلِ بهار — ببین هر طرف صد هِزاران هَزار
تواریخ پیشینیان را بخوان! — بَد و نیک دُورِ زمان را بدان!
جهان ای پسرا با کسی رام نیست — چه خُسبی در اینجا که آرام نیست!

با تشکر مجدد از بنیاد جامعهٔ دانشوران، و علی‌الخصوص سرکار بانو ناهید پیرنظر، با ایشان همیاری کنیم.□

شاووعوت جشن دریافت توراه بر همهٔ یهودیان جهان مبارک باد



نقاشی روی جلد این شماره اثر هنرمندگرامی و چیره‌دست آقای جیکوب عبریانی می‌باشد. این نقاشی که «بوتهٔ سوزان» "BURNING BUSH" نام دارد تخیل نقاش از صحنهٔ ظهور خداوند به حضرت موسی درکوه طور می‌باشد. این بوته که در حقیقت نشانگر انرژی روحانی الهی می‌باشد نه می‌سوزاند و نه خاموش می‌شد و حضرت موسی پس از دریافت این انرژی آنچنان صورت نورانی پیدا کردکه وقتی به میان قوم بنی اسرائیل بازگشت به علت تشعشع این انوار روحانی مجبور به پوشانیدن صورت خود شد.





رویدادهای سازمان سیامک



گروه پارادیز جودیا (نوجوانان سیامک) ۱۹ - ۱۵ ساله

۲۵ مارچ سمیناری به منظور آشنایی نوجوانان با پسخ در محل المپیک کالکشن برگزار گردید. در این سمینار آقای ژوزف ملامد به طور مشروح فلسفه پسخ را مورد بررسی قرار دادند که بسیار مورد توجه حاضران در جلسه واقع شد.

همچنین در روز یکشنبه ۲۱ آوریل مسابقهٔ بسکتبال بین دو گروه از نوجوانان در محل مدرسهٔ پاسیفیک پالیسیدس برگزار گردید. گروه پارادیز جودیا در نظر دارد که یک سری مسابقات بسکتبال ما بین تیم‌های معرفی شده از طرف نوجوانان یهودی دبیرستان‌های مختلف برگزار نماید. از کلیه علاقمندان دعوت می‌شود که با دفتر سازمان سیامک ۴۷۹۸-۴۷۹-۳۱۰ در لوس‌آنجلس و یا ۸۳۳۲-۷۰۵-۸۱۸ تماس حاصل نمایند.

گروه خاوریم (یاران) ۴۵ - ۲۱ ساله

گروه یاران ماه گذشته فعالیت‌های چشمگیری داشت که بسیاری از جوانان علاقمند را به خود جلب نمود.

برنامه موفق کلوب کتاب در سه شنبه شب دوم آوریل و ۱۶ آوریل در محل سازمان برگزار گردید. این برنامه که با استقبال بسیار از طرف دوستداران کتاب روبرو است هر دو هفته یکبار جلسات خود را در سه‌شنبه‌های اول و سوم هر ماه تشکیل می‌دهد.

روز یکشنبه ۲۱ آوریل برنامه اسب سواری و پیک نیک گروه یاران برگزار گردید که در آن گروهی بیش از ۳۰ نفر از جوانان یک روز کامل را با خوشی و شادمانی با یکدیگر سپری کردند.

کمیته آشنایی و تبادل تجاری ***Business Networking*** این گروه در روز سه شنبه ۲۳ آوریل در محل بورلی هیلتون سخنرانی جالبی در مورد ***Internet*** عرضه کرد که بسیار مورد توجه شرکت کنندگان قرار گرفت. از آنجایی که سخنرانی‌های این گروه به زبان انگلیسی می‌باشد علاوه بر جوانان یهودی ایرانی تنی چند از صاحبان مشاغل یهودیان







آمریکایی نیز در این جلسات شرکت می‌کنند که باعث هر چه بیشتر تبادل تجارتی و آشنایی میان جامعهٔ ما و جامعهٔ یهودیان آمریکایی می‌باشد.

از کلیه افرادی که مایل به کمک به برگزاری برنامه‌های گروه یاران هستند دعوت می‌شود که با شماره ۱۱۶۱-۲۸۱-۳۱۰ تماس حاصل فرمایند.

تیکون عُلام (بهبود و مرمت جهان)

در ماه گذشته از طرف خانواده‌های خیر خواه مقادیر زیادی لباس، غذا و وسائل خانه به سازمان اهدا گردید تا در اختیار خانواده‌های نیازمند قرار گیرد. خانم یولاندا مرادزاده ۴ کیسه لباس - آقای کامران حیثم پور ۲ کیسه لباس - خانم ژیلا حکیم ۳ کیسه لباس - خانم ثریا شکوری ۶ کیسه لباس - خانم میترا ملامد ۲ کیسه لباس - خانواده بنفشه ۱۵ کیسه لباس و وسائل خانه - آقای موسی فالاس ۴ کیسه لباس - آقای جیمی مجد یک کیسه لباس - آقای فریبرز نیکو مانند ماه گذشته ۲ کیسه لباس و خانم مینو حمودوت ۲ کیسه لباس به سازمان اهدا نمودند.

غرفهٔ فروش کتاب در گاردن پارتی سازمان هداسا

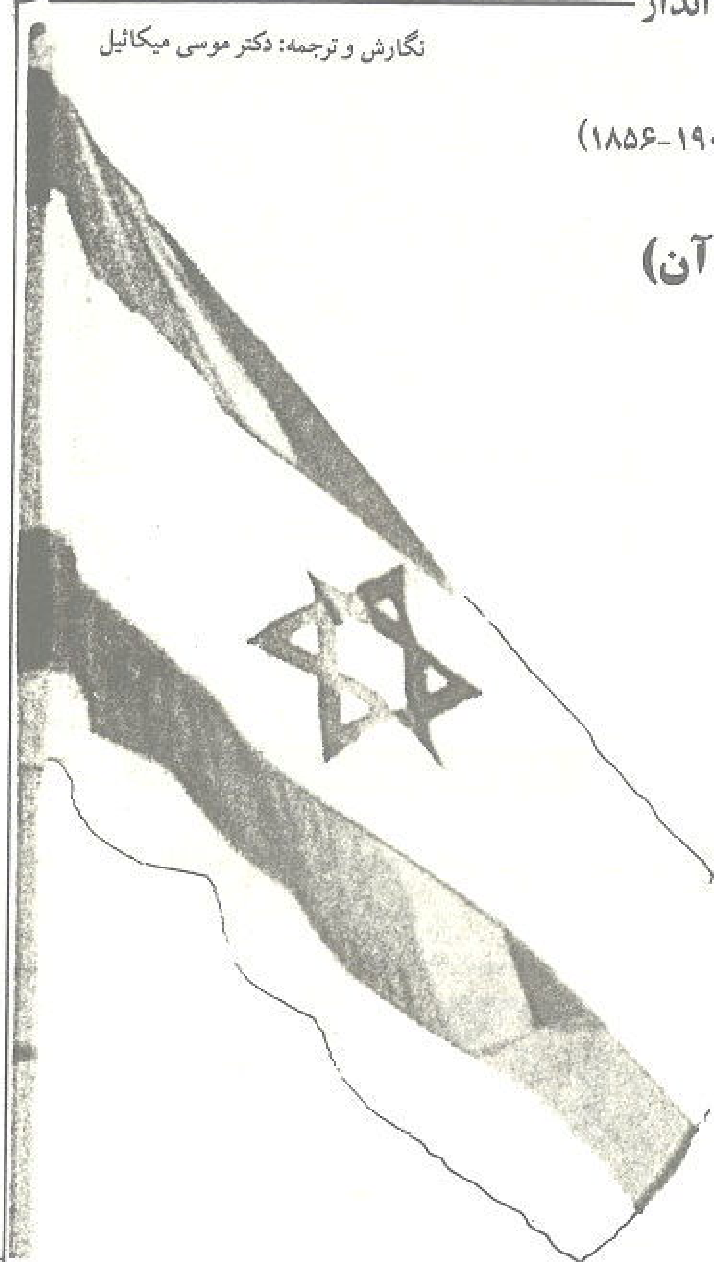
سازمان سیامک که همواره در راه ترویج و اشاعه هر چه بیشتر فرهنگ و تاریخ یهود گام برمی‌دارد، در روز یکشنبه ۱۴ آوریل در محل گاردن پارتی سازمان هداسا غرفه‌یی جهت فروش کتاب‌هایی در مورد یهودیت نمود.



نگارش و ترجمه: دکتر موسی میکائیل

هتیکوا و نفتالی ایمبر (۱۹۰۹-۱۸۵۶)

(سرود ملّی کشور اسرائیل و سازندهٔ آن)



نفتالی در سال ۱۸۵۶ در گالیس متولّد شد. وی تحصیلات معمولی و غیر روحانی داشت. در سال ۱۸۸۲ در کنستانتوپول با لارنس اولیفنت Oliphant آشنا شد و اُلیفنت مسیحی به اصطلاح صیونیست بود و در این سال بعنوان مشاور در امور یهودیان به فلسطین رفت و نفتالی نیز با او به فلسطین آمد و در سال ۱۸۸۸ به اروپا بازگشت. سپس به سوی شرق روی آورد و در بمبئی هندوستان نیز مانند در فلسطین اظهار علاقه‌ای به مبلغین مسیحی داشت و بعداً مرتد نامیده شد. حتی اسرائل Israel Zang Will زنگ ویل تصور میکرد که نفتالی برای آنکه از گرسنگی نمیرد مسیحی شده است. نفتالی در ۱۸۹۲ برای اولین بار به آمریکا آمد و پس از بازگشت و توقف مختصر در اروپا بار دیگر به امریکا آمد و ساکن شد و مابقی عمر را به سختی و تهیدستی و با الکل سر برد و تنها باکمک مالی ماهیانهٔ یک قاضی خیّر یهودی زندگی می‌نمود.
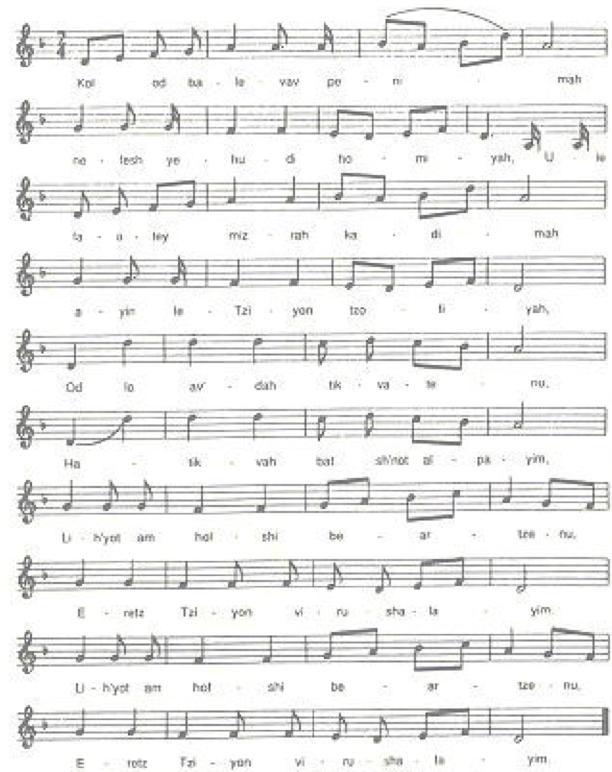
بانوئی به نام آماندا کتی Katie که پزشک و مسیحی پروتستان بود خواهان نفتالی شد و به یهودیت پیوست و با نفتالی ازدواج نمود که پس از مدّت کوتاهی بطلاق منجر شد.

شعر תִּקְוָתֵנוּ (امید ما) که بعداً هتیکوا نامیده شد در سال ۱۸۷۸ توسط نفتالی ایمبر نوشته شده است. این شعر به هر حال در جلد اوّل کتاب شعر نفتالی بارکی Barkai (سَحَر) به تاریخ و محل ۱۸۸۴ اورشلیم ذکر شده است. از آثار دیگر او جلد دوّم اشعارش به نام Barkai Hahadash (سَحَر نوین) است. هم چنین نفتالی قسمتی از شرح زندگی خود را در جوئیش استاندارد و لندن بطبع رسانیده است. در سال ۱۹۰۵ نفتالی اشعار عمر خیام را از انگلیسی که توسط فیتز جرالد Fitzgerald ترجمه شده بود به زبان عبری تحت عنوان Hakos (جام) ترجمه نمود. وی بعضی از آثار خود را به زبان انگلیسی ترجمه نموده و حتی چندین اثر انگلیسی در زمینهٔ تلمود نوشته است.

به نظر می‌رسد که نفتالی این شعر را تحت تأثیر خبر بنیاد پته تیکوا Petah Tikvah ساخته است. وی در سال ۱۸۸۲ آنرا برای دهقانان Rishon Le Zion خواند و مورد استقبال آنان قرار گرفت. مدّت کوتاهی پس از آن ساموئل کوهن که از مولداوی به ریشون صیون آمده و مستقر شده بود ملودی برای این شعر که در زمینهٔ آهنگهای فولکلوری مولداوی - رومانی می‌باشد عرضه داشته است. و این نوع آهنگها در آن زمان مورد توّجه بوده است.

تاریخ واقعی هتیکوا دوباره و بطور جداگانه توسط منشه راوینا Ravina و موسیقیدان آماتور الیاهو هکوهن کشف گردید و احتمالاً فرم اولیه هتیکوا با ملودی مربوطه در ۱۸۹۵ بطبع رسیده و بعداً تغییراتی در آن صورت گرفته است. اوّلین ترجمهٔ انگلیسی آن توسط ایسرائل Zang Will می‌باشد.

در سالهای ۱۸۹۸ و ۱۹۰۰ دو سرود برای نهضت صیونیسم ارائه داده شد که مورد موافقت قرار نگرفت. در پنجمین کنگره صیونیسم این سرود به صورت Tikvatenu خوانده شد. بالاخره در ۱۹۰۵ در هفتمین کنگره صیونیسم این سرود پس از تغییراتی در آن به نام هتیکوا توسط



כָּל עוֹד בַּלֵּבָב פְּנִימָה
נֶפֶשׁ יְהוּדִי הוֹמִיָּה
וּלְפַאֲתֵי מִזְרָח קָדִימָה
עַיִן לְצִיּוֹן צוֹפִיָּה
עוֹד לֹא אָבְדָה תִקְוָתֵנוּ
הַתִּקְוָה בַּת שְׁנוֹת אַלְפַּיִם
לִהְיוֹת עַם חָפְשִׁי בְּאַרְצֵנוּ
אֶרֶץ צִיּוֹן וִירוּשָׁלַיִם.

As long as deep in the heart,
The soul of a Jew yearns,
And towards the East
An eye looks to Zion,
Our hope is not yet lost,
The hope of two thousand years,
To be a free people in our land,
The land of Zion and Jerusalem.

نت و کلمات هتیکواکه امروزه در اسرائیل خوانده می‌شود.
این سرود نقلی است ازکتاب سرود Lamnazzeah shir Mizmor که توسط هیستدروت در ۱۹۶۸ برای سربازان نگاشته شده است.

تمامی حاضرین خوانده شد و امروزه نیز به این نحو اجرا می‌گردد. رسمیت آن به عنوان سرود رسمی نهضت صیونیسم در هیجدهمین جلسهٔ آن در پراگ در ۱۹۳۳ اعلام گردید. در دوران قیمومیت فلسطین هتیکوا سرود غیر رسمی یهودیان فلسطین بود.

در سال ۱۹۴۸ هارمونی استاندارد این سرود توسط رهبر ارکستر ایتالیائی برناردینو مولیاری Bernardino Moliori برای ارکستر فیلارمونیک اسرائیل تنظیم گردید. همچنین تنظیم دیگری برای ارکستر که امروزه نیز رایج است از بن حییم می‌باشد.

این سرود در چهاردهم می ۱۹۴۸ در جشن اعلام استقلال کشور اسرائیل در مجمع خوانده شد.

آن چنان در ژرفای دل
روح و روان یهودی مشتاق و آرزومند است
و رو بسوی خاور
چشمی بر «صیون» مینگرد
امید ما هرگز ناپدید نگشت
امید دو هزار سالهٔ ما
که چون مردمانی آزاد در سرزمین خود
سرزمین صیون و اوروشلیم زیست کنیم

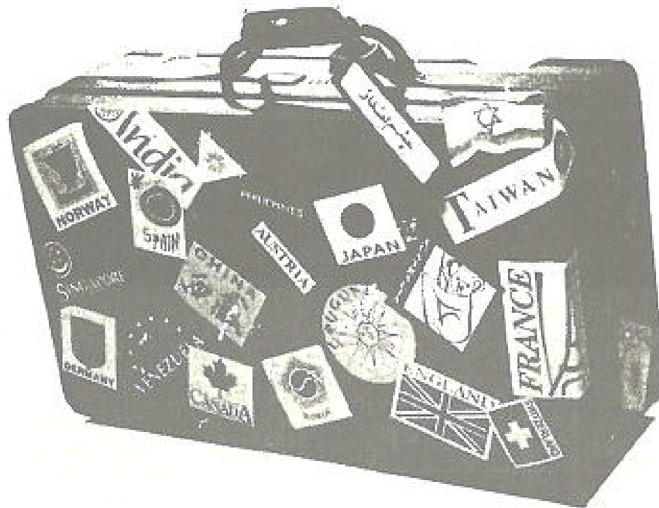
As long as deeps in the heart
The soul of a Jew yearns
and toward the east
An eye looks to Zion
Our hope is not yet lost
The hope of two thousand years
To be a free people in our land
The land of Zion and Jerusalem

כָּל עוֹד בַּלֵּבָב פְּנִימָה
נֶפֶשׁ יְהוּדִי הוֹמִיָּה
וּלְפַאֲתֵי מִזְרָח קָדִימָה
עֵינוֹ לְצִיּוֹן צוֹפִיָּה.
[illegible]
עוֹד לֹא אָבְדָה תִּקְוָתֵנוּ
הַתִּקְוָה הַנּוֹשָׁנָה
לָשׁוּב לְאֶרֶץ אֲבוֹתֵינוּ
לָעִיר בָּהּ דָּוִד חָנָה.
[illegible]

سرود هتیکوا بدستخط و امضای شاعر آن نفتالی ایمبر

نقش یهودیان در تحولات جهان

منبع :کنگره جهانی یهود



▣ اروپا

● بزرگداشت

بنیاد ماکس لیبرمن در آلمان بزرگداشت یکصد و پنجاهمین سالگرد هنرمند شهیر آلمانی ماکس لیبرمن را در سال ۱۹۹۷ برگزار خواهد کرد. در این بزرگداشت آثار وی به معرض نمایش گذارده خواهد شد. ماکس لیبرمن فرزند یکی از ثروتمندان آلمانی بود که از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۳ ریاست آکادمی هنرهای برلین را عهده‌دار بود و پس از به قدرت رسیدن نازی‌ها به علت یهودی بودن از این سمت برکنار و تمامی آثار وی از موزه‌های آلمان جمع‌آوری شد.

● تجلیل

بنا به گفته دیوید دیویس وزیر امور خارجه انگلستان این دولت در نظر دارد به منظور تجلیل از رائول والنبرگ، ۲۳۰۰۰ دلار جهت ساختن مجسمهٔ وی اهدا نماید. رائول والنبرگ در زمان جنگ دوم جهانی هزاران یهودی مجارستانی را از چنگال نازی‌ها نجات داد.

● بازداشت

دولت آلمان دو گروه از افراد افراطی دست راستی را که به انتشار مقالات نژاد پرستانه و همچنین حمل اسلحه دست زده بودند را بازداشت کرد. یکی از این گروه‌ها به نام «گروه مقاومت آریائی‌ها - پاسداران میهن» در ماه نوامبر سال گذشته اقدام به انجام یک سلسله مانورها نموده بودند و همچنین در نظر داشتند که به یهودیان و خارجیان مقیم آلمان حمله نمایند.

● خرید هواپیما

دولت فرانسه تصمیم خود را مبنی بر خریدن هواپیماهای تجسسی بدون خلبان ساخت اسرائیل را اعلام داشت. این هواپیماها که می‌توانند بدون سوخت‌گیری به مدت ۹ ساعت پرواز نمایند مجهز به دستگاه‌های دقیق مادون قرمز و چشم‌های الکترونیکی می‌باشند.

● استالین

ادوارد راد زینسکی نویسندهٔ روسی در کتاب اخیر خود به نام «استالین» ادعا می‌کند که دیکتاتور سابق روسیه به دست رئیس پلیس مخفی خود به قتل رسیده است. این نویسنده ادعا می‌کند که در مصاحبه‌هایی که با افراد محافظ استالین داشته آنها اظهار نموده‌اند که استالین قصد داشته که کلیهٔ یهودیان روسیه را به سیبری تبعید نموده و بدین وسیله دول غربی را تحریک به یک جنگ جهانی نماید.

● مصا در مسکو

سندیکای نانوایان مسکو پس از دریافت تقاضاهای مکرر از شهردار و

جامعهٔ یهودیان مسکو قبول نمودند که اقدام به پخت مصا در ایام پسح بنمایند.

● آهنگ‌های هالوکاست

مجموعه‌یی از آهنگ‌هایی که توسط زندانیان بازداشتگاه‌های مرگ ساخته شده در آلمان انتشار یافت. این مجموعه ثمرهٔ تلاش چندین سالهٔ یک لهستانی به نام الکساندر کولیسیونیر، که خود در بازداشتگاه‌های مرگ زندانی بوده، می‌باشد.

● دانشنامه

اخیراً دانشنامه‌یی به نام «دانشنامهٔ یهودیان روسیه» در مسکو انتشار یافت. این دانشنامه که به زبان روسی می‌باشد در ۸ جلد خواهد بود و فقط اختصاص به زندگی و فرهنگ یهودیان روسیه دارد. تاکنون دو جلد از این مجموعه از مرحلهٔ چاپ خارج شده و در نظر است که ترجمهٔ آن به زبان انگلیسی نیز در لندن تهیه گردد.

● گائون

جامعهٔ یهودیان لیتوانی در نظر دارد که به مناسبت دویستمین سال درگذشت «گائون از شهر ویلنا» مراسمی را برگزار نماید. الیاهو بن شلمو زالمان متخلص به «گائون ویلنا» یکی از بزرگترین متفکران و اندیشمندان یهودیان جهان در دوران جدید می‌باشد. وی شاگردان بسیاری را به شهر ویلنا در لیتوانی جذب نمود و این شهر به نام «اورشلیم لیتوانی» ملقب شد.

▣ خاورمیانه

● نشان افتخار

سلطان حسن پادشاه مراکش «آندره ازولی»، تنها عضو یهودی کابینه سلطنتی خود را به دریافت یکی از بالاترین نشان‌های سلطنتی مفتخر نمود. آندره ازولی که از سال ۱۹۹۱ مشاور سلطان حسن در امور مالی و اقتصادی می‌باشد توانسته است که مناسبات مراکش و آمریکا را توسعه کامل دهد.

● یاوه سرایی

علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه ایران، جمهوری آذربایجان را متهم به تماس‌های نزدیک با اسرائیل نمود. ولایتی ادعا می‌کند که دولت اسرائیل قصد تسخیر قفقاز را دارد!! جمهوری آذربایجان که دچار شکست‌های نظامی در منطقه شده است احتیاج مبرمی به دوستانی در سطح جهانی دارد و اسرائیل نیز مایل به همکاری در زمینه منابع انرژی آن کشور می‌باشد.

● پیش‌بینی

بنا به گزارش منتشره از طرف «آمریکن اکسپرس» صنعت جهانگردی در منطقهٔ خاورمیانه در ۱۰ سال آینده ۳۰۰ درصد افزایش خواهد یافت. پیش‌بینی می‌شود که صنعتی جهانگردی ۷۸ بیلیون دلار در منطقه درآمد خواهد داشت که ۲/۳ درصد سطح جهانگردی در جهان خواهد بود.

▣ اسرائیل

● بالا و بالاتر

تعداد مسافران فرودگاه بن گوریون در ژانویه ۱۹۹۶ افزایشی معادل ۱۸ درصد نسبت به ژانویه سال ۱۹۹۵ را نشان می‌دهد. تعداد ۴۴۸۹۲۴ مسافر و ۳۵۱۲ هواپیما در ماه ژانویه ۱۹۹۶ از این فرودگاه استفاده نموده‌اند.

● نمایش فیلم

در ماه آوریل گذشته فیلم سینمایی **The Summer of Avia** ساختهٔ **گیلا الماگور** از اسرائیل در مراسم المپیک فرهنگی شهر آتلانتا به نمایش گذاشته شد. تعداد ۱۰۰ فیلم از سراسر جهان به مناسبت صدمین سالگرد اختراع صنعت سینما در این فستیوال عرضه شده بود.

● اورشلیم

پنجمین سمینار جهانی هنرهای یهودی در ماه جون از طرف دانشگاه عبری اورشلیم برگزار خواهد شد. عنوان این سمینار «واقعیت و ایده‌ال: اورشلیم در هنرهای یهودی - مسیحی و اسلامی» می‌باشد. ۱۲۰ سخنرانی از سوی پژوهشگران جهان در این سمینار عرضه خواهد شد و همچنین شرکت کنندگان می‌توانند از تورهای مخصوص موزه‌ها و همچنین مسافرت‌های تحقیقی استفاده نمایند.

● پوسته محکم

نتیجهٔ تحقیقات پژوهشگران مؤسسه تحقیقاتی وایزمن به روی ساختمان پروتئینی پوستهٔ نوعی حیوان دریائی که دارای استحکام و بافت خارق‌العاده‌یی می‌باشد در شماره اخیر نشریه علمی **Science** به چاپ رسید. نتیجه این تحقیقات می‌تواند منجر به تهیهٔ مواد ساختمانی مستحکم و سبکی در زمینهٔ هواپیما سازی - سفینه‌های فضایی، ارتوپدیک و بسیاری صنایع دیگر گردد.

تسلیت

درگذشت بانو سیمین نظریان را به خانوادهٔ محترم نظریان تسلیت عرض کرده برای بازماندگان آن روانشاد بقاء عمر آرزو می‌کنیم.

سازمان سیامک

● صادرات گل

رکورد صادرات گل در روز عشاق Valentine's Day امسال شکسته شد. ۷۵ میلیون شاخه گل به ارزش ۱۶ میلیون دلار که حجمی معادل ۲۵ هواپیمای جامبوجت را اشغال می‌کردند در این روز از اسرائیل صادر شد.



DAN JOSEPH

ازگوشه وکنار

● تمبر حنوکا

دولت آمریکا در نظر دارد که امسال در ایام تعطیلات آخر سال تمبری به مناسبت حنوکا منتشر سازد. این تمبر که دارای طرح مشترکی است در اسرائیل و آمریکا انتشار خواهد یافت.

● درود

دولت دانمارک به مناسبت بزرگداشت شهروندان آن کشور که با اقدام شجاعانه خود جان هزاران یهودی را در زمان جنگ دوم جهانی نجات دادند اقدام به انتشار تمبری در این زمینه نمود. در اکتبر ۱۹۴۳ اکثریت یهودیان دانمارک باکمک بشر دوستانه دانمارکی‌ها به کشور سوئد پناهنده شدند.

● تئاتر موفق

تئاتر Ghetto ساخته و پرداخته یهوشوع سوبول به عنوان یکی از موفق‌ترین تئاترهای عرضه شده در سالهای اخیر در ژاپن برنده سه جایزه از پنج جایزه اول تئاتر ژاپن شد.

آیا تعهدات کیپور خود را پرداخته اید؟



گفتگویی با

ناجی تهرانی

پدر TELEMARKETING در آمریکا

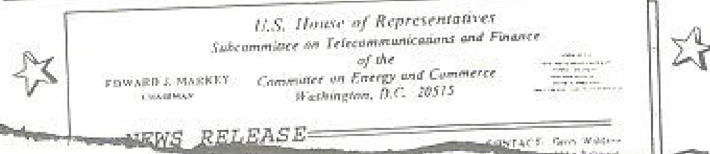
با ناجی تهرانی و لبخند شیرین - روح بسیار خونگرم و صمیمی‌اش در ملاقاتی که برای مصاحبه با همسرش (ژولیت تهرانی) که در شماره پیشین چشم انداز چاپ شد داشتم، آشنا شدم. کمتر کسی را می‌توان یافت که پس از ملاقات با او تحت تأثیر موفقیتهای چشم‌گیر و روح فروتن و خصوصیات فردی او قرار نگیرد.

او بنیان گذار شرکت ***Telemarketing*** در سال ۱۹۷۲ بوده و ناشر بیش از ۱۲ مجلد، کتاب و راهنمای خرید در رشته تکنولوژیکی است که در میان آنان «معالجات از طریق اشعه» نیز به چشم می‌خورد.

نظرات ناجی تهرانی را بعنوان سخنگو و صاحبنظری به نام در رشته بازاریابی (که یک صنعت ۷۰۰ بلیون دلاری است) را شرکتهای بزرگ آمریکائی، چند ملیتی و دولتهای کشورهای مختلف دائماً از وی جویا می‌شوند که شرکتها و مؤسساتی چون ***Sales & Marketing Executive International*** صلیب سرخ آمریکا و ***Direct Marketing Association*** جزو آنان هستند. او در کنوانسیون ملی سازمان ***Telemarketing*** آمریکا و در صحنه بین‌المللی در لندن، روتردام، پاریس، مکزیکوسیتی، مونت کارلو، کانادا و برزیل برای علاقمندان سخنرانی کرده است. وی در سال ۱۹۹۲ برای ۵۰۰ نفر از مدیران طراز اول شرکتهای ژاپنی در توکیو و اُساکا در سال ۱۹۹۳ سخنران مهم و اصلی در کنفرانس جهانی ***Telecommunication, Telemarketing*** در برزیل بوده است. او هم چنین جزو ۵۰۰ نفر از مدیران درجه اول شرکتهای آمریکایی بوده که با گروهی از مدیران درجه اول تجاری روسیه به سرپرستی میکائیل گورباچف در قصر کرملین ملاقات و تبادل نظر نموده است.

ناجی تهرانی، تحصیلکرده سوربن، فرانسه، ایران و آمریکاست. دارای لیسانس شیمی و فوق لیسانس در امور تجاری است. لغت ***Telemarketing*** را در آمریکا، او به ثبت رسانیده. و افراد بسیار مهم این صنعت در آمریکا او را پدر این صنعت می‌نامند. با وی در مجلات معتبر آمریکائی چون وال استریت جورنال، نیویورک تایمز، شیکاگو تریبون،





واشنگتن پست و دیگر نشریات معتبر، مصاحبه به عمل آورده‌اند تا به خوانندگان خود از اطلاعات او سود برسانند.

از آمارهایی که توسط مجله **Telemarketing** تهیه و تحقیق می‌شود که ناجی، سردبیر، ناشر و بنیانگذارش می‌باشد در نشریاتی چون وال استریت و **USA Today**، و دیگر نشریات استفاده می‌شود. برای تصویب **Telemarketing** کنگره و **FTC** او را طرف مشاوره قرار می‌دهند. او در حال حاضر از طرف اداره آمریکا، بعنوان مشاور اول برای تهیه یک راه حل عملی سرشماری در سال ۲۰۰۰، توسط مصاحبات تلفنی انتخاب گردیده است. بر اساس این پروژه ۱۲۰ ملیون خانواده فقط ۵۰ ملیون مصاحبه تلفنی به سئوالات اداره سرشماری آمریکا جواب خواهند داد.

مصاحبه من با ناجی تهرانی در پی مصاحبه با همسرش ژولیت تهرانی و همزمان انجام گرفت. شروع حرفهای ناجی با تعریف از همسرش بود و نقشی که او در خانه و خانواده به عهده داشته. او موفقیت خودش و بچه‌هایش را که چون تیمی چهار نفره با هم خانواده‌ای موفق و همراه را تشکیل می‌دهند را نتیجه عشق به کار و یکدیگر، پشتکار جدی می‌داند.

او از پدرش می‌گوید که چگونه در خانواده‌ای که چندان ثروتمند نبودند سرمشق بزرگ زندگیش بوده که با کار زیاد، دادن مسئولیت به او نصیحت به جا و سرمشق بودن و راهنمایی به موقع کردن از او کسی را ساخت که بتواند ثمره فعالیتش را این چنین ببیند. ناجی همین شیوه را در مورد فرزندانش بکار برده و از ثمره آن بسیار خرسند است، از پسرش ریچارد که در شرکت بسیار موفق است و مدیری چنان شایسته که بارها از طرف کمپانیهای بزرگ آمریکائی به او پیشنهاد حقوق بیشتر و کار شده است.

از ناجی می‌پرسم: بچهٔ کجائی؟

می‌گوید: بچهٔ تهران - دور و بر دروازه دولت، کوچه سمنان بازی می‌کردم و بزرگ شدم. میدونی کوچه سوم از طرف دروازه دولت (در حالیکه شوقی بسیار کودکانه از چشمانش می‌ریزد و مرا با خودش به آن زمانها پرواز می‌دهد) بی وقفه از بچه‌گی‌اش، صفای آن دوران، دوستانش، مدرسه کورش، کار کردن در کارخانه پدر دوران دبیرستان و بعد که بخاطر آشنایی کامل به زبان فرانسوی به پاریس می‌رود تا تحصیل کند.

- رفتید پاریس که چه کنید؟

درسهایی در فیزیک، ریاضی و شیمی گرفتم - می‌خواستم مهندس پلاستیک بشوم. فکر می‌کردم آینده به تکنولوژی پلاستیک وابسته است.

- و بعدش؟

دوستی داشتم به نام ریموند لارنس که اصلاً فرانسه بلد نبود و انگلیسی خوب بلد بود. آمده بود فلسفه بخواند و کشیش بشود قرار گذاشتیم او به من انگلیسی یاد بدهد و من به او فرانسه، تا به آمریکا آمدم.

- آیا انگلیسی یادگرفتید؟

وقتی آمدم آمریکا فقط ۴ کلمه بلد بودم. ریموند آدم عجیب و غریبی بود. این چهار کلمه کلمات بله - نه - *O.K.* (بسیار خوب) و چهارشنبه بودند.

فکر می‌کردم انگلیسی خیلی سخت است و ریموند همیشه می‌گفت تو که فارسی - عربی و فرانسه بلدی، انگلیسی برایت سخت نیست. خدا عمرش بدهد که بهترین نصیحت را به من کرد. گفت چون انگلیسی بلد نیستی به یک کالج کوچک برو و من هم در راندلف کالج در **Ashland** ویرجینیا ثبت نام کردم. در کالجهای کوچک بخاطر مقدار کم به دانشجویان بهتر می‌رسند و توجه بیشتر باعث موفقیت سریعتری می‌گردد.

- شنیده‌ام در آمریکا اختراعاتی را به ثبت رسانیدید.

آن زمان در شرکت **US Bronz** در فلمینگتون، نیوجرسی کار می‌کردم. آنها می‌خواستند با باردار کردن پلاستیک جرقه‌های طلایی و برنز را که حالت دکورایتو داشته باشد و تشعشع ایجاد کند را برای رومیزی استفاده کنند که من این کار را کردم. مشاور فرهنگی سفارت ایران در آن زمان مرا به سفارت دعوت کرد و میهمانی داد و با فرستادن

THE WALL STREET JOURNAL.

OL. CCXX NO. 81 ★★★ EASTERN EDITION THURSDAY, OCTOBER 22, 1992 CHICOPEE, MASSACHUSETTS ... 75 CENT

LEISURE & ARTS

In Your Ear: Telemarketing's Untold Story

By JAMES P. STERBA

Who could have imagined that "show and tell," the old ruse by which nosy teachers weedled family secrets out of school kids, would blossom into the current

"Telemarketing's 100 Do's & Don'ts" and a media kit explaining that this 10-year-old publication not only "built the industry" but was its "Bible" as well.

Biblical overtones aside...

Schwartz on June 10 in Rosemont, Ill., did I realize how essential TSRs are to America. Just why this speech, entitled, "What Telemarketing Does for America: ... Story," was totally ignored by ...

"For four to five hours, an effective TSR may have to deal with rejection 85 percent of the time. The ability to go on to the next call, without internalizing a 'no' ... is an important factor for main... ...tivity." I felt so ashamed. ... when I call up an 800 ... ...cording that asks me

اطلاعات به ایران تمام روزنامه و مجلات ایران هم در این باره نوشتند.

وقتی به ایران رفتم و با ژولی (همسرشان) نامزد کردم به خاطر آن اختراع به قصر شاه رفتیم و خیلی عالی بود که شاه را ببینیم.

- آیا این بزرگترین واقعه زندگیتان بود؟

نه. بزرگترین واقعه زندگیم آشنایی با ژولی بود.

ژولی آن موقع ۱۷ ساله بود، با هم ازدواج کردیم و به آمریکا آمدیم. ما زوج کاملی برای هم بوده و هستیم البته انگلیسی ژولی از من خیلی بهتر بود، چون در لندن تحصیل کرده بود.

- آیا حالا که انگلیسی شما هم خوب شده در خانه با بچه‌ها فارسی حرف می‌زنید یا انگلیسی؟

من فارسی حرف می‌زنم. ژولی نه.

- موسیقی چی؟

آره من خیلی به معین، عارف، شهره زیاد گوش میدم و داود بهبودی هم همینطور. بچه‌ها گوش نمی‌دهند ولی اگر در خانه دارد موسیقی ایرانی پخش می‌شود اعتراضی نمی‌کنند و می‌نشینند پیش ما. ولی خودشان موسیقی اینجا را گوش می‌دهند.

- دوستانتان چی ایرانی‌اند یا آمریکائی؟

معمولاً ترجیح می‌دهم با دوستانی باشیم که از قدیم با هم بوده‌ایم آنها ایرانی هستند و شاید نزدیک ۳۰ سال است همدیگر را می‌شناسیم. ولی بخاطر کار من و ژولی تعداد زیادی دوستان آمریکائی داریم که در مراسم عروسیها، برمیتصواها و گردهمایی خانوادگیمان با هم هستیم.

من دوستانم را خیلی دوست دارم در تمام مسافرتهایم دور آمریکا و جهان به همه سر می‌زنم.

در مجله **Forbes** در صفحات آخر بخشی دارد با تیتری به این عنوان ***With all you are getting, get understanding*** (با تمام چیزهایی که به دست می‌آوری، درک و فهم را هم به دست بیاور).

چند سال پیش مثلی را در آن دیدم که بسیار جالب بود. به آن فکر کنید:

«تعداد بسیار کمی در دنیا به دنیا می‌آیند که دارای این قدرت طبیعی باشند که از موفقیت دوستشان حسودی نکنند».

به نظر من این نشانه یک شخصیت قوی و سالم است. من بسیاری از کسانی که امروزه در آمریکا و در صنعت ***Telemarketing*** بسیار موفقند کمک کرده‌ام و هنوز با هم دوستیم و به آن افتخار می‌کنم. کسانی که حتی نمی‌توانستند ۱۰۰۰ دلار برای کرایه غرفه به نمایشگاه من بدهند و کمپانی خود را بعد از ۴ سال به ۱۰۰ ملیون دلار نقد فروخته‌اند.

- از نشریه ***Telemarketing*** بگوئید.

در سال ۱۹۸۲ از زیرزمین خانه با ژولی شروع کردیم. آن موقع ژولی بچه‌داری می‌کرد. برای گرفتن لیسانس روانشناسی مدرسه می‌رفت من هم در شرکتی کار می‌کردم. با هم شروع به نشر این مجله کردیم. و من مسئول گرفتن آگهی بودم خیلی کار سختی بود، مثلاً برای شماره دوم مقاله نداشتیم. رفتیم به شرکت ***AT&T*** به معاون ارشد بازاریابی آنها صحبت کردم و قانعش کردم که وجود چنین مجله‌ای برای آینده شرکتهای تلفن مهم است او هم معاونانش را صدا کرد و گفت تا ۶ ماه از من به هر گونه‌ای که می‌دانند حمایت کنند. آن موقع‌ها مقاله‌ای نوشتم که اگر صنعت ***Telecommunication*** می‌خواهد موفق شود باید اتوماتیک شود چون این کار از طریق تلفنهای بدون دکمه‌های شماره گیر بسیار مشکل بود.

۶۰۰ بلیون فروش از طریق تلفن در سال ۱۹۹۴ و امروزه ۷۰۰ بلیون دلار این صنعت را بسیار قوی کرده و این ثمره موفق فعالیتهای ماست.

- فرق فروش کالا و خدمات آن دوره و حالا چیست؟

قبلاً شما باید فروشنده را می‌دیدید. خنده او نحوه حرکات بدنش، غذایی که شما را میهمان می‌کرد و غیره باعث فروش کالا می‌شد.

امروزه اگر شما: ۱ - در مورد محصول اطلاعات کامل داشته باشید و ۲ - بتوانید اعتماد طرف را جلب کنید از طریق تلفن کالا را بدون دیدن خریدار و فروشنده به فروش می‌رسانید.

البته این کار به آسانی انجام نشد چون کسی قبل از ما شروع نکرده بود همه کارها را با امتحان و شکست و امتحان دوباره تا پیروزی یک ایده به انجام رساندیم تا سال ۱۹۸۶ که اولین کنوانسیون ما بود و هزاران نفر در آن شرکت کرده و تجربیات رد و بدل شدند.

- در وضع اقتصادی امروز هنوز هم شما به آینده این صنعت خوشبین هستید؟

البته - ببینید هر چیزی را می‌توان از طریق تلفن و راه دور فروخت. امروزه کمپانیهای بزرگ بسیاری از کارمندان خود را اخراج می‌کنند و از شرکتهای مستقل بیرون برای فروش خدمات پس از فروش و مطالعات بازاریابی استفاده می‌کنند. مثل *UPS* و بسیاری کمپانیهای دیگر. به خاطر



NEWSPAPER **Advertising Age** January 25, 1993

Crain's International Newspaper of Marketing • In Two Sections • Section 1 • $2.00 • In Canada $3.00

Telemarketing is a key element

Infomercials

یک مسئله ساده - تمام شرکتها سعی می‌کنند هزینه‌های ثابت را به هزینه‌های متغیر تبدیل کنند. هر زمان که نیاز بود از شرکت‌ها استفاده می‌کنند بدون اینکه حقوق بازنشستگی و هزینه‌های دیگر را برای کارمندان خودشان متقبل بشوند.

- میزان رشد این صنعت در حال حاضر و آینده چیست؟

۹۱ در صد رشد در میزان تلفنهای دریافتی ***(In Bound)*** و ۲۵٪ در میزان تلفنهای ارسالی ***(Out Bound)*** یعنی حداقل رشد ۳ برابر یک امر قابل باور است.

بعلاوه قوانین جدید کشور که به تمام کمپانیهای تلفن ***Bell*** که در سراسر آمریکا ۱۰ شرکت می‌باشد اجازه فروش خط تلفن راه دور داده است و آنها را قادر به رقابت با ***MCI - Spring*** و ***AT&T*** می‌کند آینده بسیار درخشانتر است. این کمپانیها پول زیاد و علاقه فراوان دارند و همراه با کمپانیهای ***Cable*** که آنها هم پولدار و در حقیقت شرکتهای تلفن دریافتی هستند به نفع صنعت ما خواهند بود.

- آیا جنبه منفی هم وجود دارد؟

آری وظیفه ما این است که با کمک دولت کمپانیهای مورد اعتماد را نگه داریم و شیادان و کلاهبرداران این حرفه را بیرون کنیم تا اعتماد جامعه را بالا برده و خوشبینانه به این حرفه واکنش خرید نشان بدهند.

-گفتید دولت، نظرتان راجع به سیاست در آمریکا چیست؟

در واشنگتن یک مسئله مهم وجود دارد و آنهم اهمیت بیش از حد **انتخاب شدن مجدد** از طرف نمایندگان کنگره است در صورتی که باید مشغله فکری آنان این باشد که چیزی را که برای آمریکا اهمیت دارد و بهتر است را انجام بدهند.

- مثلاً؟

افراد قابل اعتماد و تجارت آمریکا بیایند در سیاست و با عقاید بهتر و نو به کمپانیهای کوچک کمک کنند. کمپانیهای کوچک قلب اقتصاد آمریکا هستند. یک کمپانی کوچک با رشد ۵۰ در صد در سال و ترازنامه خوب نمی‌تواند از بانک هیچ کمکی بگیرد. چرا؟ چون این مورد قابل توجهی برای آینده و حتی رئیس جمهور این مملکت نیست.

- شما کار سیاسی می‌کنید؟

نه. وقتش را ندارم. کارم مهمتر است برای موفقیت صنعتم.

- شنیده‌ام با نخست وزیر کانادا و ایرلند ملاقات داشته‌اید؟

برای کمک به بالا بردن میزان افراد شاغل. فروش از راه دور با تلفن سریع‌ترین رشد را در برابر صنایع دیگر دارد. در هر نقطه‌ای شروع شود آناً ۵۰ در صد رشد را نشان می‌دهد. کانادا دارای ۱۴ درصد میزان بیکاری است. در ایرلند صلح دارد کم‌کم پیدا می‌شود. این کار تحصیلات عالیه نمی‌خواهد و بسیار احتیاج به کارمند دارد و دولتها این را دوست دارند. از من در این باره نظر خواهی کرده و می‌کنند.

- و نظرتان را راجع به کشور اسرائیل؟

جایی است که زمانی و در یک مقطعی باید در آن بود.

- موفقیت یعنی چی؟

یعنی تداوم تشخیص ایده‌های با ارزش توام با عشق. اگر می‌خواهید مادر موفقی باشید، معلم خوبی باشید و یا هر چیز دیگری باید به این اصل توجه کنید. ژولی نمونه خوبی برای این مثال است.

-اگر دوباره به دنیا می‌آمدید، می‌خواستید چه کسی باشید؟ و چه کاری بکنید؟ و در چه دوره‌ای؟

همین کار - من بهترین زندگی را دارم. در دوره‌ای که به دنیا آمدم و بزرگ شدم هیچ گونه بیماریها و مسائل اجتماعی امروزی نبود. خانواده خوبی دارم - سلامتم و موفق. خدا را شکر. □

نویسنده: فریار نیکبخت

فاجعهٔ چنگیزی و هالوکاست هیتلری

بوره سوته دلان گرد هم آئیم
سخن وا هم کریم، غم وانمائیم

«...آنگاه لشکر داخل شد، خواص و عوام، همه را به صحرا راند. چهار شبانه روز مردم از شهر خارج می‌شدند. سپس مردان را از زنان جدا ساختند و چه بسا که پری‌وشان را از کنار شوهران بیرون می‌کشیدند و خواهر را از برادر جدا می‌کردند و فرزندان را از کنار مادران سوا می‌ساختند، و از تجاوز به دختران باکره، پدران و مادران را داغدار می‌کردند. دستور رسید که غیر از چهار صد تن از اهل حرفه و بعضی از کودکان دختر و پسر، که به اسیری گرفتار ساختند، تمام خلق را چه زن و چه فرزندان کشتند...تمام (مردم) را میان لشکر و سپاه مزدور تقسیم کردند. آنچه به طور اجمال گفته‌اند، سهم هر نفر سیصد چهار صد نفر شد که کشتند...» (۱)

تجسّم فجایعی که باختصار در شرح واقعهٔ فوق از آن گذشتیم، فریادها و ضجّه‌ها، التماس‌ها و نگاهها، ناباوریها و مسخ شدنها و اوج ناامیدی‌ها، برباد رفتن تجارب و استعدادها، زیبائی‌ها و احساساتی که در وجود هر یک از قربانیان حادثهٔ فوق همانند جهانی بزرگ در تب و تاب بوده است، برای ما مشکل نیست. برای ما که با تاریخچه‌ها و کتابهای دوران هالوکاست بزرگ شده‌ایم و در کابوس آن عکسها و فیلم‌هائی که میدانید زیسته‌ایم، آسان است که قتل و عامی بزرگ را در تجسّم تجربه و احساسات یکایک کشتار شده گان، ابعادی وسیع و عمیق، ابعادی فردی، خانواده گی و ملّی بدهیم و عمق فاجعه را درک نمایم.

شرح واقعهٔ بالا بی شباهت نیست به توضیح صحنه‌های آخر خط قطارهای آشویتس، تربلینکا و دهها اردوگاه مرگ دیگر که طی مدت پنج سال، شش میلیون یهودی و میلیونها انسان دیگر را بکام مرگ کشانیدند. اما این شرح مربوط است به کشتار ساکنین شهر «مَرو» (MARV) در شمال خراسان امروزی توسط سپاهیان مغول در سال ۱۲۲۱ میلادی (۶۱۸ هجری قمری) یعنی ۷۷۵ سال پیش. حملهٔ مغول برای ایرانیان از نظر ملّی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و روانی حائز اهمیت بسیار بوده است، امّا به ویژه از نظر ملاحظات انسانی و شیوه‌ها و ابعاد عظیم کشتار و خرابی شباهت‌هائی به فاجعهٔ هالوکاست دارد که بهمین دلیل در سرتاسر مقالهٔ حاضر به توضیح جوانب آن خواهم پرداخت.

شرح حال واقعهٔ کشتار مَرو، نقلی است از کتاب «جهانگشای» عطاملک جوینی، متولد ۱۲۴۸ میلادی (۶۳۳ هجری قمری)، از خادمین فاتحان مغول که از نظر محققین جزو «هواداران» مغول‌ها به حساب می آید. او کتاب خود با نام احترام برانگیز «جهانگشای» را در سال‌های ۱۲۶۰-۱۲۵۲ (۶۵۰-۶۵۸) به رشتهٔ تحریر در آورد. جوینی چنین ادامه میدهد:

«...»سید عزالدین نسابه«...با عدّه‌ای سیزده شبانه روز کُشته‌ها را سرشماری می‌کرد. آنچه معیّن شد، غیر از کشته‌هایی که به دست مغولان در نقبها و سوراخ‌ها و روستاها و بیابانها به هلاکت رسیده بودند، شمار کُشته‌ها بر هزار هزار و سیصد هزار و کسری (یک میلیون و سیصد هزار و کسری) بالغ گردید. و در این حال (عزالدین نسابه) رباعی خیام را بر زبان رانده است:



ترکیب پیاله‌ای که در هم پیوست
بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر دست
از مهر که پیوست و بکین که شکست

فاجعه‌ای منحصر بفرد

ما، فاجعه‌ای که نازیها بر سر یهودیان نازل کردند را «هالوکاست» نامیده‌ایم، یعنی قربانی سوختنی، یعنی انهدام کامل و تمام عیار در آتش. این لفظ را فرانسویان نخست در مورد کشتارهای جنگ جهانی اول و دیگر بار در مورد جنگ بین‌المللی دوم بکار بردند. در سالهای پس از جنگ دوم لفظ «هالوکاست اتمی» در مورد سناریوی انفجار هسته‌ای و اثرات آن وسیعاً بکار می‌رفت. مفهوم «هالوکاست» در تمامی این کاربُردها عظمت و کمال انهدام و تخریب بود در ابعاد مادّی و انسانی آن. در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ الی ویزل (Elie Wiesel) این لفظ را در مورد فاجعهٔ یهودیان بکار بُرد و احتمالاً در اکتبر ۱۹۶۳ در مقاله‌ای دربارهٔ اردوگاه «ترزین» (Terezin) واقع در چک‌اسلواکی (I)، برای نخستین بار این کاربُرد از لفظ «هالوکاست» را به چاپ رسانید، و به تدریج آن را مبدّل به رایج‌ترین توضیح اختصاری فاجعه نمود. (۲)

امّا در مورد مفهوم «هالوکاست» و دلائل تاریخی و فلسفی وقوع این فاجعه و مواردی که آنرا حادثه‌ای منحصر بفرد می‌نماید اشتراک نظر کامل وجود ندارد. هستند مذهبیونی که «هالوکاست» را تنبیهی از جانب خداوند می‌دانند که برای تصفیهٔ قوم از گناهکاران نازل شده بود. من خود از یکی از اینان پرسیدم که «ربّای، گناه کودکان معصوم و حتی نطفه‌هایی که متولد نشده بودند چه می‌توانسته باشد؟» و پاسخ شنیدم که «مسلماً در زندگی پیشین گناهی کرده و یا تاوان پدرانش را پس داده‌اند». مخاطب من که شمارهٔ خالکوبی شدهٔ آشویتس را بر دستانش داشت مسلماً معنای سخن خویش را نیک درک می‌نمود که در نتیجه، بازماندگان حادثه کسانی بی گناه، پاکتر و برگزیده‌ترین کسان بوده‌اند! (۴)

الی ویزل، که بدون شک از برجسته‌ترین شخصیتهای فکری عصر ماست، برای «هالوکاست» معنا و مفهومی عمیق و تورائی قائل است. او با مقایسه‌ای فلسفی با معانی ماجرای قربانی شدن اسحق، «هالوکاست» را در حالتی روحانی، در رابطه با برگزیدگی قوم اسرائیل برای اطاعت از خداوند، آزمایش شدن مداوم، رنج بردن پی در پی و ایستادگی در ایمان به خدا تعریف می‌کند. «(عقدت اسحق) اسرارآمیزترین، یکی از غم‌انگیزترین و در عین حال یکی از زیباترین بخشهای تاریخ ماست. تمام تاریخ یهود می‌تواند در مفوم این بخش فهمیده شود». (۵)

از سوی دیگر پروفسور گاربر (Zev Garber) نظریات متفاوتی را عرضه می‌کند که از نظر زندگی واقعی مردم، تشخیص مسائل در حال

تکوین و حتی علاج واقعه قبل از وقوع بمراتب مفیدتر از نظریات دو نمونهٔ قبلی است، زیرا که انسان، بنا به تعریف، خواست خداوند را همواره پس از وقوع تشخیص می‌دهد و یا تفسیر می‌نماید و در نتیجه عملاً بر اساس عقل یا غریزه عمل می‌کند. گاربر، در عین انتقاد به نظریهٔ «قربانی شمردن یهودیان» در فاجعهٔ «هالوکاست» که در نتیجه نقش ابراهیم را نیز به نازی‌ها میدهد و تکلیف کشته شدگان را نیز (بر خلاف نمونهٔ اسحق) روشن نمی‌نماید، و بر مسئلهٔ مهم عدم مقاومت و برّه‌وار به قربانگاه رفتن صحّه می‌گذارد و بسیاری نکات دیگر، این چنین نتیجه‌گیری می‌نماید: «در اردوگاهها، اسحق یا مسیحی وجود نداشت، تنها مردمی عادی وجود داشتند که عکس‌العملی عادی داشتند. عکس‌العمل ناامیدانه که معمولاً هر کس برای طولانی‌تر نمودن زندگیش انجام میدهد، هر چند رقت‌بار، هر چند کوتاه. در واقع عدم مقاومت در اردوگاهها دقیقاً آن چیزی است که از مردم عادّی انتظار میرود، (بخصوص در شرایطی که) در مورد پایان کار، همواره یک عامل کوچک تردید برایشان ایجاد می‌کرده‌اند». از سوی دیگر...«آلمانی‌ها و حتی نازی‌ها، انسانهائی معمولی بودند که در قتل عام یهودیان نشان دادند که انسانهای عادی در شرایط خاص قادر به انجام بی‌رحمانه‌ترین و غیر عادی‌ترین وحشیگری‌ها هستند...(این مسئله) برای ما اخطاری خواهد بود که (فاجعه) در هر زمان و در هر کجا، به سادگی اتفاق تواند افتاد و هر کس می‌تواند نقش ظالم یا مظلوم را ایفا نماید»...«آن چیزی که باید در این فاجعهٔ یهودی ستایش شود زیبائی، شرافت و «قهرمانی» و یا حتی سکوت نیست. بعکس عنصر تلاش انسانی در این حادثه زمانی به درستی درک می‌گردد که قتل عام یهودیان به همان صورت زشت، غیر شرافتمندانه و غیر حماسی باقی بماند، همراه با تأکیدی از فریادهای کسانیکه خویش را در خطر مرگ می‌یافتند» (۲). او می‌خواهد که «هالوکاست» واقعی باقی بماند و به افسانه تبدیل نشود.

البته پرفسور گاربر نیز، بمانند اکثر نظریه پردازان «هالوکاست» در مورد عکس‌العمل طبیعی و مشروع دفاع، و اینکه قربانیان چگونه در شرایط غیر عادی می‌توانند به مردمی «غیر عادی» مبدل گردند سخنی به میان نمی‌آورد. این مسئله نیز جای بحث بسیار دارد و در فرصتی دیگر روشن نمودن جوانب آن برای آینده‌ای که «هرگز مباد» بی فایده نخواهد بود».

در واقع ویژه‌گی «هالوکاست» در اینست که به قوم یهود اعلام نمودند که ابتدا شما را تحقیر و بی آبرو خواهیم کرد، اموالتان را مصادره خواهیم نمود، از خانه و زادگاه و کشورتان بیرون خواهیم راند و از شما بیگاری خواهیم کشید. و چنین نیز کردند. در گتوها و اردوگاهها به یهودیان گفتند که شخصیت فردی و اجتماعی و انسانی‌تان را از هر جنبه و زاویه از شما خواهیم گرفت، شما را در معرض گرسنگی و شکنجه و امراض قرار خواهیم داد، بستگان و فرزندانتان را پیش چشمانتان خواهیم زد و خواهیم کشت و چنین نیز کردند. در مرحلهٔ آخر به کسانی که گاه گور خود را می‌کندند، به کسانی که هزاران جسد را در برابر خویش می‌دیدند و به کسانی که دانسته یا نادانسته یا مشکوک به درون اطاقهای گاز قدم می‌گذاشتند فهماندند که بعد از مرگ شما، بقیهٔ قومتان را نیز به تمام و کمال نابود خواهیم نمود. آنگاه این کابوس مکرر را در مورد میلیونها تن، قدم به قدم و با برنامه‌ای بسیار منظم و «آلمانی» به اجرا در آوردند. سرنوشتی را رقم زدند، نشان دادند و عملی ساختند، و در هر قدم فرد فرد قربانیان را در معرض این رنج دسته جمعی قرار دادند.

ویژه‌گی دیگر «هالوکاست» در این بود که با مغزشوئی بسیاری از مردم و با اعمال سیستم سرکوبگرانهٔ حکومتی، یهودیان را بمثابه یک قوم و نژاد، تا حد امکان از یار و یاور و حامی جدا ساختند، و آنان را به تنهائی به سوی مرگ کشانیدند. در همین اردوگاههای کار اجباری و کمپ‌های نابود سازی، پنج میلیون انسان دیگر، از جمله کولی‌ها II، کمونیستها، مخالفین نازیسم و مردمان کشورهای اشغالی را نیز کشتار نمودند، امّا آن سرنوشت اعلام شده و آن مرگ در تنهائی تنها از آن یهودیان بود. در همان اردوگاهها نیز هنوز تحقیر ضد یهودی از جانب بسیاری از هم رنجیریان ادامه یافت.

بالاخره ویژه‌گی «هالوکاست»، نه از نظر یهودی بلکه از نظر وسیع‌تر انسانی فاجعه، در آن بود که این اوج بی رحمی و کشتار در زمان و مکان خاصی اتفاق افتاد. در اروپای متمدن یا مدّعی تمدن، و در قرن بیستم. سخنان پروفسور «گاربر» در اینجا بسیار پر معناتر میشود: هشیار باشیم که تحت شرایط خاصی، هر کس، هر ملت، در هر زمان می‌تواند «هالوکاست» گونه فاجعه بیافریند. نگاهی به پایانهٔ قرن بیستم بیندازیم، به هالوکاست‌های کوچک یوگسلاوی، کردستان عراق، رواندای گمنام و...(هنوز قربان بپایان نرسیده است)، و نگاهی نیز به ایران خودمان، که به هیچ روی قابل مقایسه با هالوکاست نیست. مگر آنکه از خود بپرسیم هر یک از ما از چند قربانی کوچک و جوان که در برابر چشمانمان در خیابانها دستگیر می‌شدند دفاع نمودیم؟ و بدانیم که چگونه بقول «گاربر» هر کس در هر کجا می‌تواند جانب ظالم یا مظلوم را بگیرد. بدانیم که ما نیز انسانهای معمولی هستیم.

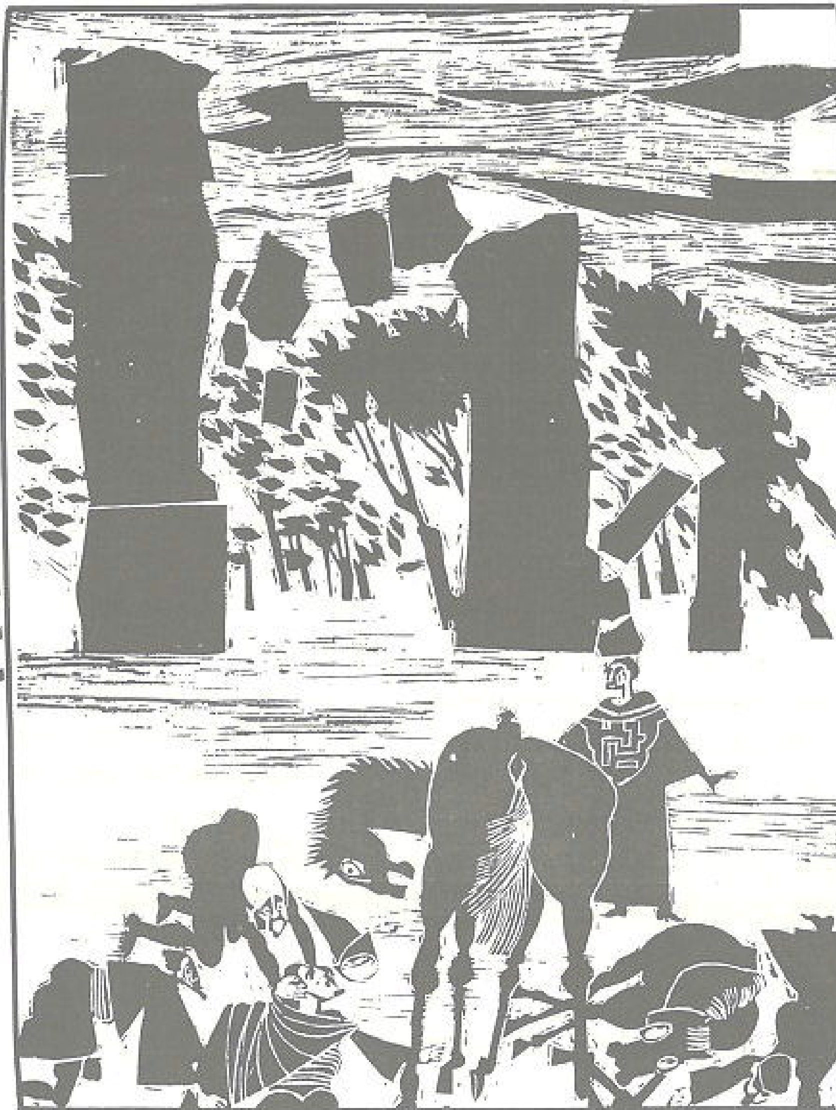
همدردی

مرگ در تنهائی غم‌انگیز است، امّا زندگی در تنهائی نیز شایسته نیست. هر گاه تصوّر نمائیم که «هالوکاست» آنقدر منحصر به فرد است که

فجایع و غمهای سایرین در برابر آن قابل تأمل و قابل قیاس نیست، خویشتن را به زندگی در تنهائی محکوم کرده‌ایم.

ما می‌توانیم برای خود گتو بسازیم، خود را در آن محصور نمائیم و از خشم خویش دیوارهائی رفیع بنا کنیم، امّا در این صورت هرگز نخواهیم دانست آیا اصلاً در پس حصار دشمنی اردو زده است؟ روزی دشمنی خواهد آمد، امّا هرگز نخواهیم فهمید آیا یاوری نیز در آنسوی بوده است؟ بسیاری به دنبال آنند که در ویژه‌گی «هالوکاست» تفاوت خود را با سایرین پیدا کنند، (و مباد آنکه برتری خود را بجویند و مباد آنکه از چنین «امتیازی» لذّتی تلخ نیز بر آنان چیره شود). من به دنبال آنم که در ویژه‌گی‌های «هالوکاست»، وجوه مشترک تاریخی با سایر ملل بیابم، زیرا که اشتراک در غم، اشتراک در ستمدیده‌گی، دشمنی‌ها را تقلیل خواهد داد، درد خودمان را تقلیل خواهد داد و همدردی را بیشتر خواهد کرد. عکس‌العمل درخشان دولت اسرائیل در برابر فاجعهٔ بوسنیا (که تا ابد ستایشش باید کرد) دقیقاً در رابطه با همین قیاس و همدردی ارزش خود را عیان ساخته است.

امّا عکس این حالات در نفی ستمدیدگی دیگرانست. دوست گرامی و گرانمایه استاد نتصر، در مقاله‌ای در «چشم‌انداز» شمارهٔ قبل (No. 47) از یکسو فاجعهٔ حملهٔ مغول به ایران را بسیار کوچک جلوه داده‌اند و از سوی دیگر مقایسهٔ آن با «هالوکاست» را در حکم نفی «هالوکاست» دانسته‌اند. (البته همانگونه که خود نیز اظهار می‌نمایند مقالهٔ مورد اشاره دنبالهٔ بحثهائی در سمینار تاریخ شفاهی یهودیان و سخنرانی در کانون سخن بوده است). به علاوه، ایشان این نوع مقایسه را ناشی از عدم درک عمق جنایات نازی‌ها از جانب «در صد بالائی» از یهودیان می‌دانند. استناد تاریخی ایشان هم متأسفانه تنها به یک مقالهٔ آقای احسان یارشاطر، گرد آورنده و تهیه کنندهٔ "Encyclopedia Iranica" است که هم در مطالب ارائه شده در «چشم‌انداز» از قول ایشان و هم در خود آنسیلکوپدی مزبور اشتباهات و کاستی‌های نابرازنده‌ای را می‌توان یافت، هر چند که زحمات ایشان در تهیهٔ «ایرانیکا» استثنائی و قابل ستایش است. از حضرت سلیمان منقول است که «آنکس که دانائی را بیفزاید، آزردگی را هم افزون خواهد کرد». شاید از جمله به این دلیل که رنجهای دیگران را نیز بر رنجهای خود می‌افزاید. ولی ما به عنوان یهودی و به عنوان انسانهای پژوهشگر، محکوم به دانستن هستیم. مقایسهٔ مورد بحث، از ندانستن «هالوکاست» نیست، از دانستن

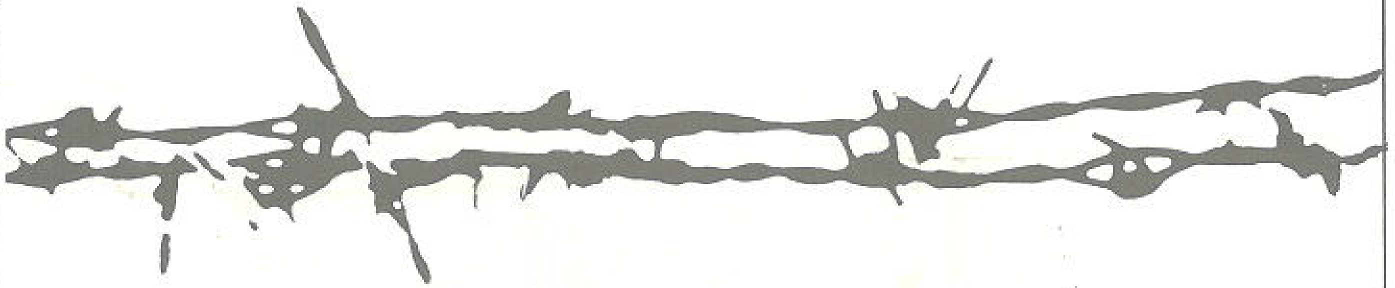


فجایع دیگر است. وقت آنست که غیر یهودیان هر چه بشتر واقعیت «هالوکاست» را بدانند و یهودیان تاریخچهٔ فجایع دیگر تاریخ را. بگذاریم غیر یهودیان نیز هالوکاست را فاجعهٔ خود بدانند و ما نیز فاجعهٔ دیگران را، از آن خود.

آیا همدردی هست؟

همدرد فراوانست، باید دردها را شناخت، علاوه بر صدها نمونهٔ غم‌انگیز کشتارهای تاریخی، تعداد انگشت شماری از «شاهکارهای» این حیوان دو پا را بدون شک می‌توان از نظر ابعاد و تعداد از «هالوکاست» وسیعتر، و هر یک را دارای ویژه‌گی‌های خاصّ خود دانست که آن را نیز منحصر به فرد می‌سازد. وارد شدن به بحث اینکه کدامیک «بدتر»، «وحشیانه‌تر» یا «وحشتناکتر» بوده است، از نظر قربانیان این فجایع پاسخ‌های متفاوتی به دست خواهد داد و اصولاً بحث سالمی نخواهد بود. در مسابقهٔ تیره‌بختی همهٔ ما بازنده خواهیم بود.

تاریخ سیاهپوستان جهان، با قتل‌ها و تحقیرها، با حیوان پنداشتن آنها، با «اصلاح نژادها»، و در یک کلام برده‌گی، آن هم در طولانی‌ترین ابعاد زمانی و در وحشیانه‌ترین اشکال، **در نوع خود یکتا و بی نظیر است. تاریخ سرخپوستان در «دنیای جدید»،** از نظر تعداد کشته شدگان (که آن را در حدود یک صد میلیون تخمین زده‌اند) و حتی شیوه‌های این نسل کشی که تنها یک نمونهٔ مرسوم آن مبتلاکردن سرخپوستان به آبله از طریق معاوضهٔ اجناس و تحویل دادن پتوهای بیماران آبله‌ای به آنان بوده است (که بدینوسیله به سادگی و صرفه‌جوئی تمام، دهها یا صدها هزار تن را در هر مرتبه کشتار می‌کرده‌اند و شاید تنها نمونهٔ جنگ بزرگ میکروبی در تاریخ بوده است) و بزرگترین اشغال و مصادرهٔ سرزمین در تاریخ بشر که همراه آن کشتار صورت گرفته است را چه کسی می‌تواند نسل کشی ننامد (هر چند که سرانجام ناکام ماند) و در نوع خود منحصر به فرد نداند؟ کشتارهای استالینی هم که برخی از آگاهان دستگاه استالین تعداد آن را بیش از ده میلیون تخمین می‌زنند از نظر تعداد و شیوه‌های به کار رفته



(اردوگاهها، اعدام‌های دسته جمعی، کاربرد شیوه‌های روانی و...) به ویژه از این جنبه که بیشتر شامل «خودی‌ها» بوده است باید در نوع خود منحصر به فرد باشد.

امروز، در دههٔ ۱۹۹۰ میلادی، دوران جنگ سرد بپایان رسیده است. دوران جنگ سرد بر پایهٔ پیروزیهای غرب و شرق بر آلمان هیتلری و حفاظت سرزمینها و مناطق نفوذی تقسیم شده پس از جنگ دوم جهانی بنیاد نهاده شد و به همراه آن سمپاتی‌های سیاسی و فاکتورهای روانی آن جنگ حاکم بر تبلیغات و معیارهای اخلاقی و سیاسی جهان گردید. با پایان گرفتن این دوران ۵۰ ساله، تمامی معادلات سیاسی و اجتماعی جهان بر هم خورده است و جای آن را جستجو برای اتحادها و متحدّین جدید در سرزمین ناآشنا و از پیش نقشه‌برداری نشده جهان نوین گرفته است. خاطرات جنگ دوم جهانی به تدریج در اذهان نسلهای جوان و ملت‌هائی که به تازه‌گی سواد و آگاهی جهانی یافته‌اند رقیق‌تر و کهنه‌تر می‌گردد. آموزش و یادآوری مظالم یهودیان و جستجوی همدردان جدید در عرصهٔ جهان بجز از طریق یافتن نقاط مشترک و آگاهی متقابل عملی نخواهد بود.

مغولها

مغولها مردمانی چادرنشین بودند که دنیایشان استپ‌ها و مراتع وسیع و پهناور آسیای مرکزی، تولیدشان دامپروری متحرک، شکار و صنایع دستی دامی و عادتشان مانند باد، تحرک دائمی بر صحنهٔ جهانی بدون دیوار و بدون ساختمان و راه بود. اما آرزویشان، پس از یافتن رهبری استثنائی و نیزهوش به نام تموچین که اتحاد اقوام گوناگون مغول را عملی ساخت، به سیطره بر مناطق پهناور شمال چین و ماوراء الهنر مبدل گردید. پیروزی‌های بزرگ سپاه مغول، علاوه بر افزایش طمعکاری آنان، خود به خود سپاهیان چنگیزی را به عمق امپراطوری ایران و سپس تا بغداد و سوریه، و از سوی شمال و غرب تا اروپای مرکزی کشانید. (IV)

کشتار و خرابی مغول به حدّی بود که مورّخان و متفکّران مسلمان ناچار به پاسخ این سئوال عمومی بودند که «چرا خداوند آشکارا بنده‌گان خود را رها کرده است؟» جوزجانی، مورّخ معروف که در زمان حملهٔ مغول می‌زیسته است، این هجوم را در قالب مبحث «رستاخیز» توضیح می‌داد زیرا که آشکارا پیشگوئی شده بود که آمدن مغولان (جوج و ماجوج - پیش‌بینی یحزقل) نشانهٔ قریب‌الوقوع بودن پایان جهانست. جوینی، وراتی به بار آمده توسط مغولان را مجازات خداوند برای گناهائی که مسلمانان مرتکب شده بودند می‌دانست. (٦) اروپائیان مسیحی که علاوه بر کشتار و خرابی عظیم، مسخ شدهٔ قیافه و هیئت مغولان بودند و دور زدنهای سپاه مغول و حملات آنان هم از شرق و هم از غرب را حمل بر ماوراء الطبیعه می‌نمودند شکی به تعبیر همان پیش‌بینی‌های «یحزقل» نداشتند. بدون شک هرگاه هلاکو خان به علت تمام شدن علوفهٔ مراتع در سوریه، از آن منطقه عقب‌نشینی نمی‌کرد و بعداً به علّت مرگ مکنوقاآن (خاقان بزرگ مغول) از فتح اورشلیم منصر نمی‌شد این پیش‌بینی بیشتر به واقعیت نزدیک



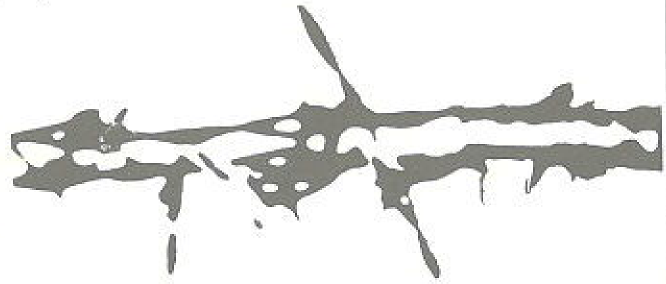
می‌شد.

تاریخ نگاران تئوریهای مختلفی درمورد علل کشتار و خرابی غیر عادی مغولها ارائه می‌دهند. عده‌ای نظام عشیرتی مغولان، عدم آشنائی آنان با کشاورزی و دشمنی آنان با شهر و شهرنشینان را علت عمده می‌دانند (٦ و ٧). داستانهائی در مورد این که مغولها قصد تبدیل شمال چین و ماوراء النهر و بخشهائی ازخراسان را به مرتع داشته‌اند، نقل شده است. این نظریه تا حدودی قابل قبول است، بخصوص از این نظر که بیشتر مناطق کاملاً تخریب شده برای مرتع مناسب‌تر از مناطق تخریب نشده بوده است. حتی قصد مغولان به سکنی در مجارستان و نه سایر مناطق اروپا نیز مؤید این تئوری است. بعلاوه شواهدی نیز از تبدیل باغداری در ایران به دامداری عشایری و افزایش عظیم نظام عشایری در این کشور در دست است (٧). از عوامل دیگری که در این مورد عمده تشخیص داده‌اند، کمی تعداد نسبی سپاهیان مغول بوده که در نتیجه نیاز به مساوی نمودن تعداد مردان جنگی یا سکنه‌ای که بالقوه تهدیدی برای مغولها بشمار می‌رفتند احساس می‌شده است (٨). امّا این فرضیه به تنهائی قادر به توضیح دلیل کشتار دسته‌جمعی زنان و کودکان و حتی حیوانات بسیاری از شهرها نیست، مگر آن که انگیزهٔ انتقام و رفع زحمت از بابت کنترل مناطق اشغالی و تأمین نیازمندی‌های اشغال شده‌گان را نیز بدان بیفزائیم.

شهرهای بزرگی که به کلّی قتل عام و ویران شدند عبارتند از: هرات، مرو، خوارزم (اورگنج)، نیشابور، سمرقند، که طی یک یا چند دوره حملات نابود شدند. فهرست شهرهای نسبتاً کوچکتر و مناطقی که گاه طی حملات چند باره قتل عام و تا حدود زیادی نابود شدند چنین است: سبزوار، غزنه، نسا، طوس، نوقان، طبرستان، استرآباد، بلخ، سمنان، بخارا، بامیان، آمل، ری، قم، زنجان، قزوین، طالقان، ولایات یزد، اصفهان، همدان، مراغه، اردبیل، دیار بکر، اربیل و صدها شهر و ده و قریهٔ دیگر (١، ٦، ٧ و ٨) اگر استاد نتصر، در مقالهٔ پیش گفته در «چشم‌انداز» تعداد شهرهایی که دچار قتل و ویرانی شدند را کمتر از ده در صد شهرها و آبادی‌های ایران می‌گویند، باید معلوم فرمایند که نامهای ٩٠ در صد بقیهٔ شهرهای ایران کدامند؟ واقعیت آنست که از میان شهرهای ایران بجز تبریز و شیراز و برخی مناطق فارس و خوزستان بقیهٔ ایران دچار قتل عام و ویرانی گردید. ذکر این مسئله که «چنگیز خان تنها شهرهایی که مقاومت می‌کردند را قتل عام می‌نمودند» تغییری در اصل مطالب نمی‌دهد، زیرا اولاً دفاع حق طبیعی مردم است و در ثانی مدافعین تعداد قلیلی از اهالی یک شهر هستند که در مواقع جنگی و فوق‌العاده تعدادشان حتی به یک ربع جمعیت نیز بالغ نمی‌گردد. به علاوه همانطوری که از توضیحات مفصل عطا ملک جوینی پیداست (١) در میان بزرگان شهرها همواره نظریات تسلیم طلب نیز وجود داشته است. در مجموع هیچ عذری برای قتل عام، آن هم ٩٠ در صدی و صد در صدی در پیشگاه تاریخ پذیرفته نیست. اما از همه مهمتر اینکه قتل عام بزرگ بلخ (که به جرم مسخره کردن سپاه مغول صورت گرفت) و برخی اماکن دیگر، پس از تسلیم بدون دردسر انجام گردید (١)، بدین ترتیب حتی نمی‌توان حکم کلّی استاد نتصر را در این مورد پذیرفت.

نفی کلّی یا کوچک جلوه دادن فاجعهٔ مغول، معمولاً از دو دیدگاه مختلف سرچشمه می‌گیرد، یکی دیدگاه علمی، که اساساً ارقام و آمار ذکر





شده توسط مورّخین را اغراق آمیز می‌داند و دیگر، دیدگاه ناسیونالیستی هموطنان ترک ما یا ترکان سایر کشورها.

تُرک‌های ایرانی، قبل و در زمان حملهٔ مغول، نیمی از سکنهٔ ایران و حکمرانان این سرزمین بودند. (غزنویان - سلجوقیان - خوارزمشاهیان و دهها قوم و قبیلهٔ مختلف). احتمالاً نیمی از قربانیان کشتارهای مغول و اکثر دلاوران و سربازانی که در برابر این هجوم مقابله نمودند همان ترکان بودند. هیچ ایرانی منصف و آگاه نمی‌تواند تقصیری را در این مورد متوجه ترکان بنماید، که آنان نیازی به دفاع یا تخفیف در فاجعه ببینند. به هر حال هم در برابر اعتراضات علمی و هم در مقابل کسانی صرفاً به علت تعلقات نژادی یا تعصبّات ملّی خاص، قصد تجدید نظر در تاریخ را دارند، راهی به جز مقابلهٔ علمی تاریخی نیست. امروزه در بسیاری از کشورهای عربی، حملهٔ اعراب به ایران را در مدارس بدین گونه تدریس می‌نمایند که گویا اعراب اکثریت ساکنین امپراطوری ساسانی بوده‌اند و تنها به دلیل «آزاد سازی» آنان از قید ظلم و ستم «اشغالگران» بوده است که سپاهیان اسلام سرتاسر ایران را تصرّف کرده‌اند! (۹) چه میتوان کرد؟ همچنین گرایش زیادی در میان آلمانی‌ها، اعراب و حتی ایرانیان و آمریکاییان نژاد پرست در مورد نفی یا تخفیف «هالوکاست» همواره موجود بوده و رو به افزایش دارد. بجز بازگوئی، اثبات و اثبات دوباره، چاره چیست؟

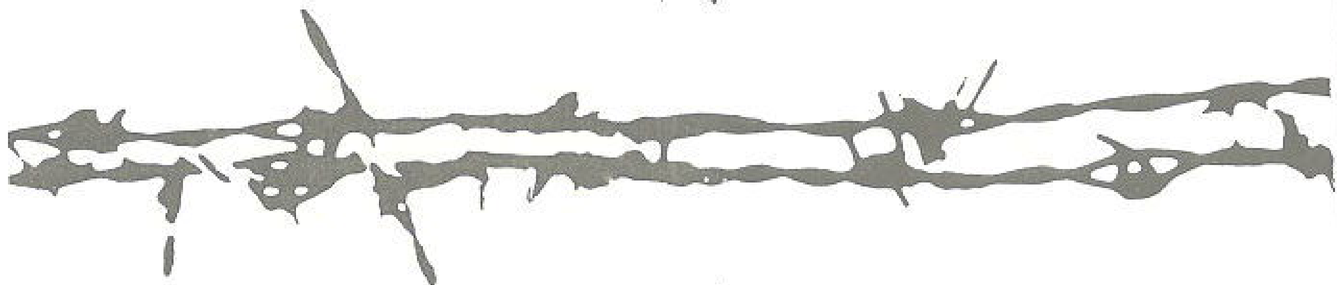
رسم تاریخ

نگرش کوتاهی به تاریخ جهان، روشن می‌سازد که سیر تاریخ بصورتی موزون، پیشروندهٔ دائمی و بقول معروف مانند یک خط راست نیست. در تاریخ بارها به قهقرای اقتصادی، علمی و فرهنگی، سیاسی و ملّی بر می‌خوریم که غالباً در نتیجهٔ هجوم اقوام عقب مانده‌تر اما قدرتمندتر و یا جنگهای داخلی و انقلابات سیاسی، طبقاتی و مذهبی بر علیه نظام حاکم و فرهنگ و حتی تکنولوژی آن نظام، صورت گرفته‌اند. دانشمندان یونان باستان، بیش از ۲۰۰۰ سال پیش، از کُروی بودن زمین تا محاسبهٔ محیط آن، تا بسیاری از علوم اساسی هندسه و غیره اطلاع داشته‌اند. ظهور دین مسیح و تخریب کتابخانه‌ها و سوزاندن و تکفیر آثار آنان، جهان را از نظر علمی بیش از یکهزار و پانصد سال به عقب راند و گوی سبقت را از غرب به شرق انداخت. اعراب در قرون وسطی در علوم ستاره شناسی، مهندسی و معماری ساختمان، تکنولوژی جنگی و دریانوردی و جغرافیا هم از دنیای خود پیشی گرفته بودند (۷) و هم از وضعیت یکصد سال قبل (قرن نوزدهم) خودشان جلوتر بودند. هم امروز، بسیاری از شهرهای جهان از



نظر تکنیک شهرسازی، وسائل زندگی و جنبه‌های دیگر از شهرهای رُم در ۲۰۰۰ سال پیش عقب‌تر هستند. این نمونه‌ها و صدها نمونهٔ قابل ذکر دیگر می‌بایست در درجهٔ اول ذهن ما را از تحلیل‌گری رایج و غلطی پاکسازی نماید: که صرف شرایط امروزی یک پدیده نمی‌تواند مبنای قضاوت ما در مورد تاریخ آن قرار گیرد. مثلاً فرض اینکه در فلان جا کم جمعیت است، پس لزوماً در ایام قدیم کم جمعیت‌تر نیز بوده است، یا فرض اینکه چون ایرانیان و شرقی‌های امروز به آمار و ارقام بهائی نمی‌دهند، پس لزوماً فاتحان و دولتمداران گذشتهٔ این مناطق نیز حتی در کارهای حساس جنگی و مالیاتی به آمار و ارقام اعتنائی نداشته‌اند، **تنها و تنها با تحقیق و نه با حدسیات، اثبات یا نفی می‌گردد.**

در مورد آمار و ارقام تاریخی و از جمله آمار کشتار مغول همواره شک وجود داشته است. اما این شک تنها می‌تواند مبنای تحقیق و بررسی تازه‌تر باشد نه مبنای حدسیاتی که به روشنی برای ردّ و نفی متعصّبانه و **عجولانه** سر هم بندی شده باشد. اظهارات آقای یارشاطر (VI) که می‌فرمایند: ...«که شمرده است؟ که فرصت شمردن داشته؟ کدام آمار به چنین اعدادی رهبر شده؟» دلیل اثبات چیزی نیست و تنها نفی مسئله است. همچنین سایر اظهارات ایشان (پس از توجه به اشارهٔ مشخص عطا ملک جوینی در مورد **همان شمارش و آمارگیری**)، مبنی بر اینکه چون بوی گند کشتگان زیاد بوده است، **قاعدتاً** کسی حاضر به شمارش نبوده!! و جوینی دروغ شنیده یا نوشته است، نه تنها مبنای بی اطلاعی ایشان مثلاً در مورد حوادث هر روزی «هالوکاست» و غیره می‌باشد بلکه نشان دهندهٔ سیستم غیر علمی بررسی ایشان می‌باشد. از آن بدتر، زمانی است که ایشان شاید بر مبنای این تصّور که نفت در ایران توسط «ویلیام ناکس دارسی» در اوائل قرن بیستم کشف شده است، می‌گویند: «مغولان هم نفت نداشته‌اند»...و به همان منوال باروت و وسائل تخریب نداشته‌اند و...حتی فرصت تخریب نداشته‌اند!! و بدین ترتیب نه تنها دچار تئوری یک خطی تاریخ می‌گردند بلکه خود را در برابر مدارک مسلم تاریخی هم قرار میدهند. این خطاها لااقل از گرد آورندهٔ آنسیلکوپدی، که قاعدتاً باید دارای اطلاعات



عمومی وسیع باشند بعید می‌نماید. به هر تقدیر چاره‌ای نیست جز آن که در شرح کشتار و خرابی مغول حتی‌المقدور از آمار و اعداد موجود یاری جست و قضاوت را بر عهدهٔ خوانندهٔ پژوهشگر گذاشت. در بخشهای مختلف این مقاله، دقیقاً چنین شیوه و هدفی در مدّ نظر خواهد بود. لازم به توضیح است که اختلاف نظر بر سر اهمیت فاجعهٔ مغول، به هیچ روی دلیل مخالفت با استاد نتصر و آقای یارشاطر در لزوم مبارزه با افکار «تنبل» و نفی خرافات سیاسی رایج در میان ایرانیان امروز نیست. زیرا دلیل عقب‌مانده‌گی ایران، تنها نمی‌تواند مربوط به وقفه‌های تارخی و دخالتهای استعماری باشد (هر چند که علیرغم حُکم قطعی این صاحبنظران، به هیچ وجه این عوامل را نمی‌توان نادیده گرفت). عوامل تولیدی، فرهنگی، مذهبی، یعنی عوامل درونی جامعهٔ ایران، بخصوص در شرایط کنونی می‌بایستی که در مدّ نظر قرار گیرد. در عین حال در بررسی تاریخ به پیروی از شیوه‌های علوم طبیعی، نقش تکامل درونی و طبیعی جوامع همواره با در نظر گرفتن نقش حادثه و بخصوص حوادث بزرگ جهانی باید تحلیل و بررسی گردد. اصولاً این تفکرِ عکس‌العملی در میان روشنفکران ایرانی که زمانی همهٔ دردها را تقصیر بیگانگان (امپریالیزم، استعمار و...) معرفی می‌کردند و امروزه همهٔ دردها را از چشم عوامل داخلی، از جمله مذهب می‌بینند، یک بُعدی، ناقص و در بهترین حالت تنها بخشی از حقیقت است.

راویان و روایات

مدارک موجود دربارهٔ میزان و سیستم خرابی و کشتار مغول، و جمعیت و بزرگی شهرها از منابع گوناگونی در دسترس است: تاریخ نگاران و جغرافی دانان قبل از مغول (در مورد شرایط قبل از حمله)، خود مغولها (مدارک معدود)، تاریخ نگاران معاصر مغول (در زمان حمله و در پنجاه سال پس از فاتحهٔ حملات بزرگ) که برخی در خدمت مغولان و بعضی دیگر از مخالفین آنها بوده‌اند و بالاخره فرستاده‌گان و جهانگردانی که پس از حملهٔ مغول به سرزمینهای تصرف شده سفر کرده‌اند. کاوشها و تجسّسات باستان شناس در این مورد بسیار کم بوده است و تنها مدارک مسجّل نوشته شده، مربوط به سیستم آمارگیری کشورهای چین اظهارات مالیاتی و تولیدی ایران توسط رشیدالدین فضل‌الله، مستوفی و دیگران، و برخی نامه‌های به دست آمده از آن دوران است. کلیّهٔ این منابع و مدارک، تأیید کنندهٔ میزان وحشیگری «غیر عادی» مغولها و همگی آنها در برگیرندهٔ ارقام بسیار بزرگ و حیرت انگیزند. این واقعیت که راویان ملّت‌های مختلف یعنی چینی و ایرانی و عرب و ترک و روس و اروپائی و...، از سه نسل پی در پی و اعم از موافقین و مخالفین دستگاه مغولها، در مورد کشتار مغول اتفاق نظر دارند لااقل نشان دهندهٔ میزان عظیم تلفات و کشتارها بوده است، مگر اینکه همگی با هم توطئه کرده‌اند، یا همگی دروغگو بوده‌اند یا همگی بی اطلاع و بقول آقای یارشاطر، «عدد نشناس» بوده‌اند. در این صورت وجود این همه تاریخ نگار دروغگو و نافهم، به اندازهٔ بزرگی خود اعداد و ارقام مورد شکّ ما و باور نکردنی خواهد بود!!

هلاکو خان مغول، در سال ۱۲۵۸ میلادی (۶۳۳ هجری قمری) بغداد را تصرف نمود. بغداد شهری بود که **کاملاً قتل عام نگردید**. حمدالله مستوفی قزوینی (۱۰)، از مخالفین مغول، رقم کشته‌ها را ۸۰۰/۰۰۰ تن گزارش نموده است، در حالیکه خود هلاکو خان در نامه‌ای به تاریخ ۱۲۶۲ به لوئی نهم، پادشاه فرانسه می‌نویسد که در بغداد متجاوز از ۲۰۰/۰۰۰ نفر کشته شدند (۱۱).

کتاب «جامع‌التواریخ» (۱۲)، یکی از مفصّل‌ترین، معتبرترین و معروف‌ترین آثار مربوط به تاریخ مغول به حساب می‌آید. رشیدالدین فضل‌الله مؤلف این اثر، طبیب یهودی زاده، و وزیر ۳ پادشاه اصلاح طلب مغول یعنی غازان، اولجاتیو و ابوسعید بوده است. رشیدالدّین، طی مدت ۲۰ سال وزارت خود طرّاح و مجری اصلاحات عظیم کشاورزی، مالی، مالیاتی و قانونی، د رجبران خسارات چنگیز بوده است. وی هم به سبب شغل خود و هم به علت ارتباطات وسیع در سراسر امپراطوری مغول از آمار و ارقام کشور اطلاعات وسیع داشته است. رشیدالدین در دیباچهٔ جامع‌التواریخ دقیقاً به مسئلهٔ دروغ و اغراق در تاریخ نگاری اشاره می‌نماید. (نقل متواتر و نقل غیر متواتر) و از این بابت به خوانندهٔ خود هشدار می‌دهد. معذالک شاید، برای اطمینان از امنیت جانی خود، کتاب را به الجاتیو برای تعیین صحّت و سقم آن تقدیم می‌نماید. الجاتیو چنین فتوا میدهد که در مورد تاریخ قدیم، رشیدالدین از بابت اشتباهات معذور خواهد بود و: «آنچه در زمان چنگیزخان تاکنون از عملیات امور و شرح شعب تقریر رفته...خود همه درست و راست است...و کسانی که واقف این حکایات و هر جزوی از اجزای آن باشند همه بر این متفّق باشند...و راست‌تر و محقق‌تر و روشن‌تر از این تاریخ کسی ننوشته است...» علاوه بر این، رشیدالدین تنها فرد غیر مغول بوده است که تاریخ «التان دبتر» (دفتر طلائی) خود مغولها، که گویا تا سال ۱۲۴۰ یعنی پس از کشتارهای خراسان و ماوراءالهنر را شامل می‌شده است، را برای او نقل یا ترجمه کرده بودند. او خود، از خدمتگذاران، هواداران و متملقین پادشاهان مغول و دودمانشان بوده است. با این همه، رشیدالدین دربارهٔ فتح (یا بقول او استخلاص: Liberation) شهر خوارزم چنین می‌نویسد که ۱۰۰/۰۰۰

نفر در جنگ کشته شدند، صد هزار مرد را به بردگی به مشرق (مغولستان) فرستادند، زنان جوان و کودکان را به اسیری گرفتند و...باقی مردمان را بر لشکریان قسمت کردند تا ایشان را به قتل آورند. تقریر می‌کنند که هر یک نفر را ۲۴ مسلمان رسیده بود و عدد لشکریان مغول از ۵۰/۰۰۰ افزون. فی‌الجمله تمامت را بکشتند و لشکر به غارت و تاراج مشغول گشته و بقایای بیوت و محلات را به یکباره‌گی ویران کردند...». در اینجا رشیدالدین جمعیت شهر را در عمل قریب ۱/۵ میلیون نفر ارائه داده است.

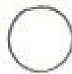
«تاریخ جهانگشای» (۱)، اثر عطا ملک جوینی یکی دیگر از آثار معتبر معاصر مغول بشمار می‌رود. جوینی، که رقم ۱/۳۰۰/۰۰۰ نفری قتل عام مرو را از وی در ابتدای مقاله نقل کردیم، از جانب مغولان به فرمانداری بغداد و عراق منصوب گردیده و به خود مغولستان نیز سفرکرده و مناطق فی مابین را مستقیماً دیده بوده. او از تاریخ نگاران موافق مغول به حساب می‌آید. خاندان وی، به مشاغل طراز اول دولتی و مالی در دربار خوارزمشاهی اشتغال داشتند و بدون شک کسی نبوده است که از شهرها و جمعیتهای ایران بی اطلاع بوده باشد. احتمالاً رشیدالدین فضل الله نیز با تشخیص اعتبار جوینی از برخی از آمار او استفاده کرده است، از جمله آمار خوارزم که رشیدالدین با احتساب سربازان موجود رقم کلّ کشتگان را معین نموده است. جوینی که رقم کشتار اول مردم سمرقند را ۳۰/۰۰۰ و رقم سبزوار را ۷۰/۰۰۰ نوشته است، ضمن توضیح قتل عام سایر شهرها، از جمله نیشابور، با احتیاط تمام رقمی بدست نمی‌دهد و حتی در مورد رقم کشته‌های شهر «کاسف» می‌نویسد که «تعداد کشته‌ها را آنقدر شنیدم که نتوانستم آن مقدار عظیم را باور کنم، و بدان جهت از آوردن رقم خودداری کردم». این شیوهٔ نگارش با احتیاط، مسلماً وزنهٔ حقیقت را در رقم کشتگان مرو سنگین‌تر می‌کند.

تاریخ نگاران مخالف مغول نیز ارقام حیرت‌انگیزی را ارائه داده‌اند: جوزجانی که در زمان حمله چنگیز زنده بوده است، تاریخ آن دوران را در امنیت «دهلی» در هندوستان نوشته است.از وی نقل می‌کنند که در سال ۱۲۲۲ (۶۱۹ هجری قمری) تنها در رُبع شهر هرات ۶۰۰/۰۰۰ نفر قتل عام شدند (۷). تاریخ نگار دیگری به نام «نسوی» که منشی جلال الدین خوارزمشاه بوده است رقم کشتگان شهر کوچک «نسا» را ۷۰/۰۰۰ تن ذکر می‌نماید (۷). و سرانجام تاریخ «سیفی» (تاریخ نامه هرات) میزان قتل عام زن و مرد و کودک، در نیشابور را ۱/۷۴۷/۰۰۰ تن برآورد می‌کند که طی ۱۲ روز شمارش شدند (۱۳).

از میان معاصرینی که بر چنین جمعیتها و بر چنان کشتار و خرابی صحّه گذاشته‌اند، می‌توان از فرستادگان فرانسیسی، پلانوکارپینی، روبروک، و جهانگردانی چون مارکوپولو و چانگ چون نام برد. مورگان و ایلیا پطروشفسکی، ضمن ارائهٔ اعداد با ناباوری علمی از یکسو ارزش گفتار معاصرین مغول را تأیید می‌نمایند ولی از سوی دیگر ارقام را تا حدودی زیاده گوئی می‌دانند. اما محققینی مانند برنارد لویس و نظریات متفاوتی در رد ارقام مورد بحث ارائه می‌دهند.

شاید بزرگترین رقمی که تا کنون از تلفات حملات مغول ارائه شده است ارقام دقیق و مسجّلی است که پطروشفسکی (۷) از آمارگیری رسمی دولت چین شمالی یعنی امپراطوری «چین» یا «تسزین» ارائه کرده است. در این آمار جمعیت این امپراطوری در آمارگیری سال ۱۱۸۷ میلادی (قبل از حملهٔ مغول) ۴۴/۷۰۵/۰۸۶ نفر، در آمارگیری بعدی در سال ۱۲۰۷ (باز هم قبل از حملهٔ مغول) ۴۵/۸۱۶/۰۷۹ (چهل و پنج میلیون) نفر ولی پس از حملهٔ مغول در سال ۱۲۳۴ تنها ۴/۷۵۴/۹۷۵ (چهار میلیون) بوده است، یعنی ۹ بار تقلیل!! که مسلماً در اثر کشتار، گرسنگی، اسارت یا مهاجرت و فرار در نتیجهٔ حمله مغول‌ها، صورت گرفته است. در چین جنوبی، که مورد حملات ممتد مغولان بوده اما هرگز فرمانبردار نشد بین سالهای ۱۲۲۳ و ۱۲۶۴ میلادی جمعیت از ۲۸ میلیون به ۱۳ میلیون تقلیل یافته بود. (۷)

دنباله دارد



فهرست منابع:

۱ - «تاریخ جهانگشای» عطاملک جوینی A.D1260 - تحریر نوین به زبان فارسی ساده از منصور ثروت. انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۶۲.

۲ - مقالهٔ "Why do we call the Holocaust "The Holocaust" نوشتهٔ پروفسور Bruce Zuckerman و Zev Garber.

۳ - کتاب مصور Published by "The Council of "Terezin" Jewish Communities in the Czech Lands" Prague 1965 -

۴ - ربای «وایس» (Weiss)، مسئول تأسیسات درمانی خباد لس‌آنجلس - ۱۹۹۰-۹۱

۵ - الی ویزل Elie Wiesel - (به نقل از مقالهٔ Garber)
"The first survivor", statment for the Niles Township Jewish Gongregation, Shohie, 2 Ilinois Dec. 7, 1980.
چندین بار در مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایش تکرار شده است.

٦ - «مغولها» اثر David Morgan (۱۹۸۷)، ترجمهٔ عباس مخبر - تهران ۱۳۷۱.

۷ - «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران» - عهد مغول.
ایلیا پائولویچ پطروشفسکی - ترجمهٔ کریم کشاورز - دانشگاه تهران ۱۳۴۴. در این کتاب به مقیاس وسیعی از «جامع التواریخ» رشیدالدین فضل الله، استفاده شده است.

۸ - تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی - جلد پنجم.

۹ - "Semites Anti Semites", Bernard Lewis.

۱۰ - حمدالله‌مستوفی قزوینی، در دوران ایلخانان مغول (نسل سوم و چهارم) زندگی می‌کرده است.

۱۱ - «مغولها» نوشتهٔ دیوید مورگان - ترجمهٔ عباس مخبر، تهران ۱۳۷۱.

۱۲ - «جامع‌التواریخ» نوشتهٔ رشیدالدین فضل‌الله وزیر در (۷۰۴ هجری قمری). بکوشش دکتر بهمن کریمی - تهران ۱۳۳۸ UCLA-URL Call # PK 6530-Ri83J-1960
همچنین رجوع کنید به "Rashid Al-Din Tabib, Hostoire des Mongols de la Perse"
Call#DS 19 #324TE-1973 UCLA-URL

۱۳ - «تاریخ نامهٔ هرات»، سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. (تاریخ سیفی) UCLA-URL, Call# PK

۱۴ - تورات - کتاب شموت (خروج) فصل ۱۲، و کتاب بمیدبار (اعداد).

۱۵ - کتاب اول تواریخ ایام - فصل ۲۱.

۱٦ - «یوسیفون» Josephus Flavius "The Jewish War" or (Wars of the Jews)

W.M. Whiston, New York 1824.
UCLA-URL Call # DS-116-J7E5W, 1824.
See Vol V, Book II, Chap XIV, Section 3.
See Vol VI, Book V, Chap XIII, Section 7.
See Vol VI, Book VI, chap IX.

۱۷ - «یوسیفون» - Josephus Flavius - رسالهٔ «بر علیه آپیون» در اثبات قدمت و اصالت قوم یهود.

۱۸ - تاریخ یهود ایران - جلد سوم، صفحات ۲۰-۲۲، ۳٦-۳۸ و ۵۷ تا ٦۱ تألیف دکتر حبیب لوی.

۱۹ - کتاب "The Empire of the Steppes" By: Rene Crousset/Translated by Naomi Walford.

۲۰ - Ancient Inventions, by James, Nick Thorpe.
همراه با تصاویر ادوات جنگی و توضیحات تاریخی و باستان شناسی.

۲۱ - نقل شده در کتاب «چنگیزخان، چهرهٔ خون‌ریز تاریخ»، محمد احمد پناهی سمنانی.

زیرنویس:

I - ترزین در واقع بصورت یک گتو برای یهودیان بوهم و موراوی و گذرگاهی به اردوگاههای مرگ در نظر گرفته شده بود. در حالیکه ترزین گنجایش بیش از ۷۰۰۰ تن را نداشت، نازی‌ها ۷٦۰۰۰ یهودی چک‌اسلواکی، ۴۲۰۰۰ یهودی آلمانی ۱۵۰۰۰ یهودی اطریشی و ٦۰۰۰ یهودی دیگر را در آن جای دادند. تنها ۳۳۴۳۰ نفر از شرایط بد و امراض در آنجا تلف شدند. ۸۷۰۰۰ نفر به اردوگاههای مرگ فرستاده شدند که در حدود ۳۱۰۰ نفر از آنها در آخر جنگ زنده ماندند. ترزین اردوگاه «نمونهٔ» نازی‌ها بود. تعداد زیادی از هنرمندان، نقاشان و موزیسینها را بدانجا بردند و گهگاه در برابر صلیب سرخ و ناظرین بین‌المللی با ایجاد کنسرت‌ها و نمایشات اجباری بخشهایی از ترزین را به نمایش می‌گذاشتند. گوبلز با نمایش دادن صحنه‌های ترزین به مردم آلمان اعلام نمود که ...«در حالی که سربازان ما در بدترین شرایط به نبرد مشغولند، یهودیان در کافه‌های ترزین مشغول تفریح و خوردن قهوه و کیک هستند. (۳)

II - رقم کشتار کولی‌ها را تا ۲/۵ میلیون گفته‌اند.

III - در آن زمان ماوراءالهنر، مناطق مابین رودهای جیحون و سیحون تا نزدیکی خراسان فعلی، جزو امپراطوری ایران، تحت سلطنت ترکان خوارزمشاهی بود.

IV - ادعای اینکه حملهٔ مغول به ایران تنها به انتقام کُشتن تجار فرستادهٔ چنگیز به اُترار بوده است، به هیچ روی با عملکرد آنان از فتح شمال چین تا مرکز و غرب ایران تا بغداد و روسیه و بلغارستان خوانائی ندارد.

V - اعراب که در آغاز تصرف ایران به تخریب و کتابسوزان مبادرت کردند، پس از یکی دو قرن علاوه بر «علم الادیان و علم الابدان» به سایر علوم نیز علاقمند شدند و سریعاً به پیشرفته‌ترین ملت جهان از نظر علم و تکنولوژی تبدیل گردیدند.

VI - نقل شده در مقالهٔ آقای نتصر «چشم انداز» ۴۷.

VII - نقل به معنی مستقیماً از مقالهٔ آقای پارشاطر در «ایران شناسی» تابستان ۱۳۷۴.

VIII - با توجه به اینکه امروزه، در نماز جماعت ماه رمضان، ۲۰۰/۰۰۰ مسلمان در منطقهٔ خانهٔ مقدس نماز می‌خوانند، با فرض مقداری شُل کردن مقررات قربانی و حرکت مردم، تعداد ۲۵٦/۵۰۰ برّهٔ قربانی را با کمی دشواری می‌توان پذیرفت.

IX - جریب امروزه ده هزار متر مربع و سابقاً ارقام دیگری گفته‌اند. پطروشفسکی جریب آن روزگار را ۲۹۰۰ متر مربع گفته است.

X - قابل توجه آقای پارشاطر!

هوشنگ ابرامی

بازنویسی تاریخ



یادداشت شمارهٔ ۴۴ پژوهنده گرامی، امنون نتصر را در مجلهٔ **چشم‌انداز** می‌خواندم که اشاره به سخنرانیهای خود در کانون سخن و کنفرانس تاریخ شفاهی داشتند و بحث از **«نحوهٔ برداشت محققین در مورد حمله مغول به ایران»** را به میان کشیده بودند و با خشم و اعتراض شنوندگان روبرو شده بودند. من در سخنرانی کانون سخن حضور داشتم و شاهد واکنش یکی دو تن از حاضران بودم. آنها بر پایه آموخته‌های تحصیلی، مغولان را وحشیانی می‌دانستند که «آمدند و سوختند و کشتند و بردند» و سخنران، اثرات مثبت نفوذ مغول و رواج «یاسای چنگیزی» و ایجاد نظم و قانون را در کشورداری و دیگر امور واقعیت قابل قبول می‌دانست. در همین یادداشت، نویسنده به عنوان تأیید گفته‌های خویش، از نوشتهٔ استاد پژوهشگر دیگر، احسان یارشاطر، نقل قول می‌کند.

چنین بحثی که حکم شنا کردن بر خلاف مسیر آب را دارد و توان و قدرت و تهور و دلاوری بسیار می‌خواهد چه از امنون نتصر ما باشد و چه از «محققین واقع بین و بیطرف» دیگر، از نظر کلی تازه نیست. بارها چه در تاریخ ایران و چه در تاریخ دیگر کشورها دلیراندیشگانی کوشیده‌اند که نوری در غار تاریک هولناک تاریخ بتابانند و حقیقت را با تلاش و سخت کوشی پیدا کنند. در همین زمینه‌ی «اثرات شوم» حمله بیگانگان بر ایران متفکران و تاریخ نگاران و ایران دوستان بسیاری دربارهٔ حمله اعراب سخنها رانده‌اند و نوشتارها رقم زده‌اند. و در برابر، آنها که می‌گویند اعراب با شکستن نظام خشک طبقات اجتماعی دوره ساسانیان ایران را نجات دادند و نیروی فکری ایرانیان را از زنجیر اسارت رهانیدند با پرخاش و اعتراض روبرو می‌شوند. حتی شواهد تاریخی و به کمال رسیدن علم و حکمت و شعر و ادب دوره اسلامی کاری در تغییر اندیشه اینان نمی‌کند.

در تاریخ ایران باستان خوانده‌ایم که **«بردیای دروغین»** مردی نابکار و نیرنگ باز بود و همه این را باور داریم. امّا اگر مورّخ متهوری پیدا بشود و در راه بازیابی حقایق تاریخی بگوید «بردیا» یک قهرمان بزرگ مردی بود که از توده‌ها پشتیبانی کرد و بار سنگین مالیاتها را از پشت خم شده آنها برداشت باز با توفان خشم و خشونت روبرو می‌گردد. انوشیروان را، تاریخ به ما دیکته کرده است که بسیار عادل و دادگستر بود. امّا اگر محققی بگوید که او آزادی مذهب را نمی‌شناخت و از مزدک و مزدکیان حمام خون راه انداخت و از این رو چندان هم عادل نبود انگ کُفر ملی به پیشانی‌اش می‌خورد. وقتی یک شاعر نامدار معاصر ایرانی در گفته‌های فردوسی شک کرد نزدیک بود که عده‌ای او را زیر بنای در حال ریزش تاریخ کهن ایران زنده به گورش کنند.

و نمونه‌ها از این قماش فراوانند و اینکه گفتیم «مسئله مغول» تازگی ندارد مرادم همین فراوانی نمونه‌هاست. اما همه این سخن‌ها، درست یا نادرست در برابر هیولای جا افتادهٔ «تاریخ» چنان زبون و ناتوانند که به دشواری کاری از پیش می‌روند. در واقع کار هر پرسشگر شکاک تاریخ به این می‌ماند که بخواهد با سوزن و سنجاق در کویر عظیم روزنه‌ای

بگشاید و پاسخ واقعی را از فراسوی آن ببیند.

تاریخ را، نه تاریخ ایران را به تنهائی، تاریخ دنیا را، تاریخ بشریت را، تاریخ ادیان و کشورها را چه کسانی به نوشته در آورده‌اند؟ اگر اینان مواجب گیر و متملق و نوکر صفت نباشند و یا از برای روزی قلم بدست نگرفته باشند در بند عقاید و باورهای دینی و میهنی خود اسیر بوده‌اند. کجا می‌توان یک مورخ را نام برد که نه دین می‌شناخته و نه وطن داشته. هر تاریخ نویس «حقایق» تاریخی را از دیدگاه خود نگریسته. چه کس گفته که «هرودت» و «پلوتارک» مورخان بی تعصب بوده‌اند، «ولتر» که در تاریخ عصر روشنگری از منادیان آزادی بود درباره یهودیان سخنانی به غایت تعصب‌آمیز گفته است. اینکه در دانشگاههای معتبر امروز ممتازترین تاریخ را تاریخ بی تعصب *(Unbiased)* می‌دانند چیزی است که گفتنش فریبنده است و زیبا اما عملی کردنش چندان سهل نیست. در عظیم‌ترین کتابخانه‌های دنیا نمی‌توان انگشت بروی یک کتاب تاریخ گذاشت و گفت: حقیقت مثل آفتاب در آن می‌درخشد.

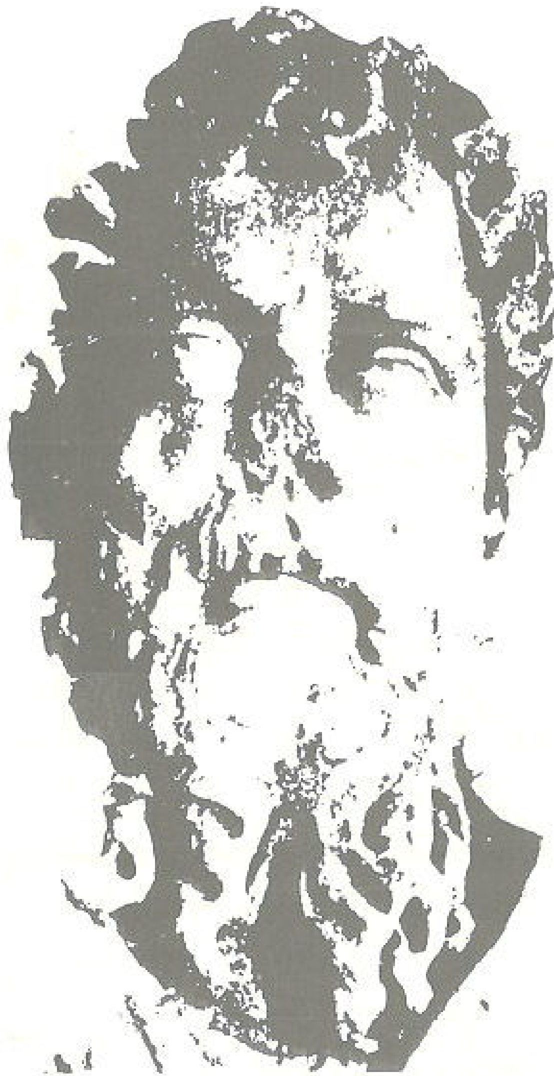
از هر برگ کتب تاریخ که نسل من در مدارس می‌خواندیم بوی چیرگی و پیروزی و برتری ایران می‌آمد. ایران هیچگاه خبط و خطائی نمی‌کرد. تمدن ایرانی همیشه برتر بود. دودمان صفویه ایران را به اوج عظمت رسانده بودند.

و حالا که بر حسب تصادف سفرنامه‌های جهانگردان صفوی را می‌خوانیم می‌بینیم که چه تعفن و نکبتی دربار شاهان صفوی را فراگرفته بود. حقیقت تاریخ برای شاگردان این درس کجاست؟ در زمان استالین چه چیزها راجع به آمریکا به نام تاریخ به دانش آموزان روسی درس می‌دادند و در زمان مک آرتور مطالبی راجع به اتحاد شوروی به دانشجویان آمریکائی؟ همه ما دانشجویان تاریخیم و همه درسهائی را که می‌خوانیم آشفته است و آغشته به مطالب غیر واقعی.

حقایق قلب شده‌اند. مسخ شده‌اند. فسیل و سنگواره شده‌اند. تنها بیسوادان و کم سوادان نیستند که هر نوشته‌ای را واقعیت تاریخی می‌پندارند. بسیاری از پرسوادان و اندیشمندان و حتی آنها که در پی کشف حقایقند راه گریزی از «اسناد و مدارک» ندارند. حتی اسناد هم به عنوان «منابع اولیه» همیشه اصالت ندارند و گاه مخدوش بدست می‌رسند.

حقیقت هست، حقیقت تاریخی است. حقیقت پاک بی آلایش صیقل شده هست. اما چگونه می‌توان آنرا بدست آورد. گفتن اینکه بسیاری از آثار گذشته بطور نسبی آلوده به نوعی تعصب است کاریست آسان. و آسانتر از آن اینکه بگوئیم تاریخ را از نو باید شناخت. «تاریخ مدون» را باید به کنار گذاشت و از نو تاریخی تازه نوشت.

و یا به قول حافظ باید فلک را سقف بشکافت و طرحی نو درانداخت.



دشواری کار یافتن تاریخ واقعی است. و همین جاست که «محقق تاریخ» در برابر محققان علوم تجربی، خودش را درمانده و سرگردان و سرکوفته می‌بیند. حقیقت کجاست؟ در میان نوشته‌های گذشتگان؟ پس باید آنها را جستجو کرد و انگشتان را با غبار مقدس کتابهای کهنه آشنا کرد و خواند و خواند و «نت» برداشت و «منابع و ماخذ» را ذکر کرد تا «نوشته تاریخی» مستند و قابل قبولِ جامعه فاضلان از آب درآید. اما آیا این منابع و ماخذ خود حقایق را در برداشته‌اند؟ آیا هر چه بیشتر «رفرنس» در یک نوشته تحقیقی ذکر شود نشانه‌ای از عمق بیشتر در چاه افتادگی نیست؟ و اگر هست، پس تکلیف چیست؟ تاریخ را که نمی‌توان در هوا نوشت. و باز استیصال است و درماندگی و فریاد اینکه حقیقت تاریخی کجاست؟

و گاه حقیقت را کسانی که پاره‌ای از آنها را باید «تبهکاران تاریخ» دانست در پس حرفهای سراپای دروغ و افراط گرایانه پنهان کرده‌اند و

نوشته‌ها را، نسل به دنبال نسل بخورد مردم داده‌اند و به اسم «تاریخ» دیگران را در جهل مرکب نگه داشته‌اند. و وای به وقتی که از میان این «دیگران» افرادی پیدا شوند که قدرتی بهم بزنند. آتشی به پا خواهند کرد که ریشه‌اش را باید در نادانی مطلق جست. «نبرد من» را بخوانید و ببینید آن دیوانه زنجیری بر اساس نوشته‌های گذشتگان چگونه افکاری مسموم پیدا کرده بود.

همه ملتها و ادیان قربانیان جهل تاریخی‌اند. اما از میان آنها این قوم یهود است که بیش از همه، «تبهکاران تاریخ» زندگی‌اش را به تباهی کشانده‌اند. اگر مورخان محقق غیر یهودی از قفس تنگ پیشداوری بیرون می‌آمدند و می‌توانستند دنیا را با حقایق زندگی این قوم آشنا کنند کجا این همه مصیبت بر سر ما می‌آمد؟ نه تنها چنین نکرده‌اند بلکه حقیقت را درباره این قوم پشت پرده شوم و سیاه ضد یهودیگری پنهان داشته‌اند و در روابط بین اقوام زهر پاشیها کرده‌اند. بزرگترین نمونه در این زمینه ماجرای درگذشت عیسای یهودی است که داستانی کهنه دارد و آنقدر به غلط گفته‌اند و نوشته‌اند که نمی‌توان آنرا به آسانی از مغزهای بلیونها آدم شست و پاک کرد. عامیان را می‌توان بی‌گناه خواند اما آنها که حتی وقتی پاپ، نماینده عیسی، خط بطلان بر این اتهام می‌کشد، به اسم تحقیق این سخن را تکرار می‌کنند بی‌گناه نیستند. **اینان تبهکاران تاریخند.**

چندی پیش آخرین شماره مجله «ره‌آورد» را می‌خواندم. به یک مقاله «محققانه تاریخی» برخوردم. با چند تا زیرنویس محکم و مستند. از یک آقای «دکتر». ایشان مرقوم فرموده‌اند: **«...قوم بنی اسرائیل...انبیاء خدا را به ناحق کشتند. به مریم بهتان عظیمی زدند و با افتخار ادعا کردند که عیسی بن مریم را کشته‌اند».** (ره‌آورد. ۳۹:۳۴). این محقق معصوم، این نوشته را از کجا آورده؟ به کجا استناد کرده؟ مسلماً اگر از او بپرسید باران «اسناد و مدارک و منابع و ماخذ» را بر شما خواهد باراند. ولی آیا نویسندگان آنها حقایق را گفته‌اند؟ از پاپ بپرسید!

و اینجاست که باید گفت شجاعت آنها که بر خلاف مسیر سیل آسای تاریخ گام بر می‌دارند و به صحت نوشته‌های پذیرفته شده تاریخی شک می‌کنند ستودنی است. تاریخ به شک علمی در بالاترین درجه سخت نیازمند است. باید به همه نوشته‌های گذشتگان مشکوک بود. آنها را نه چشم بسته می‌توان پذیرفت و نه آنکه می‌توان طردشان کرد. باید به آنها مشکوک بود. باید مورخان پیشین را به سئوال کشید و گذاشت تا هواخواهانشان اعتراض کنند و پرخاش. شاید که بتوان در ورای این بحثها حقیقت را لمس کرد، سایه‌اش را دید و با دیدگان بازتر دنیا را نگریست.□

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله بیست و ششم

۴۶ ـ سارا

شبی در لس آنجلس در مصاحبت دوستان بودم، و دور میز شام از هر دری سخنی میرفت. به عللی، صحبت به پاره ای مسائل اخلاقی مندرج در کتاب مقدس (عهد عتیق) کشید. از حضرت ابراهیم سخن رفت که اضطراراً به شاهانی که شیفته همسرش، سارا / ساره، شده بودند صلاح بر آن دانست حقیقت را نگوید: نوبت اول به فرعون (کتاب آفرینش، باب دوازدهم، آیه دهم به بعد)، و نوبت دوم به ابیملخ (ابی ملک)، شاه سرزمین گرار (جرار، باب بیستم، آیه یکم به بعد).

سارا، این بانوی پرقدرت و زیبا، که میدراش تا بخواهید از حسن و لطافت و نیرومندی او سخن میراند، با وجودیکه مادر همه ما یهودیان است، تورات در وصفش کوتاهی میکند. طبق تورات، سارا، مانند ابراهیم، در اور کسدیم زاده شده است (باب یازدهم، آیه سی یکم)؛ بدین سان، هر دو به احتمال قوی متعلق به یکی از قبائل (متمدن؟) سومری میشوند. در تورات، همسری او با ابراهیم در باب یازدهم، آیه بیست و یکم، و مادر شدنش، در سن نود سالگی، در باب بیست و یکم و آیه سوم یاد شده است.

در نوبت اول، وقتی فرعون مفتون زیبایی سارا میشود، وی زن چندان جوانی نبود ـــ به احتمال قوی شصت و پنج سال داشت و هنوز اسحق را به دنیا نیاورده بود. در اینجا، ابراهیم، گویا بخاطر حفظ جان خود، به گفتن اینکه وی خواهرش است اکتفاء میکند، و صحبت بر سر این نیست که این خویشاوندی به چه کیفیتی به وجود آمده است. فقط در نوبت دوم، بخاطر رؤیاها، الهامات و تهدیدات الهی، نزدیکی میان این دو صورت نگرفت. در نتیجه، گفتگویی میان ابراهیم و ابیملخ در میگیرد. اینجاست که ابراهیم اقرار میکند که سارا نا خواهری اوست، یعنی از پدر (تارح) یکی و از مادر جداست:

و ابیملخ ابراهیم را خوانده بدو گفت: بما چه کردی و بتو چه گناه کرده بودم که برمن و برمملکت من گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی بمن کردی؟ ... ابراهیم گفت: زیرا گمان بردم که خدا ترسی در این مکان نباشد و مرا بجهت زوجه ام خواهند کشت. و فی الواقع او خواهر من است دختر پدرم اما نه دختر مادرم و زوجه من شد. و هنگامیکه خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد او را گفتم احسانی که بمن باید کرد اینست که هر جا برویم در باره من بگویی که او برادر من است (باب بیستم، آیات نه تا سیزده).

ولی قضیه در مورد فرعون گویا طوری دیگر تمام شد. رأی اکثر مفسران بر اینست که فرعون، هنگام عمل، توانایی جنسی خود را از دست داد. در اینجا، راوی در مورد اعتراف صریح ابراهیم در کیفیت خویشاوندی اش با سارا چیزی نمی نویسد، جز ترس وی از کشته شدن.

من، به تصور اینکه این موضوع خویشاوندی را صاحبان میدراش و کتب خارج از تورات ساخته و پرداخته اند (کما اینکه از این کارها زیاد میکنند)، توجهی به این مطلب نداشتم، و یا اینکه موضوع از خاطرم زدوده شده بود. در جلسه شام نامبرده، به یمن اطلاعات دوستم، آقای باروخ محبر، مرد متدینی که احتمالاً تورات را از بر دارند، مأخذ چنین خویشاوندی بر من روشن شد، و انگیزه ای گردید که مسأله را بیشتر بررسی کنم.

در این یادداشت میخواهم به چهار موضوع اشاره کنم. اولاً بر من معلوم نیست که چرا کیفیت این خویشاوندی، از لحاظ ویراستاری متن تورات، در نوبت اول روشن نگردید، که البته واعظان و مفسران قوم حتماً پاسخ های مختلف دارند. آنچه سوآل برانگیز است اینست که در باب یازدهم آیه سی ام، تورات سارا را «عروس» تارح میخواند و نه دختر او: «ויקח תרח את אברם בנו ואת לוט בן הרן בן בנו ואת שָרַי כלתו אשת אברם בנו ויצאו אִתם מאור כשדים ללכת ארצה כנען ויבאו עד חרן וישבו שם» (پس تارح پسر خود ابرام و نوه خود لوط پسر هاران و عروس خود سارای زوجه پسرش ابرام را برداشته با ایشان از اور کسدیم بیرون شدند تا به سرزمین کنعان بروند و به حران رسیده آنجا توقف کردند). تلمود و میدراش، و سایر کتب تفسیری و تاریخی، رویهمرفته نمیخواهند قبول کنند که سارا دخترِ پدرِ ابراهیم است، و معتقد اند که «سارا همان یسکه

است» (در این مورد نک به مغیلا ۱۴ ص اول؛ سِفری، پاراشای בהעלותך ۹۰، ۹؛ **یلقوط شمعونی** ۱؛ یوسف بن متتیاهو، **قدمت یهودیان**، ۱، ۶، ۵).

یسکه «יִסְכָּה» کیست؟ تورات در آیه قبل از مذکور اطلاع میدهد که وی دختر هاران است. جای تعجب است که در سراسر باب یازدهم تورات شجره نامه همه مندرج است، ولی از پدر و مادر سارا خبری نیست.

دوم اینکه از قرار معلوم در دوران حضرت ابراهیم سنت هایی شبیه آنچه در تورات نوشته شده وجود داشته و تورات عین حقیقت را منعکس کرده است. «قرارداد های خواهر خواندگی» را در قدیم ṭuppi mārtūti u kallūti می نامیدند.

دانشمندانی که تخصصشان پژوهش در مندرجات کتاب مقدس است این موضوع را مورد بررسی علمی قرار داده اند. دریغم آمد آنچه را در این مورد مطالعه کرده ام به اطلاع خوانندگان نرسانم. لذا، آنچه در پی میآید نتیجه تحقیقات دانشمندان متخصص تورات شناس است و نگارنده از نوشتار و زحمات آنان بهره گرفته است.

در اسناد قدیمی دو قرارداد متعلق به نوزی (Nuzy) پیدا شده که هر دو در باره یک زن سخن میرانند (نوزی جایی ست در مشرق رود دجله در پانزده کیلومتری جنوب غربی شهر کرکوک واقع در عراق). در یک قرارداد آمده است که کسی خواهرش را برای انجام عمل ازدواج به کسی میسپارد(ana aššūti) . در قرارداد دوم صحبت بر سر این است که همان کس همان خواهر را برای خواهری به همان مرد میدهد(ana aḫāti) .

گمان اسپایزر و سایر محققین بر این است که در جامعه دوره حضرت ابراهیم، مثلاً جامعه حوری ها در نوزی، وقتی دختری یا زنی به خواهری قبول میشود از نظر اجتماعی بر اعتبار و حیثیت او افزوده میگردد. پاره ای از دانشمندان معتقدند که چنین سنتی در میان جامعه کنعان و جامعه بنی اسرائیل وجود نداشته است. نویسنده (یا ویراستار) کتاب آفرینش گویا چنین سنتی را بیاد داشته، ولی ریشه های اجتماعی و فرهنگی آنرا بخاطر نداشته است. آنچه برای صاحب کتاب آفرینش مطرح بوده، حرکت غیر اخلاقی و تجاوزکارانه فرعون و ابیملخ است، و موضوع «خواهر بودن» سارا از نظر جامعه دوره ابراهیم و ریشه های سنتی این عمل در یاد نویسنده (یا ویراستار) کتاب آفرینش نبوده است.

گمان پاره ای دیگر از محققین کتاب مقدس بر این است که اسناد تازه ای که در نوزی کشف شده نشان میدهند که کسی نمی تواند در آن واحد هم همسر باشد و هم خواهر، بلکه چنین فردی به کفالت به عنوان خواهر یا دختر یا عروس به کسی دیگر سپرده میشده است. این آکت سنتی اغلب برای زناشویی نبوده، بلکه بر این اساس اجراء میشده که فردی که کفیل دختر است آن دختر را برای زناشویی به کسی دیگر بدهد. در این داد و ستد، از قرار معلوم، دادن و گرفتن پول (یا هدیه و بخشش و یا هر چیزی دیگر) به والدین طبیعی دختر مطرح بوده است.

سوم اینکه چنین پنداشته میشود که پدر دو ملت یهود و عرب حقیقتی را کتمان کرده، و به عبارت دیگر راست نگفته است. این رفتار حضرت ابراهیم امروز در میان بسیاری از ملل متمدن، به ویژه در میان ملت یهود، موجه شناخته شده است: **نگفتن حقیقت برای حفظ جان פיקוח נפש مجاز است**، و ابراهیم هم از همین تز اخلاقی مقبول پیروی کرده است. لابد شنیده اید که פיקוח נפש דוחה שבת (برای حفظ جان میشود همه قوانین و مقررات شبات را زیر پا گذاشت). بر طبق همین دستور، راب اعظم اسبق، عوودیا یوسف، نیز فتوا داده است که برای حفظ جان میشود قسمت هایی از سرزمین اسرائیل را به فلسطینی ها داد (در مورد بت پرستی دستور פיקוח נפש اعتبار ندارد). به عقیده برخی، حضرت ابراهیم در واقع یک کار انسانی، منطقی و مقبول انجام داده و هیچ ایرادی بر او وارد نیست. پاره ای، از جمله میدراش **برشیت ربا** (وتا اندازهای رامبان)، ابراهیم را مورد مواخذه قرار میدهند.

چهارم، موضوع مربوط به وجه تسمیه «שׂרה ساره» است. از قرار معلوم، این نام از ریشه שׂרר که تسلط، حکومت و فرمانروایی را میرساند گرفته شده است. در زبان اکادی šarratu یعنی ملکه. در اسناد اوگاریت (جایی ست در شمال غربی سوریه) به زنی بنام «שׂרי ساری / سارای» بر میخوریم. در اسناد آشوری مؤخر نیز نامی بصورت Sa-ra-a-a دیده شده است.

آنانیکه در زبانشناسی سامی تخصص دارند میدانند که پسوند -ay و پسوند ah- (یا a-) هر دو تأنیث را میرسانند. در دوره ای، پسوند مؤنث ay- جای خود را به پسوند ah- میدهد، و پسوند ay- بکلی فراموش میشود. این دوگانگی پسوند، در دوره

ای که تحول مورفولوژی خود را از یکی به دیگری میگذراند، در اسناد اِموری ها و مکتوبات تل العمارنه (واقع در مرکزمصر) به وضوح به چشم میخورد (چنین تحولاتی در زبانهای ایرانی فراوان دیده میشود). از قرار معلوم، نویسنده (یا ویراستار) کتاب آفرینش در دوره ای میزیسته که این تغییر و تبدیل مورفولوژی را نتوانسته است آنطوریکه شاید و باید توضیح بدهد. در باب هفدهم، آیه پانزدهم، چنین آمده است: «او خدا به ابراهیم گفت اما زوجه تو سارای نام او را سارای نخوان بلکه نام او ساره باشد.» به عبارت دیگر، این تحول و تبدیل مورفولوژی به دستور خدا انجام یافته است. یهودیان ایران هم به تبعیت از این آیه تورات اشعاری در این مورد سروده اند.

سارا در سن ۱۲۷ سالگی فوت کرد. ابراهیم او را در قطعه زمینی، که آنرا از زمین داری بنام عفرون بن صوحر خریداری کرده بود، در حبرون بخاک سپرد و خودش ۱۷۵ سال عمر کرد.

بهترین و جالب ترین قصیده را در وصف حال سارا (در ارتباط با **عقِدت اسحاق**)، ربی بنیامین بن میشائل، متخلص به امینا، سروده است، که نگارنده بخش اعظمی از آنرا در کتاب: **منتخب اشعار فارسی ...**، تهران ۱۳۵۲ (ص ۳۵۱ - ۳۶۴)، آورده است.

این یادداشت کوتاه نمی تواند پاسخگوی همه عقاید، به ویژه معتقدات مؤمنون مذهبی، که کتب مقدسه را آسمانی میدانند، باشد. در این مورد قرائت عقاید مفسرینی چون راشی، ابن عزرا، رامبان و دیگران لازم مینماید. آنانیکه مایلند، در ورای این یادداشت، اطلاعات بیشتری در این زمینه کسب کنند، نگارنده قرائت نوشتارهای زیر را به اختصار توصیه میکند:

E. A. Spiser, *AASOR* 10 (1928-29), pp. 21-27, 31-33, 59-60; 13 (1931-32), p. 44; idem, *IEJ* 7 (1957), pp. 201-216; idem, apud A. Altman (ed.), *Biblical and other studies*, Cambridge, Mass. 1963, pp. 15-28; idem, *Genesis (AB)*, Garden City, NY, 1964, p. 91; C. H. Gordon, *JBL* 54 (1935), pp. 223-231; S. Kardimon, *JSS* 3 (1958), pp. 123-126; N. M. Sarna, *Understanding Genesis*, New York 1966, pp. 103-120; G. von Rad, *Genesis (OTL)*, London 1966, pp. 154, 224; D. Freedman, *JANES* 2 (1970), pp. 77-85; T. L. Thompson, *The Historicity of the Patriarchal Narratives* (=*BZAW* 133), Berlin-New York 1974, pp. 230-248; S. Greengus, *HUCA* 46 (1975), pp. 5-31; Grayson-Van Seters, *Orientalia* 44 (1975), pp. 484-486; B. L. Eichler, *IDB Supplementary Volume*, Nashville 1976, p. 635; idem, *Ancient Near Eastern Studies in Memory of J. J. Finkelstein*, New Haven 1977, pp. 45-49; *Encyclopædia Biblica*, Tomus Octavus, Jerusalem 1982, cols. 389-391.

The Olympic Collection



Banquet and Conference Center

سالن‌های مجلل و باشکوه برای برگزاری جشنها و کنفرانسها با سرویس بی نظیر

اطلاعیه المپیک کالکشن

در مورد کیترینگ

در منازل، هتل‌ها و سازمان‌ها

«المپیک کالکشن» ضمن گسترش فعالیت‌ها، آمادگی خود را برای پذیرایی با بهترین غذاهای ایرانی و بین‌المللی از مهمانان شما، علاوه بر محل المپیک کالکشن، در منازل، هتل‌ها و سازمان‌های مورد نظرتان را اعلام می‌دارد.





المپیک کالکشن کلکسیونی از:

- سالن‌های متعدد و مجلل با ظرفیت ۵۰ الی ۲۰۰۰ نفر جهت برگزاری هر نوع جشن‌ها و کنفرانس‌ها
- مجهزترین دستگاههای پخش صوت و تصویر
- مدیران و طراحان ایرانی و خارجی
- غذاهای ایرانی، بین‌المللی و گلت کاشر (درصورت درخواست) (GLATT KOSHER) تحت نظر ربانوت R.C.C.

11301 W. OLYMPIC BLVD.
AT SAWTELLE
LOS ANGELES, CA 90064
PHONE: (310) 575-4585

از: مسعود هارونیان

مادر



جوامع متمدن جهان نظر به اهمیتی که برای مقام والای **مادر** قائلند، یک روز از سال را برای گرامیداشت شخصیت مادر، اداء سپاس و احترام به وی جشن می‌گیرند، در کشور امریکا هم روز چهاردهم ماه مِی به این امر اختصاص یافته.

ضمن کُرنش به مقام پر ارج مادران بنا به مورد اجازه می‌خواهد مطالبی درباره ساختار فکری و احساسی این عنصر شریف بنگارد.

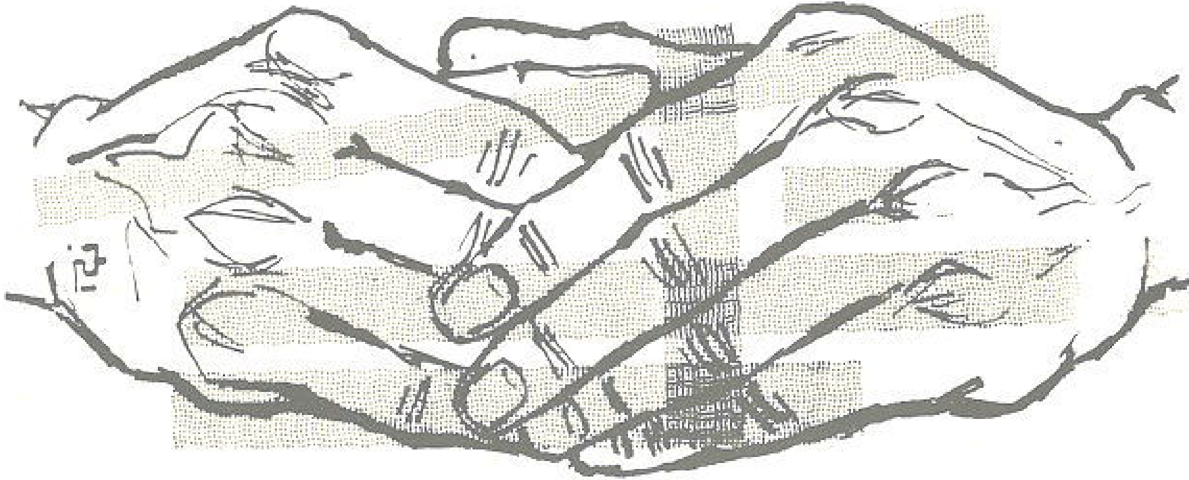
در طول تاریخ، نویسندگان، جامعه شناسان، مورخین با تألیف کتب متعدده، با مقالات و نوشتارهای خود در توجیه شخصیت **مادر**، مقام گرانقدر مادر و ترسیم فضائل او کوشش نموده‌اند. ولی هنوز تعریف جامع و کاملی از خصوصیات خاصی که در ضمیر مادر از سوی خداوند بودیعت نهاده شده عرضه نگردیده.

مادر: این آیت الهی، عنصری است که دنیایی از عواطف انسانی، عشق، مهر، محبت، فداکاری، ایثار و گذشت را در وجود خود جمع نموده.

مادر: با مهر غیر مشروط، فرزند، این نهال نورسته را می‌پروراند، با شیره جان خود تغذیه می‌کند، و از طریق پستان خود باران عطوفت و مهر را در ضمیر طفل جایگزین می‌سازد.

مادر: با آغوش گرم و پر مهر خود بزرگترین پایگاه امن عاطفی را بفرزند عطا می‌کند و باین ترتیب به وی آرامش درون و اطمینان می‌بخشد.

مادر: با مهر و عواطف مادری خود نه تنها رشد سالم طفل را تأمین می‌کند، بلکه دنیا را برای او جای امنی می‌سازد و بدین وسیله وحشت، عدم تأمین و ناامنی را که کشنده‌ترین حالات روحی اوست از او دور می‌سازد. در نتیجه استعدادهای نهفته در



درون فرزند در محیطی توأم با آرامش خاطر مجال رشد پیدا می‌کند.

چنین موجودی که محصول عاطفه و مهر است، قهراً پر از مهر و محبت بار می‌آید، در دل پر مهر او جایی برای دشمنی، حسد، کینه و نفرت باقی نمی‌ماند.

جامعه‌ای که از چنین افراد تشکیل گردد، همان بهشت خداوندی بروی زمین خواهد بود. در حقیقت عبارت معروف **«بهشت زیر قدمهای مادر است»** چه خوش گفته شایسته و بجایی است.

«در وصف تو ای مادر، این بس که نبی گوید - جنت به یقین دایم خاک قدمت پوید»

نباید فراموش کرد که پدر و نقش او در تربیت فرزند نیز شایسته بسی اهمیت است، در حقیقت پدر و مادر در تربیت فرزند نقش مشترک دارند.

ولی، چرا برای وجود مادر تا این اندازه اهمیت قائل شده‌اند، بدلیل آنست که **«مادر نخستین مربی کودک است»**.

از سوی دیگر باید توجه داشت که **«مادری»** یعنی مادر بودن آغازی دارد، ولی فرجام و انتهایی ندارد. **مادر همیشه مادر است. چه فرزند عزیزش شش ماهه باشد و چه ۶۰ ساله، چه شاه باشد، چه گدا، چه دانشمند و چه بی سواد، چه حق گزار و چه ناسپاس.**

مادر، مادر است و فرزندش را دوست دارد، دست از **«مادری»** برنمیدارد و از مخزن مهر و محبت او کاسته نمیشود.

تجربه ثابت نموده، اطفالی که در مراحل اولیه عمر از داشتن **مادر** محروم بوده‌اند، حیات عاطفی آنان دستخوش تزلزل قرار گرفته، اعتماد به نفس را از دست داده‌اند.

برخی از افراد که دور از مادر زیست می‌کنند، همیشه محزون و اندوهناک‌اند، از معاشرت با دیگران عاجزند، نمی‌توانند دوست پیدا کنند، کینه توزی، ناسازگاری با محیط و اجتماع در آنان بوجود می‌آید.

بسیار دیده شده فرزندانی که مادر خود را از دست داده‌اند، گرفتار حسرت عمیق شده‌اند، حتی دوری موقت مادر، در زندگی طفل عاری از تأثیر نیست.

اثر مادر در شخصیت فرزند - پژوهش‌هایی که به عمل آمده، از آزمایشات متعدد نتیجه گرفته‌اند که یکی از نیازمندی‌های طفل برای ایجاد شخصیت مطلوب در اجتماع، مهر مادری است. برای مثال دیده شده یکی از اطفال بی مادر عادت کرده بود، عکس‌های زن‌ها را از مجلات جدا سازد و بالای تخت خود بکوبد و به آن‌ها نگاه کند تا خوابش ببرد. باین طریق طفل مهر و محبت مادری را هنگام خواب طلب می‌کرد و به این ترتیب این نیازمندی و کمبود را تأمین می‌نموده. و باین طریق احتیاج به مهر مادری را نشان میداده ودست به «شبیه سازی» مادر و عطوفت مادری می‌زده است.

بطور کلی اولین تجربه در حیات طفل لمس دوستی مادر است که مستقیماً تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و به مادر ایمان عمیقی پیدا می‌کند.

علی الاصول مادر پرورش دهنده شخصیت فرزند شناخته شده، **مادر** بزرگ‌ترین عامل در تکوین شخصیت فرزند است. و بالاتر از همه بایستی گفته شود **«مادر بذر شخصیت را در وجود فرزند می‌پرورانند»**.

چنانکه گذشت، وقتی مادر این عنصر فرشته خصال، با بذر محبت و با آغوش گرم خود، اعتماد به نفس، استقلال فکر، در فرزند ایجاد نمود و عواطف انسانی او را پرورش داد قطعاً و قهراً فردی مفید به حال مردم و جامعه بار آمده. از بغض، حسد، کینه و عناد بری خواهد بود.

در این شرایط که پدران و مادران در یک فرهنگ خاص بار آمده‌اند و فرزندانشان در فرهنگی دیگر زندگی می‌کنند نقش و مسئولیت مادران بمراتب پر اهمیت‌تر است. در این شرایط است که برای جلب و جذب نوجوان باید بیشتر تلاش نمود و از مخزن مهر و محبت خود آنان را سیراب کرد تا با محیط خانه و خانواده بیشتر مأنوس و پیوسته شوند. آمار نشان داده که در هر سال قریب دو ملیون نوجوان از خانه «فرار» می‌کنند و معلوم نیست چه عناصری در مسیر آنان قرار می‌گیرد و چه عواقب شومی در کمین آن‌هاست.

پدران و مادران باید باین حقیقت غیر قابل انکار توجه داشته باشند که **«زمان هر نسل با نسل بعدی تفاوت دارد»**. برای روشن شدن مطلب موقعیت و جوّی که اینک در آن زیست می‌کنیم در مدّ نظر قرار می‌دهیم.

ملاحظه بفرمایید ما اینک در سرزمینی زیست می‌کنیم که نمونه بارز تکنولوژی پیشرفته است. به سخن دیگر تغییرات با سرعت سرسام آوری صورت می‌پذیرد. در این صورت نباید متوقع بود که فرزندان این زمان در همان «چارچوبی» که در ذهن نسل گذشته مجسم است باقی بمانند.

زیرا: پدران و مادران در یک فرهنگ خاص زمان خود بار آمده‌اند و فرزندان آنان در فرهنگ متفاوت دیگر.

این تضاد و تفاوت فرهنگ‌ها با گذشت زمان از یک سو، پدیداری اختراعات و اکتشافات از سوی دیگر راه و رسم زندگی و مخصوصاً **ارزش‌های اجتماعی** را تغییر داده.

این تضاد، این اختلاف موجب بوجود آمدن شکاف و خلاء بین نسلها شده است.

راه و چاره پر کردن این خلاء و تا اندازه‌ای رفع اثر از آن چیست؟

ایجاد تفاهم نسبی مشرک، قبول این تغییرات توأم با اغماض و گذشت.

این تفاهم مشترک چگونه در خانه و خانواده بوجود می آید؟

با ایثار و بذل محبت و بهره گیری از عواطف و مهر مادری.

می‌خواهم عرض کنم که حفظ سلامت خانواده یعنی שלום בית صرفاً و منحصراً به دست مادران است.

بدیهی است اگر بپذیریم که افراد سالم چه از جنبه جسمی و چه از جهت روحی محصول «مهر» و «دانش» مادرانند متوجه می‌شویم که دانش و تربیت مادر چقدر حائز اهمیت است.

و اینکه در کتاب امثال سلیمان در فصل اول آیات ۸ و ۹ می‌فرماید:

שמע בני מוסר אביך
ואל-תטש תורת אמך:
כי לוית חן הם לראשך
וענקים לגרגרתך:

«هان ای فرزند من به پند پدر گوش فرا دار و توراة مادرت را از دست منه، زیرا چون تاج افتخاری بر سر و آویز گهرباری بر گردنت خواهد بود».

یعنی همان تورایی که خداوند به مادران عطا نمود، یا به سخن دیگر همان تعالیم نوشته شده در کتاب مقدس را.

توجه به متن آیه مبارکه ملاحظه می‌شود که نقش مادر یهودی در حفظ تعالیم تورا، اشاعه و گسترش آن، تا چه میزان شایسته اهمیت است.

این مادر یهودی است که موجب تداوم یهودیت می‌گردد.

این مادر یهودی است که به دوام و قوام یهودیت می‌پردازد.

زیرا: وقتی مادر خود عالم به معارف دین و یهودیت بود فرزندان عالم بار می آورد.

بگذارید بگوییم تنها کنیسا مرکز و کانون یهودیت نیست.

بلکه مرکز و کانون اصلی یهودیت خانه و خانواده است و در صدر آن مادر یهودی است.

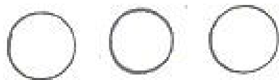
توجه بفرمایید، فروپاشی و زوال تدریجی «یهودیت سنتی» در کشور امریکا، ناشی از فروپاشی و سستی ارکان کانون خانواده‌هاست.

اگر به آمار طلاق مراجعه بفرمایید ملاحظه می‌کنید که با چه سرعت و با چه آسانی خانواده‌ها از هم جدا می‌شوند و فرزندان خود را از مهر مادر و نوازش پدر محروم می‌کنند.

آمار نشان داده که کنیساها در این کشور از اواسط قرن بیستم با شکست مواجه شده‌اند، زیرا خانواده‌ها در حفظ آداب و سنن یهودیت چندین دهه قبل از آن برکنار بوده و نسبت به آن بی تفاوت مانده‌اند.

به سخن دیگر در مرحله اول باید **یهودی علاقه‌مند به حفظ یهودیت وجود داشته باشد تا از کنیسا بهره گیری کند.** این فقط مادر یهودی است که با علم به دانش یهودیت خلاّق، حافظ و نگهدارنده خانه و خانواده یهودی و همزمان پرورش دهنده فرزند یهودی است.

پس: مادری هم «مهر» است، هم «هنر» است و هم «علم». اینها از بسیار جهات آموختنی است.

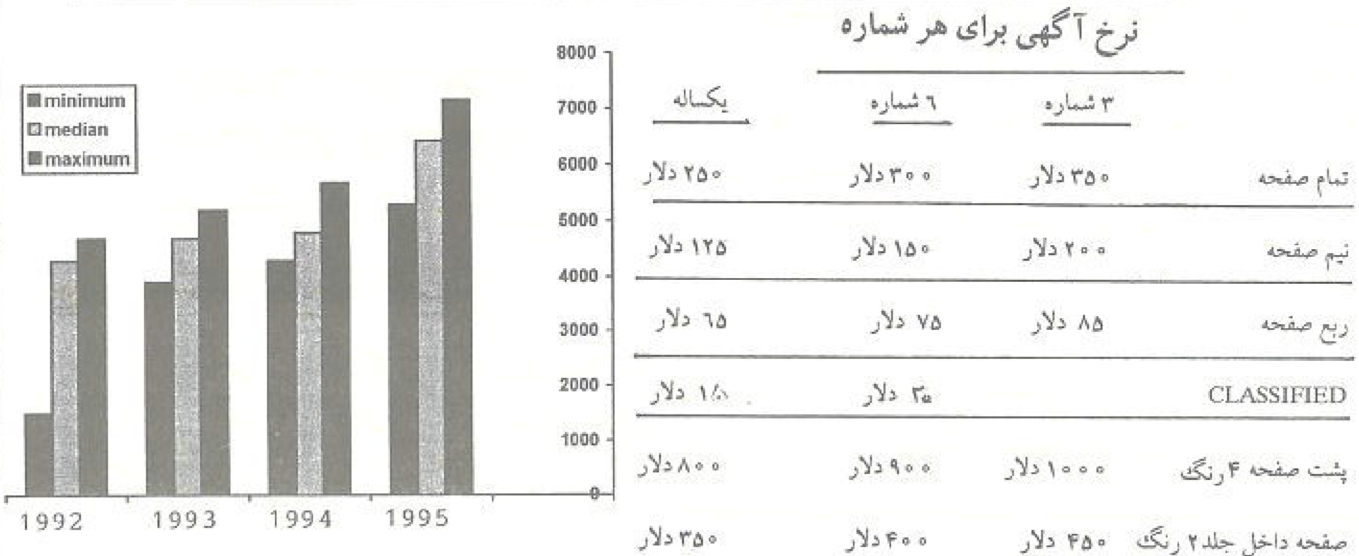


آگهی در چشم‌انداز بنفع شما و جامعه است

چشم‌انداز در عرض مدت کوتاه کمتر از پنج سال عمر خود پرخواننده‌ترین نشریه غرب آمریکا است.

گواهی اداره پست آمریکا برای شماره گذشته، نشان دهنده ارسال آن به ۸۰۲۵ خانواده میباشد. تیراژ کلی این نشریه ۸۵۰۰ شماره میباشد که مازاد آن در گردهمایی‌های لوس آنجلس پخش میشود و یا به کشورهای دیگر ارسال میگردد.

ادامه انتشار این نشریه کمکی به روشن شدن اذهان - بالا بردن غرور و نگهداری میراث‌های یهودی است و ارزشهای انسانی برای جهانیان.



نرخ آگهی برای هر شماره

	۳ شماره	۶ شماره	یکساله
تمام صفحه	۳۵۰ دلار	۳۰۰ دلار	۲۵۰ دلار
نیم صفحه	۲۰۰ دلار	۱۵۰ دلار	۱۲۵ دلار
ربع صفحه	۸۵ دلار	۷۵ دلار	۶۵ دلار
CLASSIFIED		۲۵ دلار	۱۸ دلار
پشت صفحه ۴ رنگ	۱۰۰۰ دلار	۹۰۰ دلار	۸۰۰ دلار
صفحه داخل جلد ۲ رنگ	۴۵۰ دلار	۴۰۰ دلار	۳۵۰ دلار

بـا ۱۸۵ دلار

نشریه چشم انداز:

* یک آگهی ربع صفحه
* با تیراژ ۸۵۰۰ خانواده دارای قدرت خرید و تحصیلات بالا
(با تائید و گواهی اداره پست آمریکا)

رادیو صدای جدید:

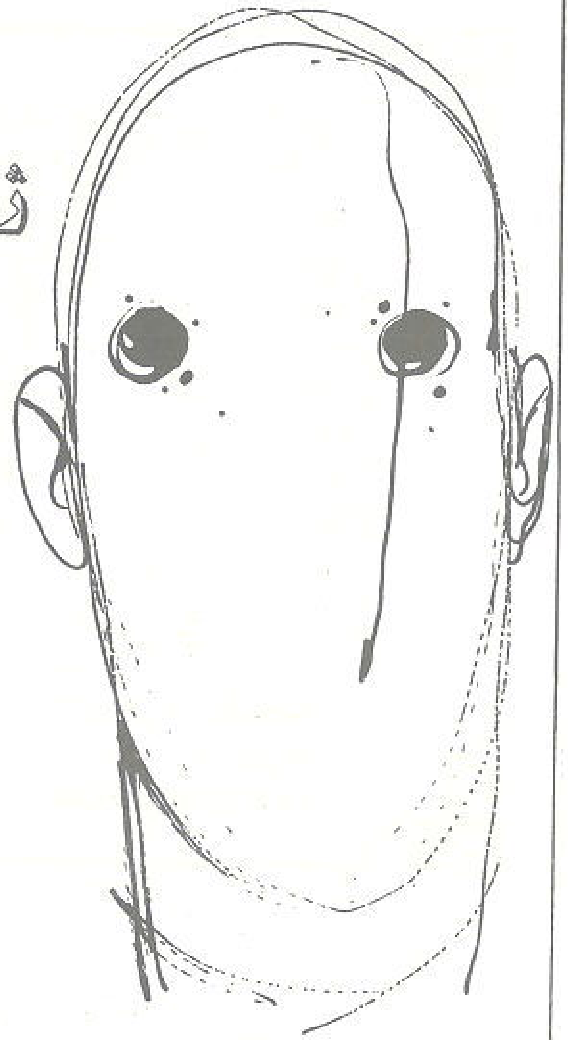
* ۳۰ ثانیه آگهی هر روز بمدت یکماه
* بین ساعات ۶ تا ۱۱ شب (برنامه حمید میرمطهری) پر شنونده‌ترین برنامه رادیو لس آنجلس

برای اطلاعات بیشتر با تلفن **۴۷۹-۴۷۹۸ (۳۱۰)** تماس حاصل فرمائید.

توجه: قرارداد برای سه ماه رادیو صدای جدید و سه نشریه مجله چشم‌انداز باید امضاء شود.

پروفسور شموئیل رهبر

ژن‌هائی که معیوب بودن‌شان باعث بیماری قند (دیابت) می‌شود



در هر کدام از بیماری‌های ارثی مثل کم خونی‌های ارثی (تالاسمی‌ها) و بیماری باقالا (فاویزم) و کوتوله گی ارثی، در هر بیماری فقط یک ژن بخصوص معیوب می‌باشد که باعث بروز آن بیماری می‌شود. این دسته بیماری‌ها را بیماری ارثی یک ژنی می‌نامند. در مقابل، بسیاری از بیماریهای ارثی دیگر مانند مرض قند (دیابت)، بیماری جنون جوانی (اسکیزوفرنی‌ها) و هموفیلی‌ها (که خون مبتلایان به این بیماری دیر لخته می‌شود)، هرکدام به علت عیب در چند ژن مختلف ایجاد می‌شود و آنها را بیماری‌های چند عاملی و یا چند ژنی می‌نامند (مثل وقتی که ماشین شما روشن نمی‌شود هرکدام از قسمت‌های اتوموبیل مثل باطری یا دلکو یا کاربوراتور و یا سوپاپ‌ها ممکن است به تنهایی و یا با هم عیب داشته باشند و باعث روشن نشدن موتور بشوند). به علت پیچیده بودن علل بیماریهای چند ژنی تا این اواخر پژوهندگان برای پیدا کردن ژنهای معیوب این بیماریها با مشکلات زیادی مواجه بودند ولی سال ۱۹۹۵ با موفقیت‌های بزرگی در راه شناخت ژن‌های مسئول در بیماری قند (دیابت) همراه بوده است.

سرعت پیشرفت دانش در رشته‌های مختلف علمی بقدری زیاد است که حتی برای آنها که در یک رشته علمی مثلاً پزشکی کار می‌کنند بسیار مشکل است که با جریان وقایع و پیشرفت‌های رشته خود پیش بروند و همواره حاضرالذهن و از تازه‌های علمی با خبر باشند. در چند ماه گذشته گزارش‌های مستند علمی از مراکز پژوهشی مختلف آمریکا و جهان انتشار یافته است که نشان می‌دهد که پژوهندگان رشته بیماری قند در کشف ژن‌های معیوبی که مسئول ایجاد انواع مختلف بیماری دیابت هستند موفقیت‌های چشم‌گیری بدست آورده‌اند و چون تنها در ایالات متحده آمریکا تعدادی بیش از ده میلیون نفر به بیماری دیابت مبتلا هستند، موفقیت‌های اخیر، تأثیر مهّمی در روش‌های درمانی و جلوگیری از عوارض این بیماری خواهد داشت.

بیماری قند که کم و بیش همه ما درباره آن شنیده‌ایم و از عواقب بد آن مانند از کار افتادن کلیه‌ها و عوارض عصبی و سفت شدن رگهای قلب و بدن و تنگ شدن رگها و ایجاد سکته‌های قلبی و مغزی و پیری زودرس با خبر هستیم، حالتی است که بدن قادر نیست که قند، مخصوصاً نوع گلوکز را بخوبی مصرف کند و در بدن آن را بسوزاند و در نتیجه وقتی سلولها و بافت‌های بدن قند جذب شده را نتوانند مصرف کنند، قند در بدن ذخیره می‌شود و مقدار و غلظت آن در خون و بافت‌ها بالا می‌رود و باعث عوارض بیماری می‌گردد.

بیماری دیابت دو نوع بسیار مهم و شایع دارد:

۱ - دیابت نوع اول که مخصوص کودکان و نوجوان است و گاهی حتی در سن دو سه سالگی شروع می‌شود و از خصوصیات این نوع مرض قند اینست که زمینه ارثی بسیار محکمی دارد و گاهی در یک خانواده دو یا سه فرزند آنها مبتلا به دیابت هستند و خصوصیت مهم دیگر این نوع دیابت اینست که فقط با «انسولین» معالجه می‌شود (دیابت وابسته به انسولین).

۲ - نوع دوم دیابت یا دیابت بالغین که بیماران معمولاً بعد از پنجاه سالگی دیابت آنها بروز می‌کند. باز در این نوع هم که زمینه ابتلا پذیری

خانوادگی در آنها وجود دارد ولی عوامل خارجی مانند چاقی، بی حرکت بودن و ورزش نکردن و پرخوری در بروز علائم بیماری مؤثر است. این نوع دیابت بالغین حتماً لازم نیست با انسولین معالجه شود و با رژیم‌های غذایی و داروهای دیگر نیز می‌توان قند خون را پائین آورد و آنرا کنترل کرد. این نوع دیابت بنام (دیابت غیر وابسته به انسولین) نام گرفته است.

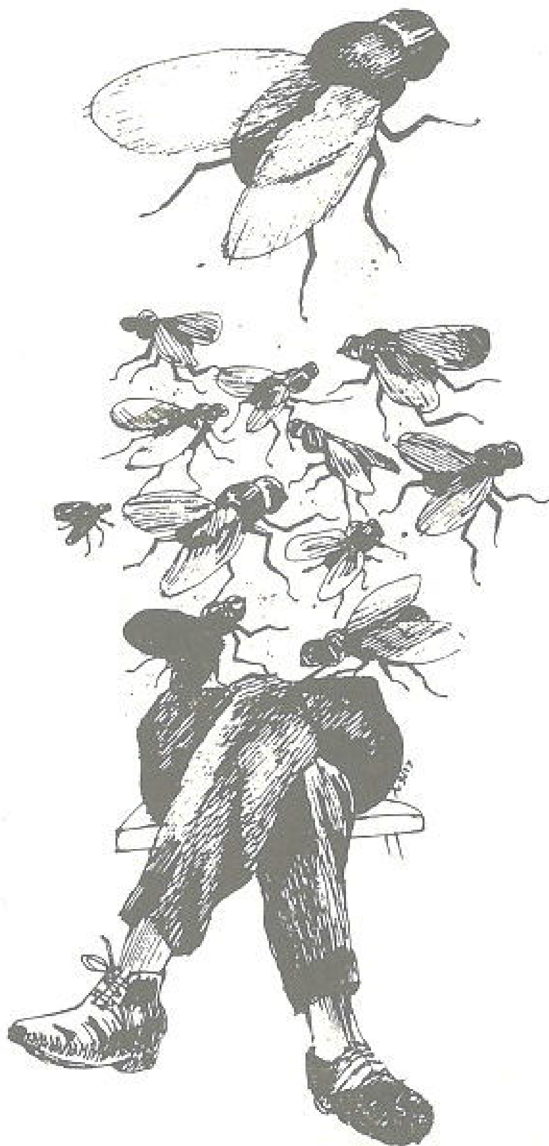
در دیابت نوع اول در کودکان، سلول‌های لوزالمعده (پانکراس) که مرکز ساختن انسولین می‌باشد معیوب هستند، هورمون سالم انسولین که در افراد سالم ترشح می‌شود و باعث سوخت و ساز قند در بدن است، در این بیماران خیلی کم ساخته می‌شود و اندازه‌گیری‌های دقیق نشان داده است که هر چه مقدار انسولین ترشح شده از سلول‌های لوزالمعده کمتر باشد شدت بیماری دیابت در کودکان بیشتر است و برای درمان آنها باید مقدار بیشتری انسولین تزریق کرد.

در نوع دوم بیماری یا دیابت بالغین سلولهای پانکراس سالم هستند و مقدار کافی انسولین ترشح می‌کنند، منتها عیب اصلی در گیرنده‌ها و دریچه‌های روی سلول‌های بدن است که معیوب هستند و قادر نیستند انسولین خون را جذب کرده و به داخل سلول ببرند که قند را در داخل سلول‌ها بسوزانند و تبدیل به انرژی کنند - و چون این گیرنده‌ها ***(Receptors)*** کار نمی‌کنند قند در بافت‌های بدن مصرف نمی‌شود و مقدار آن در خون بالا می‌رود.

در نوع اول بیماری که سلول‌های لوزالمعده نمی‌توانند هورمون انسولین ترشح کنند علت اینست که متأسفانه بدن کودک بر ضد سلول‌های لوزالمعده خودش ماده پادتن (آنتی بادی) درست می‌کند که سلول‌ها را از کار می‌اندازد و خراب می‌کند و به همین دلیل باید به این کودکان انسولین از خارج تزریق کرد. روش تازه‌ای که در چند صد کودک مبتلا به کار رفته است پیوند سلول‌های سالم لوزالمعده از فرد دیگری است به بیمار که نتایج بسیار خوبی داشته به خصوص اگر پیوند لوزالمعده توام با پیوند کلیه از همان شخص دهنده عضو باشد به صورت معجزه آسائی بیمار را درمان می‌کند.

حالا برگردیم به اصل مطلب و ریشه‌های ژنتیکی (ژن‌های) هر نوع دیابت:

همانطور که در بالا گفتیم، در نوع اول دیابت شواهد محکمی بر ارثی بودن (ژنتیک بودن) این بیماری وجود دارد. پژوهندگان مختلف جهان بخصوص در آمریکا با مطالعه خانواده‌های این کودکان مبتلا و اینکه اغلب فرزند یا فرزندان دیگری نیز در هر خانواده وجود دارد که مبتلا به دیابت است، زمینه یک پژوهش وسیع را آغاز کردند که ببینند که وقتی ژن‌های مختلف و بخصوص نشانه‌های ژنتیکی (مارکرهای ژنتیکی) این فرزندان خانواده را با هم مقایسه می‌کنند، کدام یک از این نشانه‌های ژنتیکی در دو فرزند مبتلا (خواهر یا برادر) مشترک و شبیه به یکدیگر است که احیاناً با ژن‌های خواهر برادرهای سالم فرق دارد - این پژوهش‌ها طی دو سه سال گذشته که محک‌های ژنتیکی برای تشخیص و تعیین ژنهای مختلف به تعداد روز افزونی در دسترس پزشکان قرار گرفته است انجام شده و هر نوع محک آزمایشی خاص روی ده‌ها هزار جفت خواهر برادرهای مبتلا به دیابت آزمایش شده است. نتایج این بررسی‌ها معلوم کرده است که فرزندان مبتلا یک خانواده در چندین ژن با هم شباهت کامل دارند در صورتی که بچه‌های غیر مبتلا این شباهت را در ژن‌ها نشان نمی‌دهند پس باید رابطه‌ای بین وجود این ژن‌های شبیه در مبتلایان با مبتلا شدن به بیماری دیابت داشته باشد و این مشاهدات ثابت کرد که همانطور که پژوهندگان عقیده داشته‌اند وجود چند ژن باعث بیماری دیابت می‌شود که یا جداگانه یا همراه هم باعث بیماری می‌گردند. و بدین شکل نظریه چند ژنی بودن دیابت تأیید می‌گردد. در پنجاه در صد از همه این بیماران که آزمایش شدند یک نوع ژن معین و معیوب را

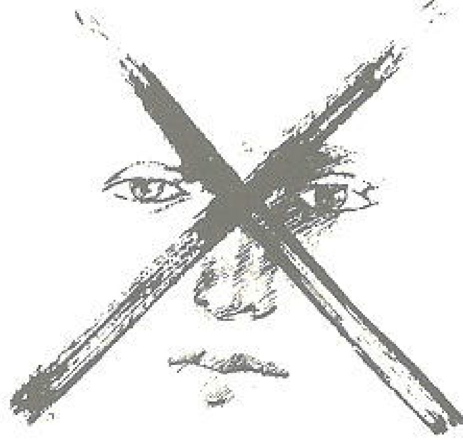


پیدا کردند که این ژن روی جفت کروموزومی شماره ۶ انسان قرار دارد (یک ژن روی هر کروموزوم) و بنام ژن دیابت نمره یک *IDDM1* نامیده شد که این ژن با گروه‌های خونی گلوبولهای سفید *(HLA)* مربوط است. در اکثر بیماران علاوه بر ژن نمره یک، یک یا دو ژن دیگر مسئول دیابت بهمراه ژن اولی وجود داشت یعنی دو تا سه ژن مختلف در یک بیمار معیوب هستند و باعث بیماری دیابت می‌شوند.

ژن دیگری نیز به نام ژن نمره ۲ *IDDM2* نیز مشخص گردید که این ژن روی جفت کروموزومی شماره ۱۱ انسان وجود دارد و محل این ژن خیلی نزدیک به ژن سازنده انسولین روی همان کروموزوم می‌باشد. همینطور در رابطه با دیابت کودکان ژن شماره ۳ *IDDM3* روی کروموزوم شماره ۲ و ژن دیابت نمره ۴ *IDDM4* روی جفت کروموزومی شماره ۱۵ و ژن دیابت شماره ۵ *IDDM5* روی جفت کروموزومی شماره ۳ شناخته شد که این سه ژن اخیر اهمیت کمتری از دو ژن اول از لحاظ فراوانی در بیماران نشان می‌دهند.

این مرحله از پژوهش‌ها بسیار اهمیت دارد زیرا کار دانشمندان را برای پیدا کردن ساختمان و طرز کار و محصول هر ژن آسان می‌کند. زیرا هم اکنون آدرس هر کدام از این ژن‌ها بر روی رشته حیات *(DNA)* معلوم شده است که در کدام شهر و محله در دنیای ژن‌ها ساکن‌اند و عده‌ای هم مشغول بررسی هستند که در آدرس و منطقه شناخته شده برای هر ژن به دنبال آن بروند و اصل ژن را جدا و خالص کردن و ساختمان آن را تعیین کنند و آن موقعی است که می‌توان با تکنیک‌های جدید داروها و واکسن‌های درمانی و پیشگیری کننده بسیار مؤثر تهیه و این وسائل به کمک میلیونها نوجوان مبتلا به دیابت بیآیند. باید دانست که بر حسب اینکه در هر بیمار مبتلا به دیابت نوع اول چند تا از پنج نوع ژن نام برده در بالا معیوب باشند و با هم و مشترکاً در آن فرد وجود داشته باشد شدت و ضعف بیماری متفاوت است از لحاظ اهمیت، افرادی که ژن شماره ۱ - *IDDM1* و ژن شماره ۲ - *IDDM2* را به ارث برده‌اند خطر ابتلای به شکل شدید بیماری را بیشتر دارند.

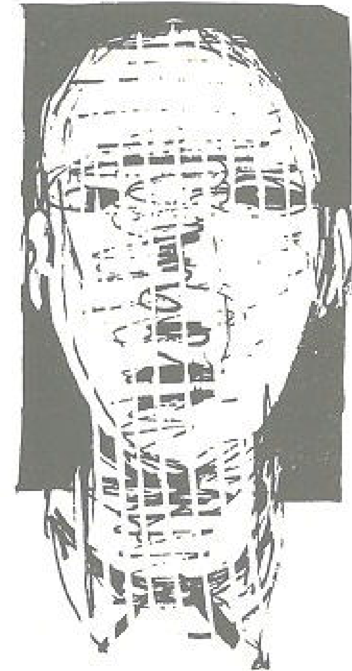
اما در مورد دیابت دوران بلوغ یعنی نوع دوم یعنی نوع غیر وابسته به انسولین نیز نظیر چنین مطالعاتی انجام گرفته و معلوم شده است که در این نوع دیابت نیز یک یا چند ژن معیوب به تنهائی و یا مشترکاً به همراه عوامل محیطی مانند چاقی و پُرخوری همه دست اندر کارند تا علائم بالینی دیابت بالغین بوجود آید. نتایج این پژوهش‌ها در مجلهٔ «دیابت» شماره مخصوص ماه فوریه ۱۹۹۵ منتشر شده است که کشف ژن مسئول دیابت بالغین را گزارش داده است. پژوهندگان با استفاده از محک‌ها و نشانه‌های ژنتیکی مخصوص توانسته‌اند در هشتاد در صد بیماران دیابتی بالغین تغییرات مشابهی را در ژن‌های آنها پیدا کنند که این نشانه‌های ژنتیکی فقط در مبتلایان به دیابت وجود دارد و در خواهر برادرهای سالم آن شخص وجود ندارد و همینطور معلوم شد که ژن



خاصی که مسئول این نوع دیابت است روی جفت کروموزومی شماره ۱۶ انسان وجود دارد و اسم این ژن را "RAD" گذارده‌اند. باز هم کشف این ژن راه گشای کشف‌های مهم دیگر در این زمینه خواهد بود. با بدست آمدن محک‌های آزمایشی و شاخص‌های ژنتیکی قابل اعتماد برای شناختن ژن‌های معیوب در دیابت بالغین، این امکان بوجود آمده است که با آزمایش DNA افراد در سنین جوانی و با بکار بردن این محک‌های آزمایشی بدقت معلوم کرد که آیا این شخص در آینده و سالهای بعد از پنجاه سالگی در معرض خطر مبتلا شدن به دیابت هست یا نه؟ و اگر این احتمال وجود دارد و ژن معیوب در این فرد وجود دارد، از پیش تمهیدات و روش‌های جلوگیری از بروز بیماری قند را بکار برد.

علل و اسباب و چگونگی بوجود آمدن عوارض دیابت در دستگاه‌های بدن بیمار

به هر علتی که بیماری قند بوجود آمده باشد و هر کدام از ژن‌های معیوب جداگانه و یا بهمراه هم باعث دیابت شده باشد، تحقیقات بسیار وسیع دانشمندان روی هزارها بیمار و موش‌های مبتلا به دیابت ثابت کرده است که تمام عوارض و گرفتاریهای بیماری قند از بالا بودن غلظت قند در خون سرچشمه می‌گیرد. هر وقت غلظت قند خون بالا رود، عوارض بیماری شدید می‌شود و بر عکس هر گاه که قند خون پائین بیاید بیماری سبک می‌شود. در هر دو نوع بیماری دیابت چه مربوط به کودکان و یا بالغین، به علت بالا بودن غلظت قند خون (گلوکز) و بالا رفتن قند خون در مایعات بدن بیماران، آن تعادلی که در حال عادی و در افراد سالم بین غلظت مواد مختلف موجود در خون و بافتهای بدن وجود دارد بهم



می‌خورد، یعنی اگر در شخص سالم غلظت قند خون در حدود صد میلی گرام در هر صد سانتیمتر مکعب خون می‌باشد، و همه مواد دیگر خون مثل آلبومین و پروتئین‌های دیگر و هورمون‌ها و چربی‌های خون که همیشه مقدار معین و مشخصی دارند، وقتی مقدار قند خون سه تا چهار برابر بشود غلظت قند در بافت‌های بدن شخص خیلی بالا می‌رود و تعادل قند و مواد دیگر در بدن بهم می‌خورد و مقدار زیاد قند در خون و بافت‌ها شروع می‌کند با مواد دیگر خون مثل پروتئین‌ها و چربی‌ها ترکیب می‌شود و خواص آن مواد را عوض می‌کند بطوری که ترکیب قند و آلبومین خون با آلبومین تنها بسیار فرق دارد و یا اینکه ترکیب قند با چربی نوع LDL خون تولید «چربی قندی شده» می‌کند که این ترکیب چربی و قند، با چربی LDL خالص خیلی فرق دارد.

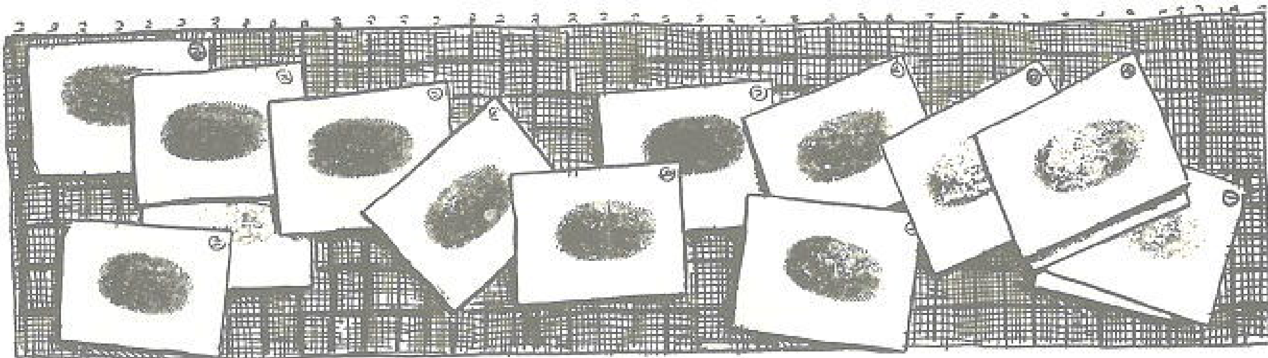
ترکیب شدن قند با مواد پروتئینی در اوائل قرن بیستم در آزمایشگاه‌های شیمی و کارخانه‌های شیرینی سازی و مواد غذائی شناخته شده بود. بطوری که وقتی سفیده تخم مرغ را با شکر در حرارت‌های زیاد می‌پختند که شیرینی درست کنند، سفیده تخم مرغ که پروتئین است با قند ترکیب می‌شود و رنگ آن قهوه‌ای می‌گردد. یعنی ترکیب پروتئین و قند یک ماده تازه دیگری است که رنگ آن قهوه‌ای است و با سفیده تخم مرغ فرق دارد. امّا متخصصین شیمی مواد غذائی عقیده داشتند که ترکیب شدن پروتئین و قند فقط در شرایط آزمایشگاه و احتیاج به حرارت‌های زیاد بالای صد درجه دارد و هرگز تصور نمی‌کردند که این واکنش بین قند و پروتئین در بدن انسان و در حرارت ۳۷ درجه سانتیگراد نیز صورت می‌گیرد و پروتئین‌ها و سایر مواد بدن با قند ترکیب می‌شود.

برای اینکه خواننده گرامی راحت‌تر بتواند موضوع را درک کند، اجازه دهید مثال دیگری بیاورم.

وقتی غلظت قند خون در بیمار دیابتی بالا باشد قند زیادی از پوسته نازک گلوبولهای قرمز عبور می‌کند و غلظت قند در درون گلوبولهای قرمز بالا می‌رود و قند زیادی با هموگلوبین داخل گلوبولهای قرمز ترکیب می‌شود. ترکیب قند با هموگلوبین تولید «هموگلوبین قندی شده» "*Glycosylated Hemoglobin*" می‌کند، که این ترکیب دیگر خواص هموگلوبین خالص و بدون قند را ندارد زیرا چنانچه می‌دانیم هموگلوبین ماده قرمز رنگ خون است که اکسیژن را از ریه گرفته و با بافتهای بدن می‌رساند که زندگی را میسر کند. متأسفانه ترکیب هموگلوبین و قند بدرستی نمی‌تواند کار اکسیژن رسانی به بدن را انجام دهد. در حقیقت سه مثال بالا برای ترکیب قند با مواد بدن عمومیت دارد و گلوکز با همه مواد بدن یک ترکیب شیمیائی درست می‌کند که کار حیاتی مواد بدن را عوض می‌کند، حتی ثابت شده است که بالا بودن قند خون با ماده *DNA* که ماده ساختمانی ژن‌های بدن است ترکیب می‌گردد و ساختمان ماده *DNA* یعنی ژن‌ها را عوض می‌کند.

اولین بار چگونه ترکیب قند با پروتئین‌های خون در بیماران دیابتی شناخته شد

بیست و هشت سال پیش یعنی در سال ۱۹۶۷، نگارنده این مقاله در دانشگاه تهران روی هموگلوبین‌های غیر طبیعی و مرضی تحقیق می‌کردم. نمونه‌های خون مورد آزمایش من اغلب از بیمارستانهای دانشگاه تهران به بخش سرم شناسی فرستاده می‌شد. وقتی آزمایش‌های مخصوص برای شناسائی هموگلوبین‌های غیر طبیعی روی این نمونه خون‌ها انجام می‌شد در بعضی از آن خون‌ها یک نوع هموگلوبین غیر عادی وجود داشت که با هیچ کدام از انواع هموگلوبین‌های غیر طبیعی شباهت نداشت و در مجلات خون شناسی هم چنین چیزی گزارش نشده بود. وقتی وجود این هموگلوبین غیر عادی در چند نمونه خود در عرض یک ماه تکرار شد، سعی کردم به سراغ بیماران به بیمارستان‌های مربوطه برویم که در صورت امکان از پدر و مادرهای بیماران نیز آزمایش خون بعمل آوریم. با کمال تعجب معلوم شد که در شرح حال بیماران نوشته شده بود که بیمار مبتلا به دیابت می‌باشد. برای حل این معما و ثابت کردن اینکه واقعاً این هموگلوبین غیر عادی در همه بیماران دیابتی وجود دارد، در عرض دو ماه و با مراجعه به بیمارستان‌های مختلف، ۴۷ نفر بیمار دیابتی را که تشخیص بیماری قند آنها قطعی بود، خون آنها را آزمایش کردم و خوشبختانه همه آنها این هموگلوبین غیر عادی را داشتند و معلوم شد که هر چه شدت بیماری دیابت بیشتر باشد و مقدار قند خون در بیماری بالاتر باشد، مقدار این هموگلوبین غیر عادی نیز بیشتر است و در حقیقت مقدار این هموگلوبین غیر عادی بستگی به بالا و پائین بودن قند



خون دارد و اندازه گیری آن می تواند شاخص مطمئنی برای بالا و پائین بودن قند خون و شدت بیماری دیابت قرار بگیرد.

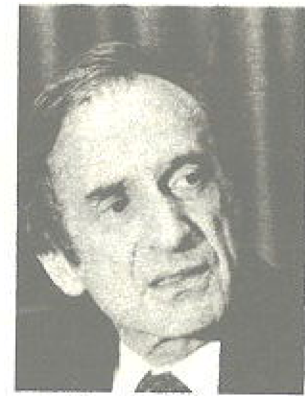
در سال ۱۹۶۸، این کشف را در یک مجله علمی بین‌المللی در انگلستان چاپ و منتشر کردم و خوشبختانه وجود این هموگلوبین غیر عادی در بیماران دیابتی خیلی زود در مراکز پزشکی جهان بخصوص آمریکا و اروپا مورد تأیید قرار گرفت و این کشف مبنای آزمایش تشخیصی مهمی برای تشخیص دیابت و ارزش‌یابی تغییرات قند خون شد که می‌توان با استفاده از این آزمایش پیشرفت بیماری و تأثیر داروهای درمانی و رژیم غذائی را در بیماران مطالعه کرد. این آزمایش یعنی اندازه گیری «هموگلوبین قندی شده» (*Hemogloben A1c*) در سراسر جهان مورد استفاده پزشکان قرار گرفته است. در سال ۱۹۶۸ با استفاده از یک بورس تحقیقاتی انستیتوی ملی تحقیقات آمریکا به دانشگاه آلبرت آینشتاین نیویورک رفتم و در آنجا با همکاری چند متخصص بیوشیمی معلوم کردیم که در حقیقت آن هموگلوبین غیر عادی در بیماران دیابتی همان ترکیب قند با هموگلوبین طبیعی است که خصوصیات آن عوض شده است (*Glycosylated Hemoglobin*).

گر چه هموگلوبین اولین ماده بدن بود که ترکیب شدن آن با قند خون و ایجاد هموگلوبین ترکیب شده با قند خوشبختانه اولین بار در دیابت بوسیله نگارنده کشف شد و این افتخار نصیب من و دانشگاه تهران گردید، ولی به دنبال آن در مراکز پژوهشی جهان نشان داده شد که بقیه پروتئین‌های بدن مانند آلبومین خون، پروتئین درون عدسی چشم، خود انسولین و مواد موجود دور بافتهای بدن مثل کلیه‌ها و اعصاب نیز با قند ترکیب می‌شوند و از ترکیب آنها با قند موادی بوجود می آید که با ماده اصلی فرق دارد و وجود همین ترکیبات مواد با قند است که باعث رسوب در بافتهای بدن می‌شود و ایجاد عوارض بیماری دیابت را می‌نماید. مثلاً نشان داده شده است که در بیماران دیابتی که سالها قند خون آنها بالا بوده است علاوه بر ترکیبات قند با هموگلوبین و آلبومین خون، مواد موجود در کلیه‌ها و مغز و کبد و رگها نیز همه با قند ترکیب شده و این ترکیب شدن باعث اختلال در کار این عضوها شده است و اخیراً **دلایل تجربی بسیاری در دست است که ثابت می‌کند که علت «پیری» نیز بوجود آمدن و انباشته شدن تدریجی مقدار زیادی از ترکیبات مواد قندی شده بدن است که کار اصلی آنها بهم خورده و باعث پیر شدن تدریجی سلولها و بافت‌ها می‌گردد.** در این زمینه نیز راه‌های درمانی برای جلوگیری از آسیب این ترکیبات قندی شده نیز در دست تحقیق می‌باشد.

آنچه از این گفتار می‌شود نتیجه گرفت اینست که: گر چه به علت ارث بردن ژنهای معیوب بیماری قند بوجود می آید که منتج به بالا رفتن قند خون در بدن شخص می‌شود. عوارض دیابت در حقیقت نتیجه ترکیب قند با مواد زنده و فعال بدن است که ترکیب قند با این مواد منجر به ضایعات اعضاء بدن می‌شود و چون علائم بالینی و بافت شناسی دیابت شبیه به یک نوع پیری زودرس می‌باشد، دلایل زیادی وجود دارد که پیری، یعنی پیر شدن سلولها و بافت‌های بدن نیز به علت انباشته شدن تدریجی ترکیباتی از واکنش قند با مواد زنده بدن بوجود می آید. □

نوشته: الی ویزل

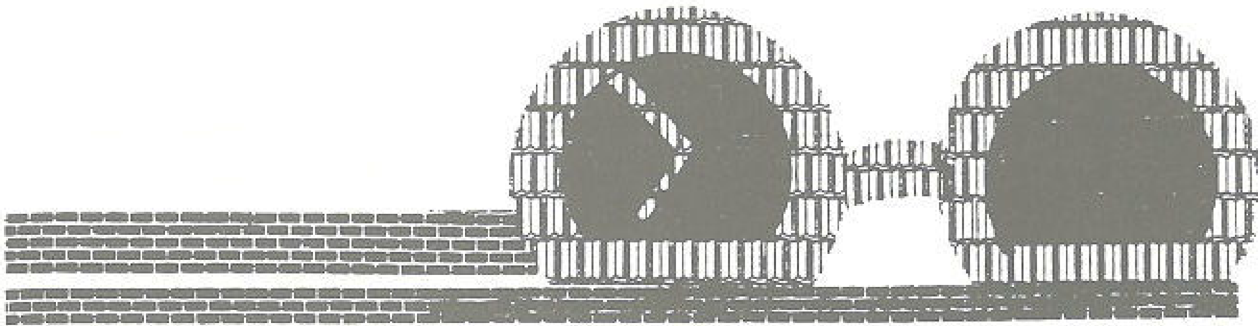
برگردان از متن اصلی فرانسه : نینا استوار



Professor Elie Wiesel

NIGHT
شب

۱۰ روز و ۱۰ شب بود که مسافرت میکردیم اتفاق میافتاد که صبح خیلی زود از شهرک های آلمان رد شویم . آن موقع کارگران سر کار میرفتند . آنها می‌ایستادند و ما را با نگاه خود تعقیب میکردند . نگاهی که در ضمن نشانی از حیرت و تعجب درآن نبود . !
یکروز که قطار توقف کرده بود کارگری تکه نانی از ساک خود درآورده و بطرف یکی از واگن ها انداخت . یک دفعه هرج و مرج عجیبی برپا شد ، و دهها گرسنه خود را برای یک لقمه‌اش داشتند میکشتند . این صحنه حقیقتاً توجه کارگران آلمانی را جلب کرده بود . سالها بعد در (LADEN) شاهد صحنه‌ای شبیه این بودم .
مسافران کشتی ما با انداختن سکه‌های پول خرد برای بومیهای محل تفریح میکردند . مسافران کشتی سکه‌های پول را برای بومیها می‌انداختند و آنها برای بدست آوردن سکه درآب شیرجه میرفتند و این باعث تفریح و سرگرمی مسافران میشد . یک خانم پاریسی که بنظر آدم تحصیلکرده‌ای میامد با این بازی واقعاً تفریح میکرد !.
من ناگهان دو کودک را دیدم که تاسرحد مرگ با هم می‌جنگند و سعی میکردند همدیگر را خفه کنند برای اینکه سکه اهدایی خانم را بچنگ بیاورند ، آنوقت به آن خانم التماس کردم ، خواهش میکنم ، دیگر پول نیاندازید . چرا که نه ؟ احسان خوب است و من از صدقه دادن خوشم میاید .
در واگنی که تکه نان در آن افتاده بود یک جنگ واقعی در گرفت . آنها خود را بروی همدیگر انداخته و یکدیگر را لگدمال میکردند ، یکدیگر را به دندان گرفته و تکه تکه میکردند و همچون حیوانات شکاری لجام گسیخته شده در چشمانشان خشم و نفرت حیوانی موج میزد . قدرتی مافوق تصور برآن ها حاکم شده و دندان و ناخنهایشان را تیز کرده بود . یک دسته کارگر و آدمهای فضول و کنجکاو در طول ترن جمع شده بودند . شاید تابحال ترنی با چنین سرنشینان عجیب و غریب ندیده بودند . مدتی کوتاه از همه طرف تکه های نان در واگن ما فرود آمد و تماشاچیان با دقت و لذت این مردان را که برای یک لقمه نان یکدیگر را میکشتند نگاه میکردند ، تکه‌ای نان بدرون واگن ما افتاد . من تصمیم گرفتم که از جایم تکان نخورم در ضمن میدانستم که قدرت کافی برای جدال با این مردان لجام گسیخته را ندارم . در فاصله نه خیلی دور دیدم که پیر مردی مثل مار چهار دست وپا خود را روی زمین میکشاند ، تازه از بین جمعیت راه باز کرده و خودش را خلاص کرده بود که دیدم دستش را بقلبش برد ، فکر کردم ضربه‌ای به سینه‌اش خورده است . اما بعد فهمیدم او زیر کتش تکه نانی داشت که با سرعتی مافوق تصور آنرا بیرون آورده و به دهان برد . و بعد چشمانش درخشیدن گرفت ، لبخندی شبیه دهن کجی در صورت مرده‌اش درخشید و بلافاصله خاموش شد . چون سایه‌ای بطرف او کشیده شد و خود را برویش انداخت . پیرمرد بیچاره مست از ضربات و از کتک فریاد میکرد ، (MEIR) پسرم ، کوچولوی من ، مرا نمی شناسی ؟ من پدر تو هستم . داری مرا میکشی ، من باز نان دارم ...... برای تو ...... هم دارم . برای تو ...... هم ، و نقش به زمین شد . هنوز در دستهای مشت شده‌اش یک تکه نان داشت میخواست آنرا بدهان ببرد که آن یکی خود را بروی او انداخت و نان را از او گرفت . پیر مرد بازهم چیزی زمزمه کرد ، و بعد خرناسی کشید و در میان بی تفاوتی و بی قیدی عمومی



جان سپرد .

پسرش او را کشت تا تکه نان را بدست آورد و تازه شروع به خوردن کرده بود اما نتوانست ادامه دهد . دونفر مرد که کشیک او را کشیده و او را دیده بودند با عجله بطرف دویدند . دیگران هم بآنها پیوستند و هنگامی که از آنجا دور میشدند جلوی من دو جسد افتاده بود یکی در کنار دیگری - پدر وپسر .

آن موقع فقط ۱۵ سال داشتم . یکی از دوستان پدرم بنام (MEIR KATZ) در واگن ما بود . او در (BUNA) بعنوان باغبان کار میکرد و گاه گاه مقداری سبزیجات برای ما میاورد . خود او که بهتر از ما تغذیه میشد و دوران بازداشتی را خوب تحمل کرده بود بخاطر توانایی و قدرتش او را مسئول واگن ما کرده بودند . شب سوم مسافرت بود که حس کردم دو دست در اطراف گلوی من فشرده شده و سعی دارد مرا خفه کند . ناگهان از خواب پریدم و فقط فرصت کردم فریاد بزنم . پدر ، پدر . فقط همین و بعد حس کردم دارم خفه میشوم . پدرم بیدار شد و کسی را که بمن حمله کرده بود گرفت اما ضعیف تر ازآن بود که حریف او شود . این فکر بسرش آمد که (MEIR) را صدا کند . بیا ، زودبیا . پسر مرا دارند خفه میکنند و چند لحظه بعد من آزاد شدم . اما هرگز نتوانستم بفهمم بچه دلیل آن مرد میخواست مرا خفه کند .

چند روز بعد (MEIR) به پدرم مراجعه کرد . دارم قوایم را از دست میدهم و دیگر نمیتوانم طاقت بیاورم ، احساس ضعف میکنم . پدرم سعی کرد او را دلداری بدهد . سعی کن روحیه‌ات را نبازی . ایمان داشته باش . اما (MEIR) بجای جواب دادن آهسته مینالید . شلمو دیگر طاقت ندارم . چکنم ؟ دیگر نمی‌توانم . پدرم بازویش را گرفت و (MEIR) آن مرد زورمند و توانا ، آن کسی که از همه ما نیرومندتر و قوی تر بود ، گریه میکرد . پسرش را در اولین جدا سازی از دست داده بود و تازه حالا گریه میکرد . حالا از پا افتاده بود دیگر طاقت نداشت . دردش علاج ناپذیر بود و دیگر چاره‌ای نداشت . آخرین روز مسافرت باد شدیدی شروع به وزیدن گرفت ، بارش برف هم قطع نشده بود . حس کردیم که پایان واقعی نزدیک است . امکان نداشت مدت درازی بتوانیم دراین باد یخ زده دوام بیاوریم . دراین بوران شدید . یکی بلند شد و با اعتراض گفت - با این وضع نباید تمام مدت بنشینیم وگرنه یخ میزنیم . برخیزیم ، بلند شویم و کمی جنب وجوش داشته باشیم . همه از جا برخاستیم ، هریک پتوی مرطوب خود را بدور خود پیچیدیم و سعی کردیم درجا چند حرکت بکنیم ، ناگهان صدای فریادی در واگن برخاست . فریاد یک حیوان زخمی . یک نفر تازه جان داده بود . دیگران هم که خود را در آستانه مرگ می دیدند از او تبعیت کردند و فریادشان انگار از ماوراء گور میامد . این فریاد نا امیدی که در برف و باد منتشر میشد به واگن های دیگر هم سرایت کرد . دریک آن همه فریاد میزدند ، گریه میکردند ، ناله میکردند ، یکباره صدها فریاد برخاست بدون آنکه بدانیم برعلیه چه کسی فریاد میزنیم ، و چرا فریاد میزنیم ؟ این یک فریاد دسته جمعی بود . فریاد جمعی که پایان کار را حس کرده بود . همگی داشتیم میمردیم کاسه صبر همه لبریز شده بود و کسی دیگر طاقت نداشت و شب هم ..... طولانی بود . (MEIR) ناله کنان گفت چرا ما را همین حالا تیرباران نمی‌کنند .

وهمان شب بود که به مقصد رسیدیم درست در قلب شب نگهبانان ما را از واگن ها بیرون کردند . مرده‌ها را درهمان واگن ها گذاشتند و تنها کسانیکه میتوانستند روی پا بایستند پیاده شدند . (MEIR) در ترن ماند . روز آخر واقعاً از همه روزهای دیگر کشنده تر بود . ما دراین واگن ۱۰۰ نفر سوار شده بودیم و حالا تنها ۱۲ نفر که من و پدرم هم جزو آنها باشیم پیاده میشدیم .

ما به بوخن والد رسیدیم .

درآستانه اردوگاه چند مامور (S.S) منتظر ما بودند . مارا شمرده و بطرف میدان حضور و غیاب بردند . دستورات توسط بلندگو اعلام میشد . صف های ۵ نفری و گروههای ۱۰۰ نفری تشکیل داده و ۵ قدم جلو بیایید . من محکم دست پدرم را گرفته بودم . آن دلهره آشنا و قدیمی بسراغم آمد ، «اوراگم نکنم» .

درکنار ماکوره‌های آدم سوزی سر به آسمان کشیده بودند اما دیگر باعث ترس ما نمیشد.

خیلی عجیب بود اگر حتی توجه مارا هم جلب میکرد، یکی از قدیمی های بوخن والد گفت - که اول دوش گرفته و بعد به ساختمانهای مختلف پخش میشویم. فکر یک دوش آب گرم قند در دلم آب میکرد و غم و رنج را از یادم میبرد. پدرم ساکت بود و درکنارم بزحمت نفس میکشید - پدر، کمی دیگر صبر کن آنوقت میتوانیم در تختخواب دراز بکشیم. میتوانیم استراحت کنیم. جوابی نداد. منهم آنقدر خسته بودم که سکوتش برایم بی تفاوت بود. تنها آرزویم این بود که هرچه زودتر دوشی گرفته و در تختخواب دراز بکشم. اما رسیدن به دوش آسان نبود. بازداشتی ها از سروکول هم بالا میرفتند و نگهبانان موفق نمیشدند که آنهارا آرام کنند چپ و راست ضربه هارا فرود میاوردند بدون اینکه نتیجه رضایت بخش بگیرند دیگران که نه قدرت هول دادن داشتند و نه میتوانستند سرپا بایستند روی برفها نشستند. پدرم هم خواست از آنها تقلید کند مینالید - دیگر نمیتوانم. تا همین جا کافی است. همین جا خواهم مرد، بمن رحم کن و راحتم بگذار. همین جا صبر میکنم تا وقتی که وارد حمام شویم تو بیا مرا صداکن. از شدت عصبانیت گریه‌ام گرفته بود. رنج و مصیبت هاراکشیدیم و زنده ماندیم که حالا بمیرد ؟که حالا بگذارم او بمیرد ؟ حالا که میتوانست یک دوش گرم بگیرد و استراحت کند. فریاد زدم پدر، پدر، از اینجا بلند شو، زود بلند شو، اینطوری خودت را بکشتن میدهی و بازویش را گرفتم. اما او به نالیدن خود ادامه میداد. پسرم فریاد نزن، به پدر پیرت رحم کن و بگذار اینجا استراحت کنم. فقط کمی، یک کم. خواهش میکنم. آنقدر خسته‌ام ..... باورکن بجان آمده‌ام. مثل بچه‌ها شده بود. ضعیف و بلادفاع، وحشت زده و هراسان، نازکدل و آسیب پذیر ..... پدر اینجا نمیتوانی بمانی - و جنازه‌های اطراف را نشانش دادم، اینها هم میتوانستند استراحت کنند. می بینم، پسرم، آنهارا خوب می‌بینم، بگذار بخوابند. خیلی وقت است که این چنین آرام چشم بهم نگذاشته‌اند. راحت شدند، به آرامش رسیدند. صدایش ملایم بود و فریاد من در برف پیچید. آنها دیگر هرگز بیدار نمیشوند. هرگز، میفهمی. مدتی بهمان وضع با هم جروبحث کردیم. اما حس کردم که این پدر نیست که صحبت میکند بلکه مرگ است. خود مرگ که او را زیرنظر گرفته بود. آژیرهای خطر بکار افتاد. در تمام اردوگاه چراغها خاموش شدند. نگهبانان ما را بدرون ساختمانها انداختند، و دریک چشم برهم زدن کسی دیگر درمیدان نبود. از موقعیت استفاده کرده و از اینکه مجبور نبودیم مدت درازی درآن میدان یخ بسته بمانیم خوشحال بودیم. تختخوابهای چند طبقه انتظار ما را میکشید. ظرفهای سوپ در آستانه در بدون مشتری ماند. تنها چیزی که اهمیت داشت خوابیدن بود. وقتی که از خواب برخاستم روز شده بود. تازه آنوقت یادم آمد که پدری داشتم. بعد از آژیر خطر بدون اینکه بفکر او باشم او را رهاکرده و بدنبال جمعیت راه افتاده بودم. میدانستم که قوایش به پایان رسیده و در آستانه جان دادن است با این وصف او را تنها گذارده بودم. همان موقع به جستجوی او پرداختم و درهمان لحظه این فکر درمن جان گرفت: «خداکند که پیدایش نکنم». اگر میتوانستم خودم را از دست این مردنی خلاص کنم بطوری که بتوانم با تمام قوا برای زنده بودن خودم مبارزه کنم و فقط بخودم برسم چه خوب میشد. و فوری از خودم خجالت کشیدم. دو ساعت راه رفتم بدون اینکه او را پیداکنم و بعد به ساختمانی رسیدم که قهوه سیاه تقسیم میکردند. همه صف بسته و باهم می‌جنگیدند. از پشت سر صدای پدر بگوشم رسید که با لحن شکوه آمیزی التماس میکرد

بقیه در صفحه ۷۵

کیترینگ گلت کاشر **جک بروخیم**

رویال کیترینگ

Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Brookhim

زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)



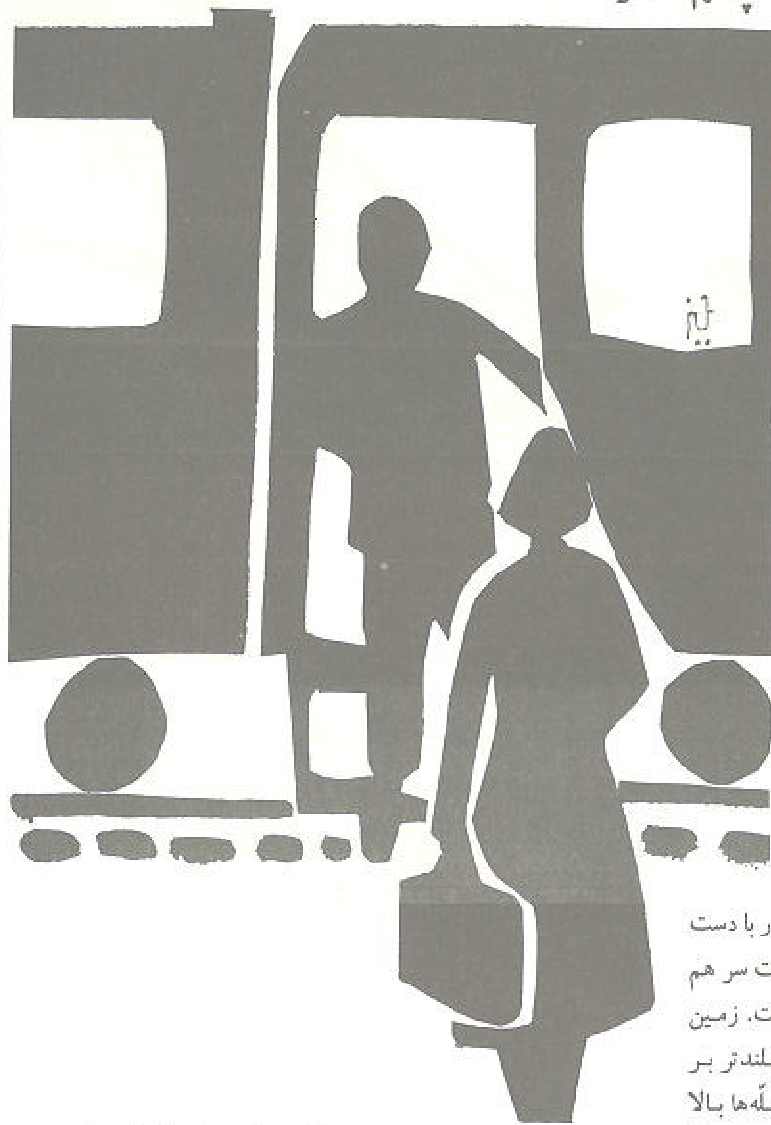
برگزار کننده جشنهای شما
در هتلهای لوس آنجلس و مکان‌های مورد نظر شما
با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سرویس.
برای پیدا کردن سالن به شما یاری می‌دهیم.

(۳۱۰)۴۵۸-۹۹۹۳

(310) 458 - 9993

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

طاهره علوی



ایستگاه

این داستان را که خواندم بسیار مرا تحت تأثیر قرار داد. بنظر من برای تمام نویسندگان نوپای جامعه ما سرمشقی بسیار مناسب و شایسته است. «سردبیر»

هوا تاریکِ تاریک بود. چشم چشم را نمی‌دید. شوهرم از دور با دست اشاره کرد که بیا. ساک را برداشتم و به طرفش دویدم. قطارها پشت سر هم سوت می‌کشیدند. با هر سوت هجوم مسافران شدت می‌گرفت. زمین پوشیده از قلوه سنگهای ریز و درشت بود. هر چه قدمهایم را بلندتر بر می‌داشتم، کُندتر پیش می‌رفتم. بالاخره درست موقعی که از پلّه‌ها بالا می‌رفت به او رسیدم. ساک را گذاشتم و خودم را از پلّه‌های بلند بالا کشیدم. شوهرم حتی نگاهی به من نینداخت. اوقاتش تلخ بود. چرا؟ نمی‌دانم. شاید از شلوغی و فشار جمعیت بود. شاید...

وارد کوپه شد و با سر و صدا درِ کشویی را بست. ساک را گوشهٔ راهرو گذاشتم و چند دقیقه‌ای همانجا ایستادم. نور چراغهای مسجد و اتاقکِ سوزنبان در سیاهی شب سوسو می‌زد. هنوز چند مسافر سرگردان به این طرف و آن طرف می‌دویدند.

بار دیگر نگاهی به کوپه انداختم. چراغش خاموش بود. شوهرم دوباره خوابیده بود. عاشق خواب بود. من هم خیلی خسته بودم، رفتم تا بخوابم. بدون سر و صدا وارد کوپه شدم، در را پشت سرم بستم و پرده‌ها را کشیدم. هوا سنگین بود. خواستم شیشه را کمی پایین بکشم که او غلتی زد و زیر لبی چیزی گفت. حتماً سردش بود. پشیمان شدم. کورمال کورمال پتو را که گوشهٔ صندلی مُچاله شده بود، پیدا کردم و به زیرش خزیدم.

صدای تق تق قطار را خیلی دوست دارم. مثل لالایی می‌ماند. هر چند بار هم که در طور شب بیدار شوم فرقی نمی‌کند. تا چشمهایم را روی هم بگذارم، بلافاصله خوابم می‌برد.

* * *

حالا تکانهای قطار شدیدتر شده بود، اما سرعتش رفته رفته کم می‌شد. ساعت را نگاه کردم. شش و نیم صبح بود. شوهرم پتو را محکم به خودش پیچیده بود و خواب هفت پادشاه را می‌دید. رفتم تا آبی به صورتم بزنم. وقتی برگشتم دیدم لباس پوشیده و دارد شیشهٔ قطار را با زحمت پایین می‌کشد. در را که بستم رویش را برگرداند. اما او که شوهر من نبود! دستپاچه شدم. فوری عذرخواهی کردم و بیرون پریدم. کوپه را اشتباهی گرفته بودم. دوباره به طرف دستشویی برگشتم و این بار با دقت بیشتر شمردم:

- سه، چهار، پنج.

کوپهٔ ما، پنجمین کوپهٔ بعد از دستشویی بود. درش باز بود، اما پرده‌ها کشیده شده بود. تا رفتم پرده را پس بزنم همان مرد بیرون آمد، و بدون اینکه نگاهی به من بیندازد، سرش را به این طرف و آن طرف چرخاند و دو

طرف راهرو را از نظر گذراند. بعد مثل اینکه با خودش حرف بزند، گفت:

- پس این زن کجا رفت؟

قطار کم‌کم به ایستگاه می‌رسید. دلم حسابی به شور افتاده بود. کوپه‌مان را گُم کرده بودم. آخر چطور ممکن بود؟ دوباره به طرف دستشویی برگشتم. بعد از آبخوری که چسبیده به دیوارهٔ دستشویی بود، کوپهٔ مأمور قطار قرار داشت و پنجمین کوپهٔ بعد از آن کوپهٔ ما بود. جلوی کوپه باز همان مرد ایستاده بود. گفتم: «ببخشید» و آرام پردهٔ کوپه را کنار زدم. ساک شوهرم در همان گوشه بود. خیالم راحت شد. حتماً رفته بود دستشویی. کمی تعجب کردم چون او آدمی نبود که ساکش را همین طوری رها کند. آمدم روی صندلی نشستم. دیگر کاری نداشتم جز اینکه منتظر آمدن او باشم. کاش زودتر می‌آمد. راهرو پُر از مسافر بود. همه می‌خواستند اولین نفری باشند که از قطار بیرون می‌روند و چون این ممکن نبود، گهگاه صدای جر و بحث‌شان بلند می‌شد.

مرد هنوز دم در ایستاده بود و مرتب سرش را به این طرف و آن طرف می‌چرخاند. بعد یکدفعه به طرف من برگشت و گفت:

- ببخشید، شما خانم مرا ندیدید؟

تا آمدم جوابش را بدهم، رویش را برگرداند. بیچاره نگران زنش بود. من هم نگران شوهرم بودم. یعنی کجا رفته بود؟ چاره‌ای نداشتم جز اینکه توی قطار منتظرش بمانم.

قطار ایستاد. درها با سر و صدا باز شد و مردم مثل مور و ملخ توی ایستگاه ریختند. ساعت ایستگاه هفت را نشان می‌داد. مرد مضطرب و سرگردان از این راهرو به آن راهرو می‌رفت.

- پس چرا شوهرم نمی‌آمد، یعنی کجا رفته بود؟

از کوپه بیرون آمدم. درِ دستشویی را امتحان کردم. بسته بود. پیدا کردن مأمور قطار هم کار ساده‌ای نبود. چه کار باید می‌کردم؟ در انتهای واگن سوم، رستوران بود. فکر کردم شاید رفته است چای بخورد. اما درِ رستوران بسته بود. مرد جوانی از آن سو اشاره کرد که رستوران تعطیل است. فریاد زدم:

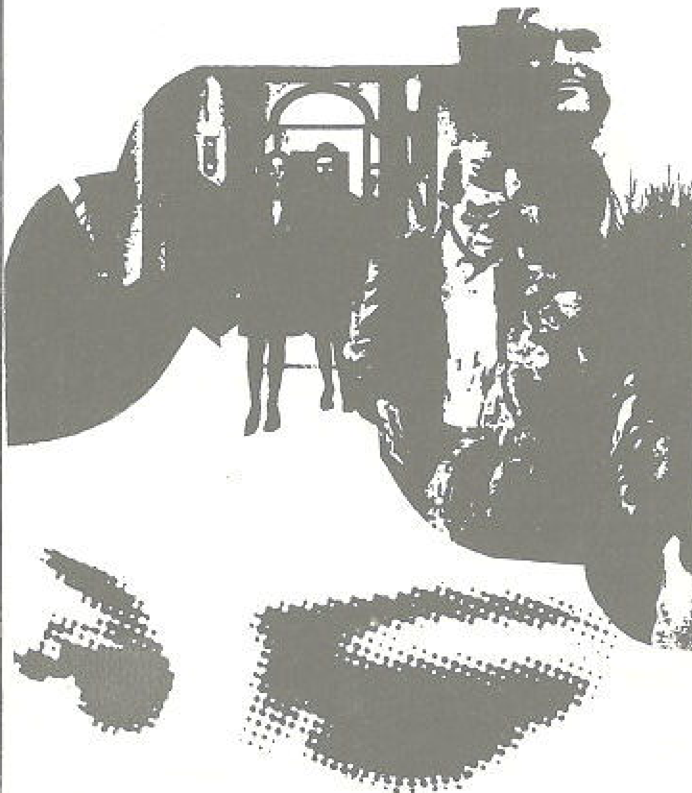
- دنبال شوهرم...

اما او اعتنایی نکرد و رفت.

چند لحظه‌ای همانجا ایستادم. قلبم گروپ گروپ می‌زد. به طرف کوپه برگشتم. مرد دیگر توی راهرو نبود. حتماً زنش را پیدا کرده و رفته بود. مأموری از بیرون داد زد:

- خانم آنجا چکار می‌کنی؟ بیا پایین.

دیگر نمی‌توانستم توی قطار بمانم. رفتم تا ساک شوهرم را بردارم. اما اثری از آن نبود. نفس راحتی کشیدم. خیالم از یک بابت آسوده شد، مطمئن شدم که برایش اتفاقی نیفتاده. حتماً بعد از رفتن من به کوپه آمده ساکش را برداشته و حالا بیرون منتظر است.



با عجله از قطار پایین آمدم. مدتی میان جمعیت دنبالش گشتم، اما پیدا کردنش در آن شلوغی کار ساده‌ای نبود. تصمیم گرفتم کمی منتظر بمانم تا ایستگاه خلوت بشود. رفتم گوشه‌ای ایستادم. اما چند لحظهٔ بعد مجبور شدم جایم را عوض کنم. اصلاً فایده‌ای نداشت. هر جا می‌ایستادم زیادی بودم. یکی به من تنه می‌زد و دیگری با تندی می‌گفت: «خانم از سر راه برو کنار». دست آخر رفتم گوشهٔ ایستگاه روی نیمکتی نشستم. چشمانم سیاهی می‌رفت. لحظه‌ای سرم را میان دستها گرفتم و چشمهایم را بستم. یکدفعه یک نفر با شدت بازویم را تکان داد و گفت:

- اشرف، اشرف!

از جا پریدم. دیدم همان مردی است که زنش را گم کرده بود.

- ببخشید خانم اشتباهی گرفتم.

بعد ساکش را برداشت و رفت. □



فقـــدان

نوشته: گیل لیپشیتس و مایرا استراسلر
برگردان: فلورا پوراطی
از بوستون

از میان تمام موضوعاتی که والدین باید دربارهٔ آنها با فرزندانشان صحبت کنند، بحث دربارهٔ مرگ از همه هیجان انگیزتر است.

چگونه می‌توانیم این حقیقت انکار ناپذیر را برای فرزندانمان شرح دهیم. آگاهی از حقیقت مرگ در فرهنگ یهود و حقیقت ناپایداری زندگی در دعای صبحگاهی یهودیان "*Modeh Ani*" به بچه‌ها آموخته می‌شود. در این دعا ذکر شده است: **«خدای تعالی، از اینکه روحم را به من برگرداندی از تو سپاسگزارم»**. ربای ***Grollman*** که دربارهٔ مرگ و بحث آن بین فرزندان و والدین آنها تحقیق کرده است معتقد است که: **«بعنوان یهودی، ما مرگ را جزئی جدا ناشدنی از زندگی بشمار می‌آوریم». «برای هر چیزی فصلی وجود دارد، زمانی برای متولد شدن و زمانی برای مرگ»**. در پاییز وقتی درختها شروع به از دست دادن برگهایشان می‌کنند، ما سال جدیدی را آغاز می‌کنیم. سپس طبیعت انعکاس دهندهٔ دوران مرگ و زندگی است بطوریکه زمان و مکان برای تولد و رشد نهالهای تازه آماده می‌شود.

مرگ یک قسمت طبیعی از زندگی است ولی چون باعث فقدان می‌شود، بسیار دردناک است. قسمتی از غم و اندوه ما به خاطر آن است که ما را به یاد مرگ خودمان می‌اندازد. ما اگر خودمان را در مورد حقیقت مرگ قانع کنیم بهتر قادر خواهیم بود دربارهٔ آن با فرزندانمان بحث کنیم. در کتاب «کودک سوگوار - راهنمای والدین» خانم ***Helen Fitzgerald*** والدین را تشویق می‌کند که تجربیات اولیه خود را در مورد مرگ به خاطر بیاورند و ببینند عکس العمل خانوادهٔ آنها در مورد مرگ چگونه بود و آنها در آن سنین چگونه فکر می‌کردند. در مورد مرگ طرز تفکر کودکان با بزرگسالان تفاوت دارد. قدرت تفاهم کودکان در مورد مرگ به تدریج رشد می‌کند. در سنین بین ۲ تا ۵ سال بچه‌ها به سختی زمان را درک می‌کنند و نمی‌فهمند که مرگ مرحلهٔ نهائی زندگی است. بچه‌ها حدوداً بعد از سنین ۹ تا ۱۰ سالگی می‌فهمند که آن‌ها هم بالاخره خواهند مرد. بچه‌های کودکستانی فکر می‌کنند که مرگ اتفاقی است و می‌شود از آن جلوگیری کرد. آنها خیلی سطحی فکر می‌کنند و معنی عمیق «ما مادر بزرگ را از دست داده‌ایم» و «معلم تو مرده است» را نمی‌فهمند.

بزرگسالان می‌توانند به کودکان معنی «مرگ» را بفهمانند. بطوریکه آنرا در مقابل با تضاد «زندگی» قرار دهند. تا سن ۷ سالگی بچه‌ها همه چیز را بطور شخصی می‌سنجند و فکر می‌کنند که هر کاری که آنها می‌کنند باعث بوقوع پیوستن اتفاق ناگواری شده است که منجر به مرگ شخص مورد علاقه‌شان گشته. بنابراین باید به بچه‌ها اطمینان دهیم که مرگی، که اتفاق افتاده تقصیر آنها نیست و علی‌رغم آن مرگ هنوز کسی هست که از آنها نگهداری کند. البته در زمانی که والدین خودشان عزادار هستند کمی مشکل به نظر می‌رسد. در چنین مواقعی ممکن است والدین مجبور باشند از کس دیگری بخواهند که از فرزندان آنها نگهداری کنند و خودشان هم سعی کنند تا آنجا که می‌توانند با بچه‌هایشان باشند.

همانطور که در مورد بزرگسالان حقیقت دارد در مورد بچه‌ها هم عکس‌العمل در مواقع مختلف فرق می‌کند و بستگی به آن دارد که شخص فوت شده از فامیل درجه اول بوده، جوان یا پیر، در اثر مرگ ناگهانی یا بعد از بیماری طولانی فوت شده. کودکان ممکن است عکس‌العمل‌های جسمی و یا روحی از خودشان نشان دهند مثل: جنب و جوش فراوان، بی توجهی، **عقب نشینی کردن، مشکل در خوابیدن، شکم درد و سر درد، چسبیدن مدام به پدر و مادر و مشکل عقب گرد کردن مثل تمایل نوشیدن شیر با پستانک و بطری که آنها را یاد زمانی می‌اندازد که در آغوش پدر یا مادر بوده و موقعیت امن‌تری داشتند.** بعضی کودکان ممکن است هیچگونه از این عکس‌العمل‌ها را نشان ندهند ولی این به آن نشانه نیست که آنها احساس غم و غصه نمی‌کنند. در حقیقت انکار کردن یکی از رایج‌ترین عکس‌العمل‌های کودکان در مورد از دست دادن و فقدان است.

ما قادر نیستیم که از غم کودکان جلوگیری کنیم ولی می‌توانیم با حمایت از کودکان عزادار به آنها کمک کنیم که احساس خودشان را بیان کنند. ربای ***Grollman*** می‌گوید: «**عزاداری راهی است که طبیعت برای معالجهٔ قلب شکسته در نظر گرفته است.**» ما اگر مرگ را به وضوح برای بچه‌ها شرح دهیم بطور مثال: مثل استفادهٔ کلمهٔ «مرگ»، اگر چه که بیان آن دشوار است، کودکان کمتر دچار گیجی و سردرگمی، هیجان زدگی و انکار و سرزنش خود می‌شوند. گفتن حقیقت به کودکان بطور خیلی آرام به آنها کمک می‌کند که با حقیقت از دست دادن روبرو شده و با آن دست و پنجه نرم کنند. بگذارید بچه‌ها بدانند که عیبی ندارد که آنها احساس خودشان را در مورد مرگ داشته باشند و آنها وقت کافی خواهند داشت تا بتوانند بر احساسات خودشان غلبه پیدا کنند. مهمترین کاری که ما والدین می‌توانیم انجام دهیم صحبت کردن با فرزندان است. به آنها کمک کنیم که از ما سئوال کنند و ترس و احساسات خود را بیان کنند. ما نباید ادعا کنیم که جواب تمام سئوالات آنها را می‌دانیم. صادق بودن باعث می‌شود که کودک به شما اعتماد کند. وقتی یک کودک نو پا سئوال می‌کند «بابا حالا کجاست؟» اول بفهمید ببینید که بچه چه سئوالی می‌کند و با آنچه که می‌دانید و معتقدید جواب بدهید. عیبی ندارد که بگویید جوابهای مختلفی برای یک سئوال وجود دارد.

ربای ***Grollman*** معتقد است که دین یهود طوری طرح شده که کمک می‌کند که ما به قدر کافی عزاداری کنیم. والدین را تشویق می‌کند که به بچه‌هایشان اجازه دهند که عشقشان را به شخص فوت شده نشان دهند و به او اجازه دهند که با شرکت کردن در مراسم کفن و دفن و سوگواری، عزاداری خود را کامل کنند. این مراسم به آنها کمک می‌کند که حقیقت مرگ و پایان زندگی را درک کنند. همیشه به بچه‌ها اجازه بدهید که خودشان تصمیم بگیرند که می‌خواهند در مراسم سوگواری شرکت کنند یا خیر؟ اگر آنها مایلند که به مراسم سوگواری یا محل دفن بیایند باید آنها را از قبل آماده کنید و آنها باید بدانند که منتظر چه باشند. شما می‌توانید

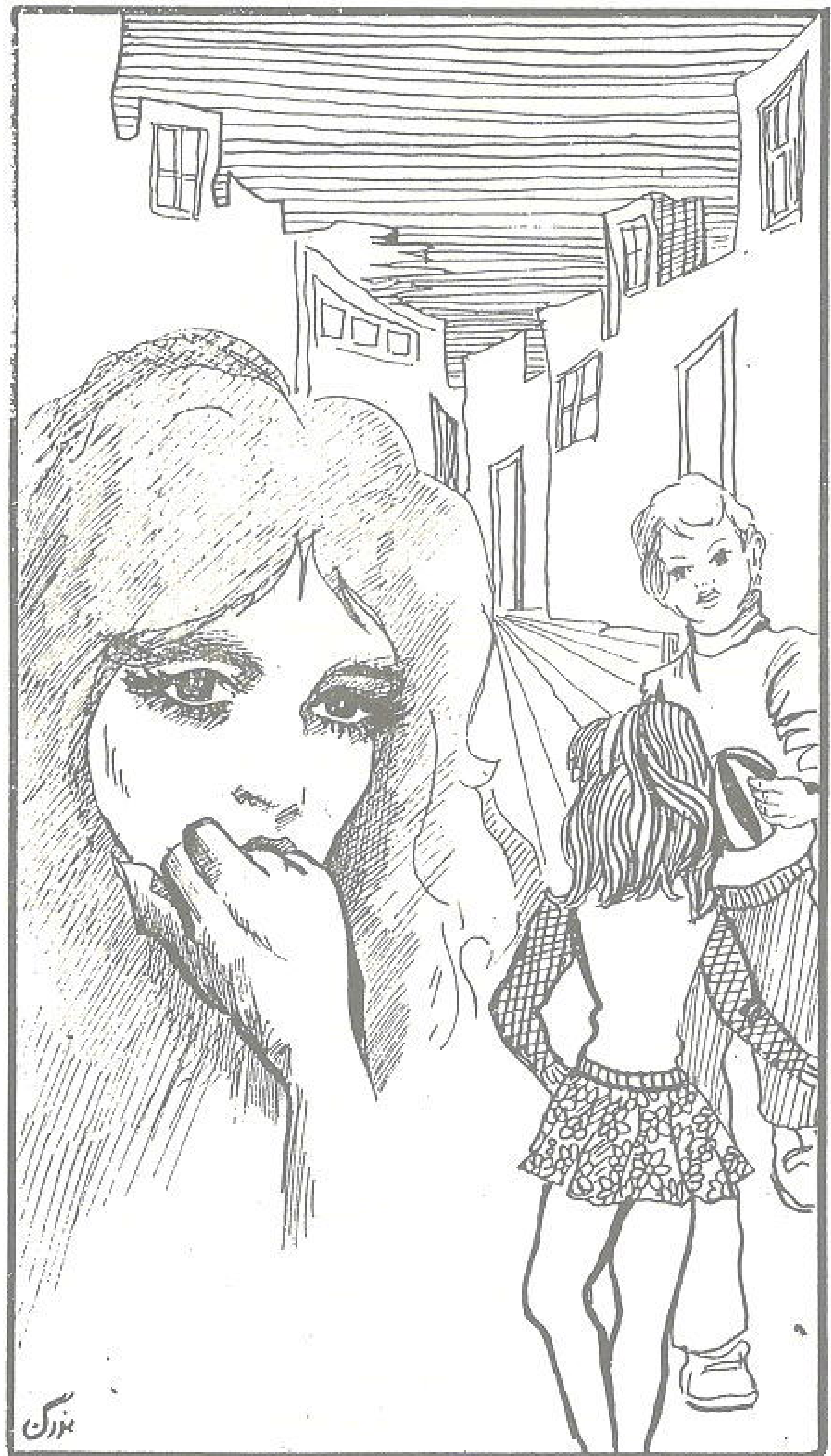


مراسم سوگواری را بعنوان یک مراسم خداحافظی برای بچه‌ها شرح دهید. مشاهدهٔ افراد بالغی که اصولاً افراد آرامی هستند ولی حالا تعادلشان را از دست داده‌اند ممکن است بچه‌ها را به وحشت بیاندازد. برای آنها شرح دهید که افراد به طریق مختلف غم و ناراحتی خود را بروز می‌دهند. بعضی‌ها با صدای بلند گریه می‌کنند و بعضی‌ها ساکت و بهت زده می‌مانند. بچه‌ها ممکن است بعداً در مراحل دیگر زندگی فقدان را دوباره تجربه کنند بخصوص در مراسم سالگرد شخص فوت شده.

در دین یهود فقدان ناشی از دست دادن شخص هرگز بطور کامل فراموش نمی‌شود. مراسمی که برای یادبود مرگ شخص فوت شده انجام می‌شود برای این منظور است.

یهودیت همچنان می‌آموزد که افرادی را که ما دوست داشته‌ایم بعد از اینکه فوت کردند هنوز در خاطرات ما زنده هستند. بچه‌ها خودشان خاطرات مخصوص خودشان را از شخص فوت شده دارند. صحبت کردن از عزیزان از دست رفته «پدر بزرگ اگر زنده بود در روز برمیتصوای تو به تو افتخار می‌کرد» رابطهٔ کودک را با شخص فوت شده حفظ می‌کند. **حقیقت اینکه بچه‌ها فقدان را حس می‌کنند و از یاد نمی‌برند. در گفته‌های این کودک ۶ ساله بعد از مرگ مادر بزرگش نمایان است: « قلب من قسمتهای زیادی دارد. مامان بزرگ یک قسمت قلب من را برداشته و آن را به عشق تبدیل کرده و به من برگردانده».** □

قصه عصمت

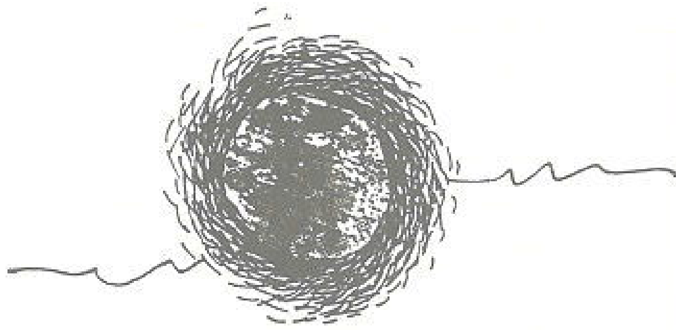


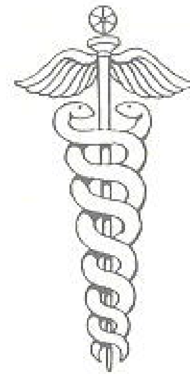
وقتی عصمت را بردند اصلاً باورم نمی‌شد. هنوز تو آن زمان بچگیم بودم که با شیطنت عصمت رنگی می‌شد آنهم با چه رنگهای شادی: سرخ، سبز، نارنجی. راستی عصمت امروزی با آن عصمت کودکانه‌اش هیچ جور در نمی‌آمد. آن دختر شلوغ و شیطانی که جلوی آینه و شمعدانی بنشیند و قیافه‌ی مطیع و مسخ شده‌ی یک زن شوهردار را که بخواهد به خانه‌ی بخت برود، به خود بگیرد. هم چنان خاموش ماند و عصیان نکرد راستی چرا آن عصمت شاد که همیشه مبتکر شلوغی‌ها و بازی‌های کودکانه‌ی ما بود خودش در جایی که می‌توانست قشقرق راه بیندازد خاموش مانده بود. حافظه‌ام مرا هل می‌داد به گذشته به آن پرسه زدنها تو کوچه‌ها، رو خاک بازی کردنها، آن بی حیائیهای مخصوص و لباسهای عصمت که هر روز توی خاک و خل‌ها کثیف می‌شد. شیطانک پوست بادمجان را دندانه دندانه قیچی می‌کرد و به جای دندان می‌گذاشت و می‌پرید به میان بچه‌ها و با صداهای عجیب و غریبی سکوت کوچه را بر هم می‌ریخت و ما با صداهای وحشتزده، از ترس می‌گریختیم. گاهی اوقات که یک لباس حسابی گیرش می‌آمد، می‌پوشید و می آمد توی کوچه، آنهم با چه وقاری، و اغلب برای تکمیل ادا و اصولش دو تا گیلاس را که از دم به هم چسبیده بودند به جای گوشواره از گوش‌های کوچکش آویزان می‌کرد و سرخی گیلاس چه آمیزه‌ای با سپیدی گردنش داشت و این وقار چه زود با اولین حمله‌ی بچه‌ها برای ربودن گیلاس به هم می‌خورد و رؤیاهایش را به زمین می‌کوبید و قطرات اشک بود که برای جبران زیبائی بر باد رفته‌ی گیلاس‌ها رها می‌کرد. ولی رابطه‌ی اشک با عصمت مسالمت آمیز نبود و برای همین او را دوست داشتیم که رابطه‌اش با اشک باور کردنی نبود. بعد یک هو می‌خندید و دستهایش را توی جیب‌هاش می‌کرد و بعد سرخی گیلاس‌ها بود که توی هوا ولو می‌شد و دستهای جستجوگر کوچکمان که هوا را در طلب گیلاس می‌شکافت ولی عمر این سالها

کوتاه بود. یک روز، عصمت را گرفتند و توی اطاق حبس‌اش کردند و هر وقت که سراغش می‌رفتیم مادرش فریاد می‌زد «چه می‌خواهید بروید عصمت کار دارد». چهره‌ی تلخ مادرش همیشه به یادمان بود که باز بیرون می‌آمد و می‌گفت! «عصی خیاطی می‌کند، گل دوزی می‌کند، گل درست می‌کند...».

و ما چه بسیار بر پنجره اطاق عصمت ایستادیم، ولی او را ندیدیم. روزی که شنیدیم عصمت را عروس می‌کنند انگار دستی داشت دفتر کودکیم را خط خطی می‌کرد. دویدم پشت پنجره، پرده‌ها حتی پاسخم ندادند. وقتی صورتش را بند می‌انداختند صدای ضجه‌اش تا منزل ما می‌آمد. بعد هم نو نوارش کردند، بزک و دوزک و آماده‌ی تحویل. شب عروسی خودمان را یکجوری جا دادیم، همه چیز برق می‌زد بیشتر از همه کسانی خوشحال بودند که این عروسی هیچ ربطی به آنها نداشت.

انگار برای ما همه چیز تاریک بود تا اینکه او را آوردند. تنها یک لحظه حیاط روشن شد، ولی مردی که هن‌هن کنان و رنجور و مردنی خودش را دنبال عصمت می‌کشاند همه چیز و همه‌ی آن روشنی را محو می‌کرد. عصمت نزدیکتر شد یک لحظه به نظرم رسید که این حبه‌های گیلاسند که دارند روی گوشهای زیبایش می‌رقصند ولی نه، یک چیز سرد بی جان می‌خواست از زیبائی عصمت برای جلب توجه، کمک بگیرد، دو قطعه‌ی الماس. او از مقابل ما گذشت و رفت آن بالا نشست. صداهای شاد، صدای مردمی که هیچ از مصیبت خبر نداشتند، غوغا می‌کرد. گوشه‌ی لبهای زیبای عصمت از بغض داشت می‌لرزید. شیئی براق در دستهای داماد درخشید، او کلید ماشینی را که کادوی عروسیش بود در مقابل دیدگان مهمانان، تقدیم عصمت کرد. معامله‌ای انجام گرفت در یک لحظه توی چشمان عصمت برق شیطانی، یک شادی کاذب را دیدم. فقط خواستم جلو بروم و داد بزنم! «عصی!...تو هم پولکی بودی!» □





تازه‌های پزشکی

از
دکتر نیسان بامداد

حمله‌های موشکی باعث فشار روانی و کم خوابی می‌شود

در جنگ ۱۹۹۱ که آمریکا برای نجات کشور کویت به عراق حمله کرد، همه به خاطر داریم که عراقیها برای تلافی، موشکهای *SCUD* را به سوی کشور اسرائیل رها کردند و مقامات نظامی کشور اسرائیل برای پیشگیری از خطر احتمالی موشکهایی که ممکن بود مواد میکربی و یا شیمیایی انتشار دهند از مردم خواستند که یک اطاق را در هر خانه برای حفاظت اختصاص دهند و درها و پنجره‌های اطاق را کاملاً بسته نگهداشته و از نفوذ هر گونه هوا از بیرون به درون اطاق جلوگیری نمایند.

حمله‌ی موشکی به نقاط مسکونی اسرائیل و نگرانی و فشار روانی باعث شد که یک سوم مردم دچار بی خوابی شدند و حتی یک ماه بعد از پایان جنگ، نیمی از گروهی که به بی خوابی دچار شده بودند، هنوز دچار بی خوابی بودند.

بررسی‌هایی که به وسیله‌ی دو دانشمند اسرائیلی **Jean Jacques Ashkenasy** و **Isaac Lewin** به عمل آمد نشان داد که دلهره، نگرانی و فشار روانی به ویژه هنگام جنگ می‌تواند باعث بیخوابی و عوارض آن بشود.

Ashkenasy از دانشگاه **Tel Aviv** و **Lewin** از دانشگاه **Bar Ilan** پس از آنکه ده موشک به سوی اسرائیل شلیک شد بررسی‌های خود را روی ۱۰۴۵ نفر آغاز کردند و حداکثر دلهره و فشار روانی، پس از نخستین موشک در بین مردم نمایان شد.

یک ماه پس از پایان جنگ، پژوهشگران دریافتند که آن‌هایی که پیش از جنگ دچار ناراحتی‌های خُلق و خوی و فشار روانی بودند، هنوز هم دچار کم خوابی بودند و حتی بین آن‌هایی که فشار روانی برطرف شده بود

باز هم کم خوابی ادامه داشت.

اگر چه پس از جنگ آمریکا در ویتنام بررسی از این قبیل به عمل آمد ولی نظر به اینکه این بررسی‌ها روی گروه کوچکی از سربازان به عمل آمده بود و عوامل دیگری از قبیل اعتیاد به الکل و دارو نیز وجود داشت نتیجه پژوهش به خوبی روشن نشد.

بررسی دکتر اشکنازی و دکتر لوین نخستین بررسی علمی از این قبیل می‌باشد و پیشنهاد شده است که همانند این بررسی‌ها روی قبایل دیگر در نقاط گوناگون به عمل آید تا نقش فشارهای روانی روشن‌تر شود.



آیا نسل بشر رو به انقراض است

روی کره خاکی ما، بشر تنها جانداری است که دارای خرد، دانش و اندیشه می‌باشد و شاید از این راه توانسته است تاکنون بر موانع و مشکلات فائق آید و از انقراض نسل خود جلوگیری نماید.

شماری از حیوانات که روی زمین زندگی می‌کرده‌اند به مرور زمان از بین رفته، نسل آنها منقرض شده و ما دیگر آنها را نمی‌بینیم.

دانشمندان انگلیسی اخیراً دریافتند که شمار اسپرماتوزوئیدها در اسپرم (منی) مردها رو به کاهش گذارده است. آنها از خود می‌پرسند آیا، کاهش شمار اسپرماتوزوئید در دراز مدت به کجا خواهد انجامید، آیا روزی خواهد رسید که شمار اسپرماتوزوئید تولید شده در بدن مردها به صفر برسد؟ در چنین مواردی، مردها نخواهند توانست، فرزندی به وجود آورند. آیا نسل بشر منقرض خواهد شد و یا آنکه باز هم، انسان از نیروی دانش و خرد و تفکر و اندیشیدن سود خواهد برد و برای جبران این نارسائی راههایی را پیدا خواهد کرد.

باید مواظب جهودا بود

از کتاب «اگر، اگر...»
نوشتهٔ ابوالفضل اردوخانی

به انتخاب دکتر ژاله پیرنظر

آنسال مثل هر سال من و پدر و مادرم یکماهی رفتیم دهمون. وقتی برگشتیم یک هفته مونده بود به شروع مدرسه. منوچهر رفیق جون جونیم و همکلاسیم رو ندیدم (میرفتیم کلاس سوم).

منوچهر با پدرش که استوار ارتش بود و مادر و خواهر کوچک‌تر از خودش خونه حاج حسین که سه تا زن هم داشت و بچه‌دار هم نمیشد می‌نشستند. یک هفته هم از شروع مدرسه گذشت ولی از منوچهر خبری نشد. من رفتم درِ خونه حاج حسین رو زدم، خودش آمد در رو واز کرد. گفتم منوچهر اینا از اینجا اسباب‌کشی کردن رفتند؟ گفت مگه خبر نداری؟ گفتم خبر چی رو؟ گفت شما رفته بودید دهتون نبودید. من از توی خیابون سیروس رد می‌شدم دیدم هفت هشت نفر جهود، بیچاه منوچهر رو گرفتن میکِشَن میبرن، تا آمدم به دادش برسم انداختنش تو یک ماشینو بردن.

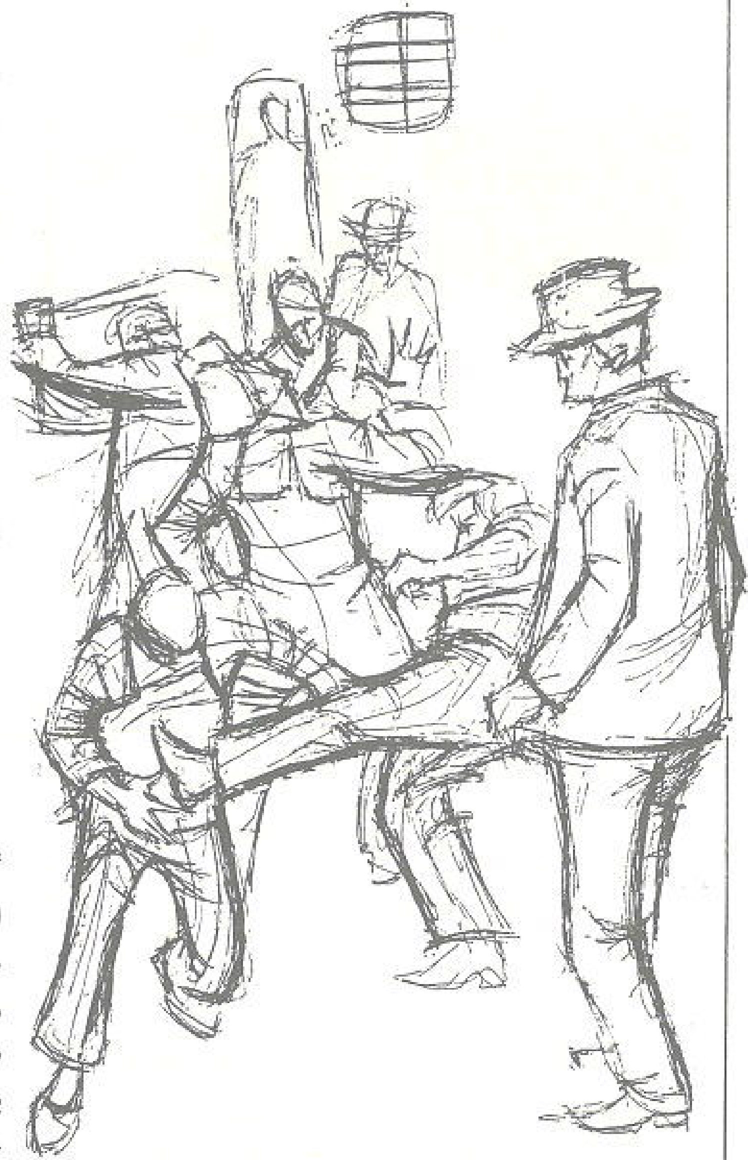
گفتم بردنش واسه چی؟

گفت مگه نمیدونی جهودا بچه مسلمونها رو میگیرن میبرن، اول محمدیش میکنن بعد خونش رو میگیرن یخورده‌اش رو نگه میدارن واسهٔ فطیر بقیه خون رو میفرستن اسرائیل. با منوچهر هم همین کار رو کردن. بیچاره پدر و مادرش از شنیدن خبر در جا دق کردن مردن. خواهرش هم دیوونه شد عموش آمد بردش دهشون. گفتم محمدی کردن یعنی چی؟ گفت تو که هیچی سرت نمیشه، یعنی اینکه جهودا یک بچه مسلمون رو میگیرن دستو‌پاش رو میبندن میذارن وسط بهش فحش میدن و میزننش و بعدش هم که گفتم خونش رو میگیرن.

گفتم خودت دیدی منوچهر رو جهودا گرفتن؟

سه تا انگشت وسط دستهاش رو گذاشت پای چشمش و یخورده کشید پائین و گفت با همین دو تا چشام دیدم کور شم اگه بخوام دروغ بگم.

اشک تو چشام جمع شد راه افتادم بطرف خونه‌مون. شروع کردم به گریه کردن. اولین بار بود که اسم اسرائیل رو میشنیدم، خیال میکردم یکی از دهات اطراف تهرونه. از هر چی جهود بود احساس تنفر کردم. باهاس همه‌شون رو گرفت و کشت. چطوره ما بچه‌ها جمع شیم بریم محله‌شون رو، رو سرشون خراب کنیم، اگه زورم برسه چند تا بمب میندازم رو سرشون تو اسرائیل، اصلاً باهاس از اسرائیل بیرونشون کرد. تو این فکرها بودم یدفعه ناصر جهوده که با اونم رفیق جون جونی بودم جلوم مثل خیار چمبر سبز شد. دستش رو گذاشت رو شونه‌ام و گفت چرا گریه می‌کنی از





بابات کتک خوردی بی خیالش.

دسش رو با عصبانیت از شونه‌ام پس زدم گفتم بتو چه که گریه میکنم خوارِ هر چی جهوده ... گفت کتکش رو از بابات می‌خوری فحشش رو به جهودا میدی. مگه بابات جهود شده؟ دنبالش کردم فرار کرد. همینجوری گریه‌کنون رفتم خونه. مادرم هر چی پرسید چرا گریه میکنی جوابش رو ندادم. می‌ترسیدم به کسی بگم. نمیدونم چرا. من و ناصر خیلی با هم رفیق بودیم. اغلب خونه‌شون وِل بودم، هر وقت دلم می‌خواست می‌رفتم هر وقت دلم می‌خواست میومدم، اصلاً مثل خونه خودمون بود. بابا ننه‌اش، خواهرش، برادراش همه‌شون من رو دوست داشتن. منم دوستشون داشتم، یک ننه جونی داشت شاه همه ننه‌جون‌ها بود (داستان ناصر و رامین در کتاب فرهنگ بی فرهنگها) همه‌اش قیافه منوچهر جلوم مجسم بود. شب انگار تب داشتم، شام نخوردم و خوابیدم خیلی خوابهای وحشتناک دیدم، خواب دیدم جهودا دارن منو محمدی میکنن. از ترس تو جام شاشیدم و از خواب پریدم، فرداش مدرسه نرفتم، مادرم گفت چشمش زدن بچه‌ام رو تخم مرغ واسه‌ام شکست، مثل همیشه به اسم صغرا خانم در آمد، آخه اون به چشم شوری معروف بود. ماه‌ها بود که صغرا خانم بیچاره منو ندیده بود. بریم سر اصل مطلب. بعد از اون از جهودا خیلی تنفر داشتم. دلم می‌خواست همه‌شون رو بگیرم بکشم، ولی از این احساس شرم داشتم. ناصر و فک و فامیلهاش چی، مخصوصاً ننه‌جونی مادر بزرگ ناصر رو خیلی دوست داشتم. با ناصر هم دیگه حرف نمیزدم. دلم می‌خواست ازش بپرسم! راسته که جهودا بچه مسلمونها رو میگیرن میبرن محمدیش میکنن، بعد خونش رو میگیرن میفرستن اسرائیل. مگه توی این دهِ اسرائیل مردم خون خورن، تو هم تا حالا کسی رو محمدی کردی؟ بابا ننه‌ات چی؟ ولی روم نشد. خواستم از بابام بپرسم، نتونستم. بیچاره ناصر، چند دفعه آمد سر صحبت رو با من واز کرد، ولی منِ بی معرفتِ خر جوابش رو ندادم و خیتش کردم، دلش از این می‌سوخت که نمیدونست چرا من باهاش حرف نمی‌زنم، یک دفعه تو کوچه حواسم پرت بود خوردم به بابای ناصر، اونم دستی بسرم کشید و گفت چرا با ناصر قهری، چرا خونه ما نمیای ننه جونی خیلی سراغت رو میگیره. جوابش رو ندادم و دَر رفتم ولی خیلی دلم واسه ننه‌جونی تنگ شده بود. چند دفعه هم تو خیابون دیدمش ولی روم نشد برم بطرفش.

چه دردسرتون بدم خیلی زجر میکشیدم و بروی خود نمیاوردم. راستش رو بخواین به هیچ کس هم اعتماد کافی نداشتم که برم درد دلم رو بهش بگم. امتحانات ثلث اول گذشت ثلث دوم هم همینطور، عید آمد، روز دوم سوم عید بود که سر کوچه وایساده بودیم با کفش و لباس نو، جیبام پر از آجیل و داشتیم تخم مرغ بازی می‌کردیم که چشمتون روز بد نبینه، از دور دیدم یکی داره میاد شبیه منوچهر، دستم لرزید و تخم مرغ افتاد شکست، خیال کردم خواب میبینم، یخورده چشام رو مالیدم، نه خیر، خودش بود. دوئیدم رفتم بطرفش بغلش کردم، تا اونجائی که میتونستم تو بغلم فشارش دادم و اشکم سرازیر شد و شروع کردم به کوبیدن با مشت رو پشتش. منوچهر بیچاره ماتش برده بود نمیدونست چیکار کنه، هاج و واج مونده بود.

- منوچهر خودتی؟

- پس کی میخوای باشه

- جهودا ولت کردن؟

- کسی منو نگرفته بود تا ول کنه و کسی هم به هم سیخ نزده.

- حاج حسین گفت خودش دیده که جهودا تو رو گرفتن بردن واسه اینکه محمدیت کنن بعد هم خونت رو بگیرن بفرستن اسرائیل.

- حاج حسین به...لغش خندیده که این گه‌های زیادی رو خورده. زناش مادرم رو اذیت میکردن. در ضمن بابام خیلی وقت بود که تقاضا کرده بود بفرستنش تبریز آخه اونجا بابا بزرگم یک خونه گنده داره. عموهام هم زن گرفتن رفتن. اونجا دیگه ما کرایه خونه نداریم. مادرم هم میگه زندگی ارزونتره. موقعیکه تابستون اونجا بودیم موافقت تقاضای

انتقال بابام آمد. شماها اون موقع دهتون بودید، من و خواهرم موندیم بابام و مادرم آمدن اینجا با دعوا و مرافه با حاج حسین زنهاش اسبابامون رو جمع کردن برگشتن تبریز، حالا آمدیم چند تا از فامیلهامون رو ببینیم، من بمادرم گفتم یک نوک پا میام اینجا شما رو ببینم. من دست کردم جیبم یخورده آجیل دو آوردم دادم به منوچهر در همین موقع سر و کله ناصر پیدا شد. من دلم می‌خواست زمین دهن واز کنه برم توش از خجالت رفتم پشت سر منوچهر اونم زرپی روشو بر گردوند. منم سرم رو انداختم زیر و رفتم بطرف ناصر دست کردم تو جیبم هر چی آجیل بود درآوردم دادم بهش. یخورده منو برِبر نگاه کرد و آجیل رو گرفت و گفت راستی چرا با من قهر کردی حالا هم آشتی. گفتم تقصیر حاج حسین مادر...بود.

با منوچهر رفتیم به خونه حاج حسین، در زدیم خودش در رو واز کرد، منوچهر رو نشونش دادم گفتم این رو میشناسی، گفت آره که میشناسم منوچهره دیگه. گفتم مگه نگفتی خودت با دو تا چشات دیدی که منوچهر رو جهودا گرفتن بردن! گفت، من گفتم شنیدم. دستم به تیر چراغ برق بود و گفتم تو که دروغ نمیگی. گفت نه. گفتم این تیر چراغ برق با لامپ ،میمش به ...آدم دروغگو، بگو باشه. با خنده لشی گفت باشه درو بست رفت تو. منوچهر گفت بابام همیشه میگفت آدم از این بی‌غیرت‌تر تو دنیا وجود نداره. منوچهر رو با ذوق بردمش خونه بعدش آمدیم تو کوچه یکی دو ساعتی بازی کردیم وقتی خواست بره قول داد قبل از برگشتن به تبریز دوباره بیاد یک سر بما بزنه.

فردا نزدیکهای عصر از دم خونه ناصر اینا رد میشدم دیدم درشون وازه. رفتم تو، دیدم تو اتاق مهمونخونه‌شون پر آدمِ. منو دیدن هیچی نگفتن. منم سرم انداختم زیر و یکراست رفتم اتاق ننه‌جونی. خوابیده بود و خور خورش بلند بود و یک چادر کشیده بود روش و پشتش هم بفاصله یک متری به یک بخاری علاالدین بود، من کفشم رو کندم رفتم پشتش خوابیدم پشتم رو چسبوندم به پشتش، خور خورش بند آمد و روشو برگردوند منم رومو برگردوندم، گفت داشتم خواب تو را میدیدم. میدونستم میای. بلند شد چهار زانو نشست منم بلند شدم نشستم جلوش، گفت چرا با ناصر قهر کردی گفتم تقصیره منوچهره خوار، بقیه حرفم رو خوردم. گفت به منوچهر چه مربوطه گفتم اصلش تقصیره حاج حسین، روم نشد حرفهائیکه حاج حسین زده بود بزنم، اشکم سرازیر شد. گفت گریه نداره دیگه ولی جون ننه جونی بگو چرا با ناصر قهر کردی، حالا با ناصر قهر بودی من چیکار کرده بودم. هر چی اصرار کرد. نگفتم، آخه چطور میتونستم به این پیره‌زن بگم، یک آدم بیشرف بی وجدان به من یک الف بچه گفته که جهودا منوچهر رو گرفتن بردن محمدیش کردن بعد خونش رو گرفتن فرستادن اسرائیل.

ننه جونی دست کرد جیبش یک اسکناس یک تومنی تو درآورد داد بمن و گفت اینم عیدی تو. ازش تشکر کردم و تو دلم گفتم خدایا هر کی تخم نفرت میکاره تو بکشش و به آتش جهنم دچارش کن، ننه جونی گفت خدایا هر که تخم نفرت میکاره تو خودت هدایتش کن، گفتم آمین دلِ منِ بچه مسلمون به دلِ اون پیرزن جهود راه داشت.

Tervuren ۲۸ آذر ۱۳۷۴ برابر ۱۹ دسامبر ۱۹۹۵

(ELIEZER) پسرجان یک کم قهوه ..... برای من بیاور.پدر مدتی است که دنبالت میگردم .کجابودی ؟ خوابیدی ؟ حالت چطور است ؟ از تب داشت میسوخت . مثل یک حیوان وحشی از میان جمعیت راهی باز کرده بطرف ظرف قهوه رفتم و موفق شدم لیوانی قهوه بدست آورم . یک جرعه خودم خوردم و بقیه را برایش بردم . هرگز آن برق تشکر و سپاس راکه بعداز فرو بردن آن نوشیدنی تلخ و بد مزه در چشمانش درخشید فراموش نخواهم کرد .

حق شناسی یک حیوان را میماند بدون شک آنطور که با دادن این چکه آب گرم و بیمزه رضایت را جلب کرده بودم . درتمام دوران کودکی آنطور باعث خرسندی‌اش نشده بودم .

همانجا دراز کشید . رنگش کبود شده و لبهای بی رنگش ازبین رفته بود . لرزش شدیدی او راگرفته و بدنش را بشدت تکان میداد . نتوانستم زیاد نزدش بمانم چون میخواستند ساختمان را تمیز کنند و بما دستور دادند که آنجارا ترک کنیم . تنها بیماران اجازه داشتند بمانند . ۵ ساعت بیرون ماندیم سوپ راکه تقسیم کردند اجازه دادند به ساختمان برگردیم بطرف پدرم دویدم . غذا خوردی ؟ نه - چرا ؟ چیزی بما ندادند گفتند که ما مریض هستیم و بزودی خواهیم مرد و حیف است که مواد غذایی بهدر رود . از گرسنگی دارم ضعف میکنم ، کمی از باقیمانده سوپ را به او دادم اما دلم فشرده شد . حس میکردم که با زور و برخلاف میل باطنم سوپ را به او میدهم . منهم از محک تجربه سربلندتر از پسر (RABBI ELIAHO) بیرون نیامدم ! روز بروز پدرم ضعیف تر میشد . نگاهش تار و رنگش چون برگهای خزان شده بود . سومین روز ورود به بوخن والد . قرار بود همه دوش بگیریم . حتی بیماران که میبایستی آخر از همه به حمام بروند . وقتی که از حمام برگشتیم ، نظافت ساختمانها تمام نشده بود ما مدت زیادی در هوای آزاد ماندیم . از دور پدرم را دیدم و بطرفش دویدم . اما او چون سایه‌ای از کنارم گذشت و از منهم رد شد بدون اینکه بایستد ، بدون اینکه نگاهی بروی من بیاندازد . صدایش کردم . اما او برنگشت ، بدنبالش دویدم - پدر کجاداری میروی ؟ لحظه‌ای بمن نگریست . نگاه بی رمقش مال دوردستها بود و چهره‌اش متعلق به دیگری . فقط یک لحظه نگاهم کرد و بعد به دویدن ادامه داد .

اخبار یهودیان ایرانی تبار در جهان

کنفرانس عدالت در روابط بین‌المللی و ادیان

از روز ششم تا نهم اسفند ماه سال ۱۳۷۴ برنامه سخنرانیهای کنفرانس عدالت در روابط بین‌الملل و بین ادیان از دیدگاه اندیشمندان مسلمان و مسیحی بابتکار مرکز مطالعات و تحقیقات بین‌المللی، دبیرخانه گفتگوی بین ادیان و با همکاری موسسه الهی مذهبی سنت گابریل اطریش در هتل بین‌المللی لاله تهران تشکیل شد.

در جلسات این کنفرانس اندیشمندان مسلمان و مسیحی در زمینه عدالت در ادیان توحیدی سخنرانی نمودند.

از طرف کمیته برگزار کننده جناب حاخام یوسف کهن و رئیس انجمن کلیمیان تهران باین جلسات دعوت شده بودند.

ساختمان بهشتیه جدید با همکاری شهرداری منطقه ۱۵ تهران در جریان است

قبل از تعطیلات نوروز طی جلسه‌ای مسئولین و اعضای هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران در ملاقات با آقای مهندس ثانی نژاد شهردار محترم منطقه ۱۵ تهران توافقهای نهائی برای اتمام ساختمان گورستان کلیمیان بعمل آورند.

در این جلسه آقایان مهندس موریس معتمد که مسئولیت اجرای پروژه را بعهده دارند و صیون اوریل (کرامت) مسئول کمیته املاک و هارون یشایائی رئیس انجمن کلیمیان تهران از طرف انجمن و آقایان مهندس ثانی نژاد شهردار محترم منطقه ۱۵ و مهندس رنجبر مسئول امور ساختمانی شهرداری حضور داشتند.

گورستان جدید کلیمیان تهران در اراضی لپه رنگ و تقریباً روبروی گورستان ارامنه قرار دارد، دیوارکشی محوطه بپایان رسیده و نقشه‌های ساختمانی از طرف انجمن تهیه شده است. توافق بعمل آمده اینستکه، هزینه ساختمان و محوطه سازی و تأسیسات از طرف شهرداری منطقه ۱۵ برآورده شده و یا توافق طرفین برای احداث گورستان به انجمن کلیمیان پرداخت گردد، قابل ذکر است که زمین گورستان نیز بوسیله شهرداری خریداری شده و در عوض انتقال زمین شمالی گورستان فعلی به انجمن کلیمیان تهران واگذار شده است.

مسابقات دوستانه فوتبالیست‌های یهودی باشگاه «گیبور» با ورزشکاران هموطن ارمنی در باشگاه «آرارات»

شب یکشنبه ۲۱ بهمن ماه جاری طی یک رقابت دوستانه در سالن، ورزشکاران همکیش باشگاه گیبور با دو تیم از جوانان ارامنه باشگاه آرارات مسابقه دادند و در هر دو مسابقه موفق به کسب پیروزی شدند، این مسابقات با نتیجه هشت بر دو و سه بر یک بنفع ورزشکاران کلیمی به پایان رسید.

اسامی بازیکنان و راهنمایان تیم فوتبال سالن باشگاه گیبور عبارت بودند از: آقایان مسعود دانیال مفرد، شهرام قران، فرید دانیال مفرد، کامبیز حمامی نسب، فرهاد دانیال مفرد، میشل دانیال مفرد، یوآب سومخ، هومن جواهری، دانیل شمیان، میشل آبگینه ساز، بهروز حیاتی.

در جریان برگزاری این مسابقات گروه کثیری از همکیشان و جوانان کلیمی تیم خود را در باشگاه آرارات تشویق مینمودند و این حضور و تشویق تماشاچیان عامل مؤثر در پیروزی تیم گیبور بود.

جا دارد از مسئولین محترم باشگاه آرارات که با تمام امکانات از ورزشکاران یهودی استقبال و پذیرائی نمودند تشکر نمائیم.

آتش سوزی در کنیسای یوسف آباد

ساعت ۵ بعد از ظهر روز سه شنبه ۱۳۷۵/۱/۲۸ بعلت فرسودگی و اتصال سیمهای برق متاسفانه در کنیسای یوسف آباد آتش سوزی اتفاق که منجر به خسارات مالی فروانی گردید.

آتش سوزی از قسمت جنوبی در محل صندلیهای بانوان شروع شد و موجب شکستن شیشه‌ها و دود زدگی در تمام قسمتهای کنیسا گردید. خوشبختانه مأمورین ایستگاه شماره ۱۸ آتش نشانی بلافاصله در محل

حاضر شده و حریق را خاموش کردند. آتش سوزی به تریبون کنیسا «تواه» و محل استقرار تورات مقدس «هخال» هیچگونه خسارتی وارد نکرده است.

مسئولین و زحمتکشان کنیسای یوسف آباد بلافاصله اقدامات لازم برای تعمیر و بازسازی کنیسای یوسف آباد را آغاز کردند و کنیسا هم اکنون در دست تعمیر است.

جشن‌های «سازمان بانوان یهود»، «کمیته جوانان» و گروه جوانان گیشا

با نزول «لگ بعومر» جشن‌های پیشواز از شاووعوت، بوسیله سازمان بانوان یهود ایران، کمیته جوانان انجمن کلیمیان تهران - گروه جوانان گیشا با حضور گروه کثیری از جوانان و بانوان یهودی تشکیل گردید.

روز دوشنبه ۷۵/۲/۲۴ جشن جوانان با حضور بیش از ۲۰۰ نفر از جوانان یهودی به دعوت کمیته جوانان برگزار شد و با اجرای برنامه مختلف مورد توجه و تحسین جوانان قرار گرفت.

روز سه شنبه ۷۵/۲/۲۵ از طرف کمیته جوانان گیشا مراسمی در سالن اجتماعات کنیسای گیشا برگزار شد و جوانان گیشا برنامه‌هائی را که خود تدارک دیده بودند بمعرض اجرا گذاشتند.

اجرای کنسرت فیلارمونیک در سفارت یونان

روز جمعه ۲۱ اردیبهشت ماه جاری در سالن آمفی تآتر سفارت یونان ارکستر فیلارمونیک به رهبری آقای توماس کریستین داوید قطعاتی از موزارت - ویوالدی و چایکوفسکی اجرا کرد.

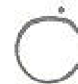
در این کنسرت «نازنین درخشان» سولیست «تکنواز» ویلن بود و اجرای کار موفقیت‌آمیز او مورد تشویق فراوان حاضرین قرار گرفت. پیمان درخشان، نیز در گروه فیلارمونیک خواهر خود را همراهی میکرد.

برای «درخشان‌ها» آرزوی پیشرفت و موفقیت بیشتر می‌نمائیم.

بزرگداشت روز معلم در مدارس کلیمیان

بمناسبت ۱۲ اردیبهشت روز معلم و هفته معلم در مدارس کلیمیان تهران مراسمی در بزرگداشت روز معلم برگزار گردید و دانش آموزان از آموزگاران و مربیان خود قدردانی نمودند.

به همین مناسبت گروهی از معلمین مجتمع تحصیلی اتفاق به یک گردش دسته جمعی رفتند و یک روز فراموش نشدنی را در کنار هم سپری کردند. گروهی از معلمین عبری مدارس دخترانه نیز همراه آموزگاران مدرسه اتفاق در این گردش دسته جمعی شرکت داشتند.



اخبار یهودیان مقیم لوس آنجلس

تشکیلات مجتمع فرهنگی ارتص

نظر به اینکه خوشبختانه مجتمع فرهنگی ارتص توسعه یافته است و حجم کار و ارباب رجوع روز بروز و بازدید زیاد میباشد هیئت مدیره و مشاورین عالی مجتمع تصمیم گرفت «هر قسمت از کارها را به سازمان مربوطه محول نماید و هر سازمان تحت نظر یک سرپرست و عده‌ای اعضاء اداره شود و هر کار و امری از مجتمع خواسته شود از طریق دفتر به یکی از سازمانهای ذیل رجوع شود که در اقدام به آن تسریع شده و زودتر به نتیجه برسد».

البته هر سازمان کمیته‌های مربوط به خود را نیز دارا میباشد.

۱ - سازمان بانوان - سرپرست خانم منیژه پور نظریان
۲ - سازمان نوجوانان و جوانان - سرپرست خانم نازیلا فریدونی
۳ - سازمان امور فرهنگی - سرپرست آقای الیاس اسحاقیان
۴ - سازمان امور اداری - سرپرست آقای شان صداقتی
۵ - سازمان بودجه - سرپرست آقای سعید پاکروان
۶ - سازمان امور مذهبی - سرپرست آقای حق نظرتابان
۷ - کمیته صندوق ملی - سرپرست آقای حق نظرتابان
۸ - کمیته امور مطبوعات - سرپرست آقای الیاس اسحاقیان
۹ - هیئت نمایندگی در *Jewish Federation Council (J.F.C.)* - سرپرست آقای صیون ابراهیم زاده
۱۰ - هیئت نمایندگی در شورای هماهنگی سازمانها - سرپرست آقای داریوش کدری
۱۱ - کمیته موقت ساختمان مدرسه - سرپرست *Jack Hollander*





مراسم دید و بازدید پسح

در روز یکشنبه هفتم آوریل ۱۹۹۶ در محل مجتمع فرهنگی ارتص از طرف شورای سازمانها مراسم دید و بازدید موعد پسح برگزار شد که حدود ۲۵۰۰ (دو هزار و پانصد نفر) از همکیشان عزیز بدیدار دوستان قدیمی و جدید خود نائل آمدند.

هداسا - حیفا

نهار سالیانه گروه هداسا - حیفا توأم با موزیک و نمایش مد در روز سه شنبه ۱۸ جون در محل المپیک کالکشن برگزار خواهد گردید.

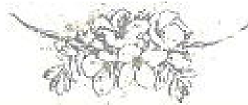
علاقمندان جهت اطلاعات بیشتر می‌توانند با تلفن‌های ۹۲۱۳-۲۷۱-۳۱۰ و یا ۴۹۶۵-۹۹۵-۸۱۸ تماس حاصل فرمایند.

مجتمع فرهنگی اور آمونا

به دعوت مجتمع فرهنگی اُر آمونا، در بورلی هیلز، آقای داریوش فاخری در مراسم روز شبات ۲۱ آپریل این مجتمع سخنرانی کردند.

در این مراسم که در محیطی بسیار آرام و صمیمانه برگزار می‌گردد پس از مراسم آقای نورانی پاراشای هفته را تفسیر نموده و پس از آن آقای فاخری از دعوت این مجتمع اظهار سپاسگزاری و از جمعیتی که سالن را پر نموده و حالت زیبای خانوادگی به این مراسم داده بودند تشکر و سخنانی در رابطه با نقش انسان اجتماعی در جامعه یهودی در آمریکا ایراد کرده، و از زحمات اعضاء این مجتمع برای جامعه قدردانی نمودند.

برنامه‌های هفتگی مراسم شبات هر هفته در شماره ۵۰ شمال خیابان لاسینگا در بورلی هیلز برگزار میگردد.



ریسک

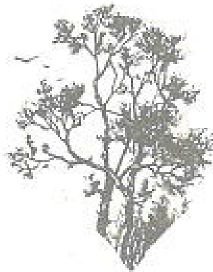
برگردان مینو ذهابیان (کوتال)

دو دانه (بذر) پهلو به پهلوی هم روی زمین حاصلخیز بهاری لمیده بودند.

دانهٔ اول گفت «من می‌خواهم رشد کنم! من می‌خواهم ریشه‌هایم به عمق زمین زیرِ پایم بفرستم و جوانه‌هایم به قشر زمین بالای خود رخنه کند. من می‌خواهم غنچه‌های لطیفم را مانند پرچمی که بهاران را نوید می‌دهد باهتزاز در آورم. من می‌خواهم گرمای مطبوع آفتاب بر سیمایم بتابد و نعمت شبنم‌های صبحگاهی را روی گلبرگهایم احساس کنم».

و همچنین آن دانه رشد کرد.

دانهٔ دوم گفت «من می ترسم. من نمی‌دانم که اگر ریشه‌هایم را به زمین زیر پایم بفرستم با چه مواجه خواهم شد؟ اگر راهم را به سوی خاک سخت بالای خود باز کنم امکان دارد جوانه‌های لطیفم صدمه ببیند...



یا اگر اجازه دهم که غنچه‌هایم باز شوند امکان دارد که یک حلزون مرا بخورد. و یا اگر شکوفه‌هایم را باز کنم احتمال دارد که یک کودک خردسال مرا از باغچه بکند. نه، بهتر است که من صبر کنم تا کاملاً مطمئن شوم».

در اوایل بهار یک مرغ خانگی که در جستجوی غذا بود و زمین را میکاوید دانه در حال انتظار را دید و بلافاصله آن را بلعید.

نتیجه اخلاقی داستان

آنهائی که از ریسک کردن و رشد کردن امتناع و مضایقه می‌کنند، زندگی آنها را خواهد بلعید.



صفحه ازدواج

نشریه چشم انداز برای آشنایی جوانان یهودی در شرایطی ساده و سالم این صفحه را ترتیب داده است.

خواهشمندیم این فورم را کاملا" پر نموده و به آدرس زیر ارسال دارید.

روی پاکت مرقوم فرمایید **مربوط به صفحه ازدواج** در این صورت این نامه تنها توسط مسئول مربوطه باز خواهد شد و کلیه اطلاعات محرمانه خواهد ماند. به هر فرد یک شماره کد داده می شود.

نام و نشان افرادی که مایل به آشنایی با شخص آگهی دهنده باشند، در اختیار آگهی دهنده قرار خواهد گرفت تا در صورت تمایل با آنان تماس حاصل نمایند. **سازمان سیامک**، هیچ گونه مسئولیتی در قبال صحت و سقم اطلاعات داده شده از طرف آگهی دهندگان و افرادی که به آگهی ها جواب می دهند، نخواهد داشت.

● برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم احتمالی لطفاً کپی کارت شناسایی خود را با فرم بفرستید.

(۳۱۰)۴۷۹-۴۷۹۸

P.O. BOX 3074, BEVERLY HILLS, CA 90212

● اگر مایل به انتشار پیام خود در این صفحه نیستید خواهشمند است ما را مطلع کنید.

● هزینهٔ آگهی برای شش شماره ۲۰ دلار میباشد.

آگهی دهنده

نام ....نام خانوادگی ....قد ....

سن .... میزان تحصیلات .... شغل.......................

آیا قبلا" ازدواج کرده اید ؟ بله ☐ نه ☐ اگر بله، تعداد فرزند ....

نشـــــانی:

تلفن خانه ( ) محل کار ( )

خصوصیاتی که مایلید در مورد شما بدانند

همسر مورد علاقه

سن .... قد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

مجرد ☐ قبلا" متاهل ☐

خصوصیاتی که مایلید در همسر آینده بیابید.

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
۴۷۹۸_۴۷۹ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید



آقایی هستم ۴۰ ساله ساکن نیویورک، قد ۵/۶، مهربان، نجیب، فوق لیسانس، شغل در رشته کامپیوتر، روشنفکر، علاقمند به آشنایی با دوشیزه‌ای ۳۵-۲۵، قد ۵/۶ تا ۵/۲، خانواده دوست و مهربان، زیبا، تحصیلات حداقل دیپلم، خوش اخلاق و روشنفکر. کد ۶۳۳

خانمی پزشک، ۳۸ ساله، یکبار ازدواج کرده، به گفته دوستان زیبا و خوش برخورد، اهل ورزش و موسیقی و مطالعه، خواهان آشنایی به منظور ازدواج با آقایی با تحصیلات مشابه، حدود سنی ۳۸ تا ۴۳ ساله، قد بلند و سالم، بدون اعتیاد به سیگار یا مشروبات، که خواهان تشکیل خانواده باشد می‌باشم. کد ۸۰۴

خانمی هستم ۵۲ ساله، فوق دیپلم، کارمند، قد ۵/۴، سبزه‌رو، شیک پوش و خوش اندام، بدون فرزند، مهربان و دوستدار خانواده، پای‌بند به اصول اخلاقی، مایل به ازدواج با آقایی ۶۳-۵۵، فهمیده و خوش برخورد، شیک پوش، پای بند به اصول اخلاقی و اهل مسافرت. کد ۸۱۰

آقایی ۵۱ ساله، پزشک، ۵/۷ فوت قبلاً ازدواج کرده، خوش قیافه، ورزشکار، صادق، مهربان، صمیمی مایل به ازدواج با خانمی تا ۴۵ سال، فهمیده، زیبا، خوش اندام و خوش اخلاق میباشد. کد ۹۳۵

خانم جوانی خوش اندام،علاقمند به یوگا، رمانتیک، مهربان، خوش قلب، اجتماعی، خوش سلیقه آشنا به زبان‌های عبری و انگلیسی، شاغل، قبلاً متأهل، بدون فرزند، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۵۵-۴۵ ساله، خوش پوش، صادق و وفادار، اهل ورزش و گردش با درآمد مکفی می‌باشد. کد ۵۵۷

دختر خانمی ۲۸ ساله با قد ۵/۳ فوت لیسانس حسابداری، مجرد، جذاب، با هوش، با شخصیت و احساس و تحصیلکرده، مهربان، نظر بلند، با معرفت، خوش سلیقه از خانواده بسیار خوب و درستکار، علاقمند به ازدواج با آقایی بین ۲۸ - ۳۸ سال، قد ۵/۵ فوت، دیپلم به بالا با شغلی آبرومند و درآمدی در سطح رفاه، ازدواج نکرده، مهربان، با شخصیت، دست و دلباز، نظر بلند، خوش اخلاق، با قیافه‌ای در سطح قابل تحمل، قدر شناس. کد ۵۳۹

دوشیزه‌ای ۲۸ ساله، مهربان، علاقمند به موسیقی، مایل به ازدواج آقایی ۳۶-۲۸ ساله و مهربان. کد ۳۶۲

دوشیزه‌ای هستم آرژانتینی، ۳۲ ساله، قد ۵/۹، تحصیل کرده، شاغل، زیبا، خوش برخورد، مایل به آشنایی با آقایی ۴۰-۳۲ ساله، قد بلند، تحصیل کرده، مهربان، خانواده دوست، قبلاً ازدواج نکرده و خوش برخورد. کد ۴۰۳

آقایی هستم ۴۳ ساله، لیسانسه، خوش اخلاق، خانواده دوست، با مسئولیت و پایبند به اصول اخلاقی، قبلاً ازدواج کرده، علاقه به موسیقی، طبیعت و ورزش، مایل به اشنایی با خانمی ۳۸-۳۲ ساله، مجرد یا قبلاً متأهل، با تحصیلات دانشگاهی، خوش‌رو، مهربان و با مسئولیت کد ۵۴

خانمی ۴۳ ساله، دیپلمه، شاغل، خوش رفتار با محبت، خوش قلب و مهربان، درستکار مایل به ازدواج با آقایی ۵۳-۴۱ ساله، اجتماعی، پای‌بند اصول اخلاقی، قدرشناس، باوفا و فهمیده میباشد. کد ۷۴۱

خانمی ۲۸ ساله هستم، جذاب، تحصیلکرده، روشنفکر، اهل ورزش، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۳۰ تا ۳۸ ساله با مشخصات مشابه می‌باشم. کد ۶۰۰

آقایی ۳۵ ساله، ساکن شمال کالیفرنیا، مهندس کامپیوتر، صادق، مهربان، روشنفکر، شوخ طبع، علاقمند به فرهنگ و موسیقی ایرانی، مایل به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۸ - ۲۴ ساله، صادق، مهربان، جذاب و علاقمند به تشکیل خانواده میباشد. کد ۵۱۵

SIAMAK'S YARAN

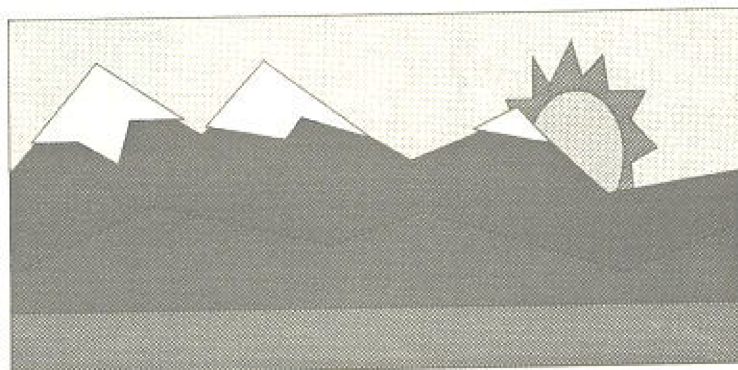
2nd Annual Santa Barbara Trip

GAMES!

LOTS OF FUN!

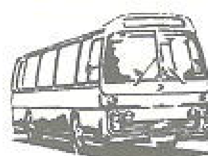
CONTESTS!

MUSIC, DANCING



SNACKS & DRINKS

Don't Miss the Bus!



Bus Transportation & Lunch at a fine restaurant in Santa Barbara will be included!

Sunday - June 23, 1996

an all-day event...

Meeting time & place will be provided at the time of ticket purchase

Advance ticket purchasing is a **must!**

$40.00 - Members $45.00 - Non-Members

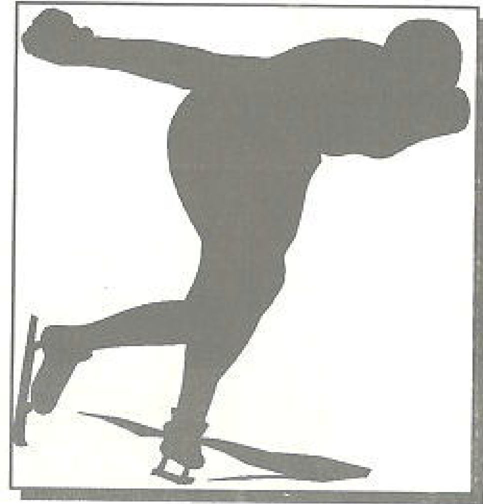
For more Information, Call Yaran's Hotline at **(310) 281-1161**

SIAMAK'S YARAN

ATHLETIC DIVISION



Cycling



Rollerblading

Meet your sports fans at Venice Beach for a day of workout under the blue skies!

Sunday morning- June 2nd & 30th, 1996 - 8:00 AM

If you burn enough calories,
you can join us for breakfast following the event!

for meeting place and more info....
Call Yaran's 24 Hour Line at (310) 281-1161

SIAMAK'S YARAN
P.O. BOX 3074
Beverly Hills, CA 90212
(310) 281-1161

June 1996

Sun	Mon	Tue	Wed	Thu	Fri	Sat
						1
2 **Rollerblading & Biking 8:00 AM**	3	4 **Book Club** 8:00 P.M.	5	6	7	8
9	10	11 **Round Table** Mr. Mike Karubian MFCC	12	13	14	15
16	17	18 **Book Club** 8:00 P.M.	19	20	21	22
23 **SANTA BARBARA TRIP!!!**	24	25	26	27	28	29
30 **Rollerblading & Biking 8:00 AM**						

A whole series of customs and traditions are bound up with the observance of Shavout, and these are so ancient that it impossible to be certain of their origin. The interpretations given them are either later deductions or uncertain theories. The custom of counting the days from the offering of the omer to the offering of the two loaves of new bread forty-nine later is very ancient. There are also very ancient customs that no joyous events or feasts are to be held during those days. There are rules which do not allow shaving, cutting of hair, and listening to live music during the days of the omer. The only day that these things are an exception is Lag Bo-Omer. Lag Bo-Omer, is said to be the day the plague of death ceased amongst the thousands of pupils of the great Rabbi Akiba.

On Shavuot it is a tradition to eat only dairy products. According to this explanation, when the Jews returned to their tents after receiving the Torah, they were so tired and hungry they could not wait until the women prepared a meal of meat, so they rushed to eat whatever dairy products were about. This year Shavuot is celebrated on May 24th.

Shavuot, therefore, is an ancient festival, with customs that are so old that it is impossible at this date to trace their origin with any certainty. It is not as old a festival as Passover. It does not carry us back to desert days, but the holiday is as old as the settling of the Jews in Palestine and back to the period when Jews began to live off the fruit of the earth and to observe the agricultural seasons of the year.

Part of the information has been untainted from the book "The Jewish Festival" by Hayyim Schauss.

THE COLLEGE EXPERIENCE

By Brenda Tavakoli

In the past, March Madness referred to the anxiety and tension that arises for basketball. But as I, and any other member of the graduating Class Of 1996 will tell you, the term March Madness refers to a month filled with college acceptances- or rejections. For the past six weeks, most members of the graduating class have been taken on an emotional rollercoaster, awaiting the mail that will decide their future. A future at a community college, university, or for many- neither.

With most seniors having decided where there will be next fall, and most juniors starting to prepare for the S.A.T, I thought it would be fitting to address this article to entire college process, as it effects us, the Persian Jewish community. However, each time I began writing, I found that I would contradict myself in what I wrote. I would being writing about how numerous kids are forced to stay in Los Angeles and live at home. However, I would then remember many teens who have the option to move away, yet *choose* to stay here. And even then I would remember about the few teens who are actually going to leave the sheltered lives with their parents behind and move away. Then, it suddenly occurred to me that all of these aspects are equally important and relevant to teens, and so it remains prevalent for each of them to be addressed.

Many Persian parents insist that their children remain with them during their college years. While our American peers apply to a variety of schools along both the west and east coasts, many Persian teens feel limited to schools in the Los Angeles area. This remains very frustrating for teens whom the schools in Los Angeles do not fit their particular needs. Many teens feel that they are forced to "settle" for a school in their area. They remain frustrated about being limited to one of 5 of 6 colleges or universities in the immediate area.

However, within the last few years as our parents become more "Americanized" and flexible, they are leaving the choice up to their children. Yet, numerous students choose to remain in Los Angeles, regardless of the numerous offers elsewhere in the country. The few Persian Jewish seniors I know that have been accepted to such schools as UC Berkeley and UC San Diego and have chosen to stay here state that their decision was not a difficult one. Many Persian teens feel in some way connected to Los Angeles. Although most people repeatedly complain about the crime, pollution and overpopulation in this city, many ultimately do not want to leave. There is too much here to leave behind. Our family, life long friends and childhood memories are here. Many Americans question our decisions to stay, yet for me and many others, we could not even think about leaving.

This brings me to the growing number of Persian Jewish teens who have decided to take the step, and move away for their undergraduate studies. For many the decision in economic, while for others it remains academic. Perhaps they want to attend a school with better name recognition for when they apply for graduate school. Or perhaps they cannot afford the private universities in this area. Either way, they will leave the sheltered homes of their parents and strive to begin a new independent era of Persian teens. Living in new cities not only enables these teens to experience a new environment, but to also encounter different types of people. Previously, parents would accept the decision to move away only for graduate schools. However Persian seniors are now being given the opportunity to move away for undergraduate studies as well. In addition, if a student does choose to remain in Los Angeles, they are being giving the option of moving into dorms or apartments on campus.

No matter what your decision remains, the most important aspect remains that you get the most out of your college experience. Whether living at home of away, being in an environment where you can prosper remains the most prevalent goal. As for any juniors who have begun to think about possible options, remember to set feasible goals and then try your hardest to meet them.

SHAVUOT

By: Sheila Ahoubim

There are many holidays we observe throughout the year that many of us do not know the significance of. Holidays we have celebrated with our families, friends, and our fellow Jews at temple. One such holiday is SHAVUOT, the festival of the weeks.

Shavuot is celebrated on the sixth day of the Jewish month Sivan and is observed for two days by Orthodox and Conservative Jews. It is a festival when the home and synagogue are decorated with flowers and plants and all the world is perfumed with these blossoms, for it resides in the most beautiful season of the year. Shavout in the past was a becoming holiday and made few special propositions for its observance. But now it has become more important especially in Reform and Conservative congregations.

The word Shavuot means weeks, and was therefore used to designate the festival that ended the weeks of grain harvest. The grain harvest started with the reaping of the barley after seven weeks ended with the cutting of the wheat, an occasion for a festive holiday.

The beginning of the grain harvest was marked by the sacrifice, at the sanctuary, of the omer, the first sheaf of the newly cut barley; fifty days later, at the close of the harvest period, two loaves of bread baked from the wheat of the new crop, were offered as a sacrifice. This bread-offering was called "the first fruits of wheat harvest," and the festival was therefore also called Yom ha-Bikkurim, the day of offering the first loaves of the new crop to G-d. There was no effort made, even in later biblical times, to tie up the festival with a historic event. It remained, through all that time, an agricultural holiday, the festival of the completion of the grain harvest. In none of the books of the Bible is there any trace or mention of Shavuot in connection with the giving of the Torah.

Shavuot is the only Jewish festival for which there is no fixed date, and it was therefore a matter of great discussion in the period of the second Temple. Shavuot retained its character as a nature festival longer than any other of the Jewish holidays, but it could not remain so forever. It took on, in time, a new historic significance and a new spiritual content. It appears that as far back as the days of the second Temple. Shavuot was a twofold festival. It was the festival of the wheat harvest, when a sacrifice was offered from the new wheat crop; it was also considered the observance of the pact between God and mankind. At any rate, Shavuot did not play a great role in the Jewish life in the days of the second Temple. It was obviously a festival observed only in the temple, and not to any noticeable extent outside of Jerusalem. The holiday first attained importance when it became the festival of the giving of the torah, of G-d revealing Himself on Mount Sinai.

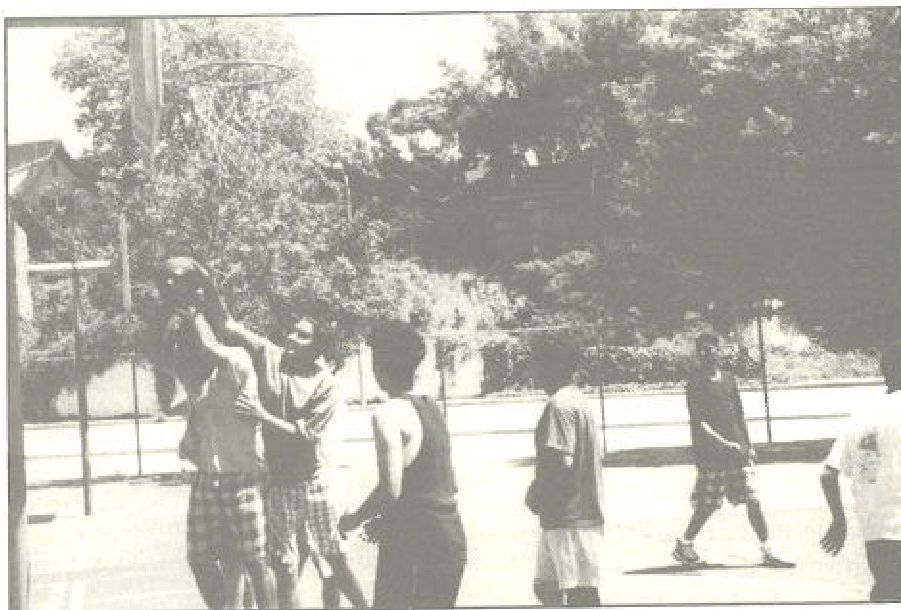
Through this association with the giving of the Torah, Shavuot attained a great importance and became a spiritual festival; a festival no longer associated with agriculture and nature, but symbolic of the spiritual treasure and culture that the Jewish people possess.

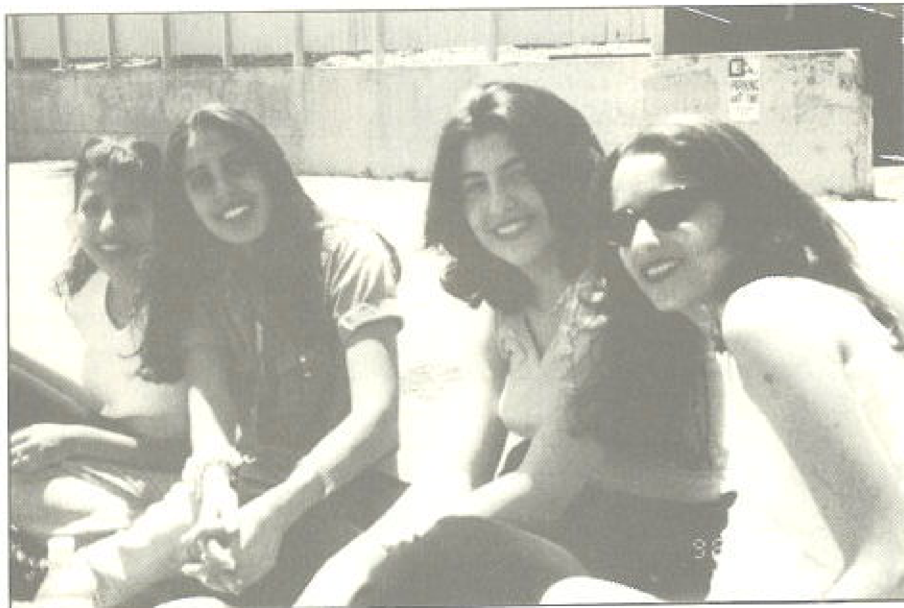
On the first night of Shavuot adults usually go to a temple and stay up all night studying the Tikkun*. Staying awake all night in remembrance of when the Jews were still asleep when G-d came to Mount Sinai to present the Torah.

BASKETBALL BY THE BEACH

By Brenda Tavakoli

On Sunday, April 20, 1996, Paradise Judea organized a small basketball tournament at Palisades High school in the Pacific Palisades. Located 1/2 a mile from the beach, the attendants enjoyed beautiful weather while partaking in a series of basketball games. The 60 attendants were separated into teams a then competed for the championship prize.





The games lasted from 12:00 to 4:00, leaving the winners both excited and exhausted. Not only did the male members participate, but numerous female members also played and showed just what valuable players they could be. All those who attended felt the afternoon was not only challenging, but also a great opportunity to meet new people.

The True Message of Passover

By: Sheila Ahoubim

Almost all Persian Jews know what the holiday Passover is about. The tons of matzah, the two seders, dayenu.......etc. But do we know the true meaning of Passover—why this tradition has lasted so many centuries?, What the meaning of the Hagadah we read is? Well, on March 25, 1995, Paradise Judea held a Passover seminar with the powerful and wise speaker, Mr. Joseph Melamed. Nearly 150 parents attended, listening to the many answers and aspirations they were looking forward to obtaining. Mr. Joseph Melamed spoke in regard to today's younger generation's perseverance of Passover and how momentous the importance of Passover really is. He spoke simply, however with power and vigor.



We were guaranteed to find a different outlook towards Passover and Judaism as a way of life, and I believe most who attended did gain that outlook. Mr. Melamed reminded us of our heritage and roots, whom people have slowly forgotten. We were all taught about the essence of the Torah, and the power which it contained; the way each letter of the Hagadah had it's own value and meaning, the hidden words so vital in our lives and the true meaning of Passover, which we learned was renewal, rebirth, and restoration. A time of spring, a time of a new nation instilled with the powerful word of God— the words of the Torah.





Everyone who attended gained something that would last a lifetime: inspirational words, new learning's. Distinct ways to improve our lives and continue carrying our beliefs for the generations to come. We were filled with new spirit, and hope.

The seminar was concluded with an award ceremony for the hard-working and determined board members of the West L.A. chapter of Paradise Judea whom helped lay the foundation for our growing organization. We all give our thanks and appreciation to them.

For readers 15 - 21 years old

Letter From The Editors



Brenda Tavakoli
University High School



Sheila Aboublin
Birmingham High School

Our membership has grown considerably due to the large success of our party. We now have over two hundred members and many plans for the future. We know that you, our readers and members, understand that we are here to stay and to help. Now we need your help in running the organization. We have a variety of sub-committees that would love your help. In addition, we at the magazine, are continually looking for teens interested in writing or sharing their ideas. Please contact the SIAMAK office if you are interested at (310) 479-4798.

CONGRATULATIONS !!!!!!!!!!!

CONGRATULATIONS TO ALL OF THE PARADISE JUDEA MEMBERS FOR THEIR ACHIEVEMENT AND ACCEPTANCE TO A NUMBER OF UNIVERSITIES AND COLLEGES. AMONG THEM ARE UC LOS ANGELES, UC BERKELEY, UC SAN DIEGO, USC, LMU, UC SANTA BARBARA, UC IRVINE, UC RIVERSIDE, CSU NORTHRIDGE, NYU, AND PEPPERDINE.



ATTENTION ALL READERS-

Did you think that last issue of the Paradise Judea section was too short. Well, here is the solution: Send in articles, or volunteer to be on the Publications subcommittee. We simply do not have enough people writing for our section of the magazine and we need your help! Stop complaining and start helping. Send in anything that you feel concerns our readers. Just think about it this way, you get to put in on your college application, or if you are already in college, then at least your entire family will be really proud of you for six weeks. If you cannot help the situation, then do not complain about it.

isn't anti-Jewish to want to get the history of our age into accord with facts." He continues admitting that " even the truth can be used for repugnant ends. There are indeed individuals who are self-avowedly anti-Jewish and who do use revisionist scholarship as a weapon with which to attack Jews." This may fool the reader to believe his message is not an attack towards the victims of the Holocaust. Certainly this is a contradictory statement because his article wishes to inform the readers that the gassings at Auschwitz are false charges. It gets even better, "Holocaust revisionism is not an attack on Jews, but the natural urge that all men of good will feel to get the history of their age into accord with the facts and to not bear false witness against others, even when these "others" are German." This speech is genius in syntax only because it hits the heart of the reader through the use of ethical phrases such as "men of good", the biblical reverence to the sin of bearing false witness, and "the search for truth", is corruptive propaganda mastered at its height.

The Torah's highest teaching is love and kindness. "What is hateful to you, do not do to any person." It is very interesting to see that The Nation Of Islam and their leader Min. Louis Farrakhan who speak of their victimization can only free their people from bondage by finding every possible way of explaining the roots of their suffering, which comes down to the "white folk", the "Blood sucking Jews " the Arabs, Koreans, and the U.S. Government. Farrakhan is a gifted man of gifted with verbal skills that can deteriorate the minds of the naive. He is a charismatic man with no substance who converges bigotry and eloquence with an almost intoxicating form of speech that is musical to the soul and poisonous to the conscience. Similar to Bradley R. Smith, Farrakhan's intentions is to bring "truth" to those who cannot see it. These intentions that appear as good things conceal propaganda as being an evil weapon to the road of power. Do you think Farrakhan would have gotten where he is today if he preached forgiveness of the enslavement of Africans, that there is good and bad in all groups of people, and that his followers must learn to take responsibility for their own actions? Most certainly NOT! This simply asserts that leaders who debunk quickly become famous and admirable. The question is who are the people he is getting his support from and how? What's amazing is that the more educated class of African Americans are more anti-Semitic than the working class. Farrakhan knows exactly where to address his messages: to students in the universities, "The leaders of America". On Jews and Arabs: Nov. 7 , 1994: New York City he said, "Who is it that is sucking our blood in the black community—the so-called Arab and the so-called Jew." On the Holocaust: "The Jews were never in bondage. Yet the Jews want to corner the term. The Jews think they were the only ones who suffered. The Jews never suffered. Jews never even lost their names." "Little Jews died while big Jews made money. Little Jews [were] being turned into soap while big Jews washed themselves with it. Jews [were] playing the violin, Jews [were] playing music, while other Jews [were] marching into the gas chambers. We wasn't there. We had nothing to do with it . But why all of a sudden am I anti-Semitic—tell me!" He even addresses his fellow black politicians who do not preach his ideology as "butt-licking, butt-poking negro politicians with a slavery mentality." This is not a man who wishes to unify his people, but a man of distortion. His claims of Jewish control :"You wonder why I call it Jew-nited Nations...Jew Nork City...Jew-neversity. Because you control it." Farrakhan asserted that the Jews had been the major involvement in the slave trade which is an absurd proposition because most Jews were in no position to trade slaves, and all that they could do was to survive the persecutions to which they themselves were subjected. But leading scholars-both Jews and Gentiles -affirm that the Jews were not exempt from taking part in this global trade.

His visit to the Arsenio Hall Show proves how Louis Farrakhan can cover up all these accusations with his charismatic form of speech. When Arsenio asked why he thinks there has been so much resistance for him having Farrakhan on this show, he answered with references to Jesus's idea that one should know the truth and the truth shall make one free. He also answered this question that his mouth was freeing the black people all over the earth.

To conclude, there is an understanding out of all of this, and that is that the truth is not always honest.

WHAT CAN YOU DO ABOUT IT?

If you know anyone that is a Holocaust survivor, inform them of the organization, Survivors of the Shoa, where they can donate their story to immortalize the truth of the Holocaust. Contact Survivors of the Shoa, 100 Universal City Plaza-Mt 78, Universal City, CA 91608

obtain this type of movement was through media manipulation. Through the use of expert artists, Hitler was able to depict the Jews in particular as animals or creatures to be detested. This depiction brought about a resemblance in the minds of Germans between the pictures and the real Jews. The Germans would think of Jews as detestable and cowardly people who only take, take, take at any cost. Needless to say this imagery was a warped picture of reality.

Although the Jews were well-off and surviving well, the Germans failed to mention the amount of hard work and planning behind the success. For an ordinary person to see a successful businessman in Germany and relating this to the pictures in the magazines, it is understandable why he would start to detest Jews.

The propaganda was hitting people on many fronts at the same time. The radios carried the message of hate, for example "Wake Up Germany, Judah Must Rot!" or "One People, One Nation, One Leader." Magazines carried caricatures of a sadistic and even pornographic nature. Even the entertainment industry carried this slant in their work, as in the film "The Eternal Jew" leading Germans to slogans and violence in the streets against the Jews.

Further propaganda was pushed off on school children. Instead of handing out books on literature they were given their own copy of Mein Kampf (autobiography of Hitler and his ideology). This was a way to warp the impressionable minds of the young. This is a form of "brainwashing" in its prime.

That although Hitler gained a lot of majority support, it is important to note that many did not have the choice. Many were forced at the threat of punishment. Others were in the danger of losing their positions or influence. Family life was also endangered. Children educated through public schools were brought up with hatred and anger and had grown up to be murderers.

Unfortunately, history has a tendency to repeat itself, and we are supposed to learn from our mistakes. One of man's continual traits throughout mankind is to take the easy route in life. For instance it is much easier for some people to lie than speak of truth, much simpler to point fingers rather than take responsibility for their own mishaps. This has been going on for thousands of years , and exists even in our "politically correct" society today. The goals and ideology of the present bigoted propagandists parallels to yesterdays Nazi leaders and followers. Power being a necessity for certain individuals. There are those who will go through extremes to obtain pride , respect, or plainly power even if it means destroying "others". We must come to the understanding that anti-Semites hate themselves more than the Jews, in other words those who respect themselves, are more able to be tolerant. Hate groups use the Jews and other minorities only to gain respect and power for themselves. The question is how do they accomplish such support? Masterfully, through evil propaganda, using powerful words that have no meaning, chiefly "sound than sense". This device is only effective for the weak minds who would rather believe a man of fame than a man of truth.

While the Nazi rulers blamed the inferior races for their downfall, Holocaust revisionists (deniers) blame the Jews saying that they created this story of the death and torture of six million Jews to speed the process of gaining the land of Zion. Anti-Semitic propagandists have established a movement, known as Holocaust "revisionism" to revise by supposedly scientific evaluation (distorting) the historical documentation of the mass murdering, torture, over and experimentation of six million Jews and other minorities such as the physically and mentally disabled, elderly, non heterosexuals and Christians, and the non-conformists. Even with all the evidence available in the film documentaries, photographs, personal journals, written recordings, and the voices of thousands of Holocaust survivors of today. There are three main goals which explain why Holocaust "revisionism" exists deduced from the Anti-Defamation League of B'nai B'rith-Civil Rights Division: (1) to develop new avenues of expression for anti-Semitic themes; (2) to rehabilitate the reputations of the 3rd Reich and its leaders; and (3) to attack and undermine the legitimacy of the State of Israel.

One well known revisionist, Bradley R. Smith, the co-founder of the Committee for Open Debate on the Holocaust, wrote an article in the Daily Illini entitled *"Holocaust Revisionists Want Truth"* . The title in itself is demeaning and abuses and distorts the term "truth". Smith like many other famous Holocaust "revisionists" comes off to be this scholar who is merely seeking justice, in this case for the Nazis who have been convicted in the Nuremberg trials (courts of law) for committing these crimes against humanity. Smith writes, "The search for truth is always good. It

PROPAGANDA:

THEN & NOW

By: Sanaz Ebriani

OK. Ummm. We want to define it.... Propaganda, that is. Propaganda derives from the Latin phrase *Congregatio de Propaganda Fide*, which meant "Congregation for Propagating the Faith," i.e. the one true faith as embodied in the Catholic Church. The Random House Dictionary of the English Language defines it as "information, rumors, etc., deliberately spread widely to help or harm a person, group, movement, institution, nation, etc." Webster's dictionary defines it as "any systematic, widespread dissemination or promotion of particular ideas doctrines, practices, etc. to further one's own cause or to damage an opposing one."

In today's world of troubled economies, political stress, and competitive setting, clearly a scientific method of spreading ideology is something most organizations would kill for. It's uses can be broad, and apply in many areas of life, from religions to selling toothpicks from middle-class yuppies to presidential candidacy from Joe's Diner to multi-million dollar fast-food chains.

Certainly, it would benefit any organization to be able to make themselves known, and therefore sell. For example, Microsoft Corp. is the industry leading operating system provider. One of the ways it was able to achieve this status was by obtaining enough public support through media and marketing. Currently the Microsoft theme is "Start Me Up" which is a famous song by the Rolling Stones used on television and magazine commercials, which enhances their image.

Propaganda is also heavily used in politics. It can be used on an international level to the local municipal committees. This is an extremely powerful element, which all governments use to achieve support, the support of the populace. Having unified citizens would inevitably raise a country to a new level amongst other international powers. The United States is looked upon internationally as the world's exemplary and responsible government that other countries can lean on. This status was achieved through patriotic people and good use of propaganda. We all have heard, "America is the land of opportunity," or "land of the free. " Many people from troubled countries, such as the Persians Jews, immigrated to the United States with the above notions.

Propaganda, however, can be used negatively as well. In this case, "destructive" propaganda may enter in, where one group seeks to destroy their opponent and empower their own. All manner of unethical activities may be used to harm the repute of one's "enemy." One group may twist the truth, manufacture "evidence" and create "facts," or just say outright lies. These types of activities occur even in today's "civilized" cultures. For example, during the previous presidential candidacy, the desire of each candidate to win, brought about activities that caused defamation to other candidates add campaigns as a tool to decrease the opposer's votes in the election.. Closer to home, the battle between competitors is often visible in television commercial wars i.e. Dominos vs. Pizza Hut about who has better quality service.

Imagine you are a German living after World War I, a life of economic depression, feeling shame for your country because of the defeat in a major war. Ask yourself this question: would you rather some guy, or politician, or some leader tell you that you are a total loser and disgrace to the nation _ or _ that you are the most superior race and the reason for your downfall is the Jews, and without them Germany would be reunited as a sovereign nation? This is exactly what Hitler succeeded in achieving.

He re-energized his whole population and managed to get nearly full backup for his purpose, as he had mastered the art of propaganda. The Germans who had positive feedback were those who were ready and preferred hearing someone who made them feel like victims of the Jews. Using the Jewish people as the scapegoat was a predominant factor for Hitler saying that the Jews are to blame for all of Germany's economic setbacks because they were flourishing in the sciences and business.

Hitler concluded that when dealing with your target audience, one must not negotiate or reason, but rather instill in them aggression, anger and self-confidence.

What were Hitler's goals? Hitler had the purpose to eradicate his country, and the world of the "inferior" races. In his mind, the Non-Aryan [Jewish and Slavic] people were impure. He tried to get rid of these people in various ways, in camps, in gas chambers, and directly in the streets under the fire of his army and the "underground rebels." How was Hitler able to obtain this dislike of Jews in so many people at the same time?

One of the main methods used to

the factory, and to his quest for riches, he explained everything. Omidvar, able to tell that this poor, uneducated boy was out to raise an empire and needed his help, decided to teach him as if he was his own son.

Incorporating himself as Omidvar's child was not difficult for Nasser: For Omidvar was adopted as the father, and Nasser as the son. There were no other children to compete with nor a wife to contend with. Just two lonely people in a large city looking for a brighter future.

Nasser was first taught the fundamental things-reading, writing, simple arithmetic and quickly advanced towards the more complex material. He learned different trades and crafts from being a silversmith, to being a businessman, to being a weaver. his father wanted him to know everything. Having lost one son, he had to know that the future of his wealth would fall into competent hands. For Omidvar was an extremely rich man who, just like Nasser, had built his fortune from nothing; and now, in his sixty-fifth year, had to be reassured that his successful businesses which ranged from mining to growing wheat, would continue to run in the same manner as he had run it for so many years.

Fortunately for Omidvar, he had gotten a son who, was so consumed with knowing everything and gaining everyone's approval, that he committed himself to learning all the things that his father had to teach. He worked so hard, that in a matter of years he transformed himself into a gentleman, leaving no resemblance to the pistachio-merchant and janitor he once was. But even with the polished exterior, Nasser was not fulfilled. Through inheriting his late-father's money, he had become a rich man. He hadn't earned the money and therefore felt that he didn't deserve it. He believed he had cheated himself out of a complete life. He had been so caught-up in becoming a success, that he forgot about his passion for making rugs. He forgot about his desire to sell his works of art to the international houses of royalty. The fame he now lived with could only be attributed to Omidvar's money and kindness.

When he had first taken over the businesses, he hadn't fired anyone; on the contrary, he had raised everyone's wages. He hired young boys to do all sorts of different tasks just so their mothers wouldn't suffer having beggars for children. He even hired young girls-a radical act-in order to lessen the guilt he still had for having left his betrothed years ago. He was known, ironically, as the "anonymous" donor who would contribute money to religious causes (giving contributions for renovating the mosques when it was direfully needed); and building hospitals and roads in the poor slum areas so that people could improve their lives. The people loved him because he was reliable; and the government loved him because he did all the tasks they didn't.

But all these philanthropic acts he had been able to do were because of the money that had been bequeathed to him. Sure he was a kind person, but to be kind for him didn't cost anything. He wasn't going to lose money for he hadn't earned any of it. And although he was now the headman of his father's multifaceted businesses, he knew that he wasn't anywhere near as wonderful as everybody made him out to be.

So to escape all the adulation and praise, he moved back to Kashan. But even there, people talked. Even there people stared and looked at the fine gentleman who could be king. Nasser could not escape the God-like image which people insisted thrusting upon him. He couldn't bear the part for everybody: The happy and content rich man. He was lonely and unfulfilled; he had done things for everybody but himself He needed to apologize to his parents for the anguish he caused. He had to make amends with the scorned girl who had probably blamed his defection on herself. He still had to satisfy that dream he had made to create works of art like his father. And he desperately needed to introduce himself to God.

Some time later, at precisely five in the morning, in a field of tuberoses, Nasser Ramatollah went to meet his maker. This time, personally.

THE PSEUDO-GOD

By: Plotit Sarraf

In the narrow streets of Kashan, where the smell of parsley and tuberoses would mingle and dance together in the streets, there lived a man named Nasser Rahmatollah. Had there not existed in Iran a king already, this man would have certainly ascended the throne. Regardless of whether or not he had royal blood, people would find a way to make him their Shah.

Born into a poor family in the village of Kashan, as a child he worked alongside his father in the local rug factory, handling meters of wool for the making of imperial rugs. Fascinated by the rich and vibrant colors, the astounding ly large wooden looms, the occasional pieces of gold thread woven into the rugs, and the pride taken from a completed work of art, Nasser was intent on making himself a rich man by creating rugs for royalty.

He knew that he would be limited working with his family in their little city, and therefore he made the trek to the larger and more prominent Esfahan. In order to become a major international rug manufacturer, he would have to leave behind everything and take only the essentials: Ahmad, his camel. Without saying good bye to anyone, not even the fifteen year old girl he was to marry, Nasser, along with his traveling companion Ahmad (who died before reaching their destination), set out for his future.

Once there, he discovered what a mess of his life he had made. Without a coin in his pocket, he got employment in one of the local markets selling pistachios. At nights he worked as a janitor in the all boy's school where he would usually end up looking through the cubicles for loose change.

But one night, instead of finding money, he discovered a large, leather-bound book with beautiful pictures of mosques- similar to the ones back home. Excited and extremely lonely, he decided to go prey the next day and introduce himself to God.

At five the next morning, feeling foolish for having made the decision to go prey at so ridiculous an hour, he forced himself into the courtyard of the Masjid-i-Shah mosque. Washing before prayers, he overheard two men, one old and one young, vehemently speaking. Anything to escape reality, Nasser decided to eavesdrop.

The man who was speaking was quiet ugly. With red, devilish eyes, hooded over a flat but wide nose and stretching across a swooping mustache which flowed over white cracked lips; and all on a plate of gray, parchment-like skin, it was amazing that his companion was able to withstand him. Yet oddly enough, Nasser himself was mesmerized by this man. Forgetting his looks, the man had a soothing and balmy voice that made it hard for anyone not to stop and listen.

The discussion seemed focused on education. The older one with the calming voice kept reiterating, "You must learn to read." Whereas the younger man would say: "Literacy is useless. To know how to pray is the important thing." The older man, upon hearing this repeated again and again began to cry, which made the young boy fidgety. He darted around looking for help. Believing that at five in the morning no one would be around, he was relieved when he spotted Nasser staring at him.

Salaam," he said. "My name is Abdul Khan. This is my father Omidvar. Could you take him away? Prayers are beginning and Allah gets mad if you're not on time. Please?"

Pressing a five rial note in Nasser's palm, the son walked away leaving the father alone with a stranger. Confused but amazed, Nasser walked over to the man who was now moaning like a wounded animal.

I have lost my son to God. I have lost my son to God. I have lost my son to God. I have lost-"

"Educate me."

Omidvar looked up and stared at Nasser with pain-filled eyes.

You want me to educate you?" He asked. "Who are you? Where did you come from?" Then, bending his head towards the sky, he raised his arms and with anguish said, "Why me?"

Nasser took the moment and immediately launched into the story of his life. From his life in Kashan, to working as a child in

So the angel made another earthly visitation. This time to Egypt, the Nile delta, where the ex-shepherds on a treeless, dusty plain hoisted huge stones and dreamed of the hills of home.

The angel descended on the sizzling plain where thousands of half naked workers were trying to manipulate stones taller than a man into pyramidal shapes. Some toiled in pain under a relentless sun; others lay outstretched on the sand to regain their strength. It was no place for shepherds accustomed to shady hillsides and restful, meditative vigils.

Michael made his presentation to a highly attentive audience. Nobody coughed and nobody excused themselves to get back to the waiting stones.

When he was finished, the ragged multitude delayed only a split second before they roared with on voice, "YES!". They were destitute of gold and wine and weapons for war, their leaders explained to the relieved Archangel. Love they had in abundance, but that only led to more slaves for Pharoah. Love was a perversion without freedom. Or at least "Ha Tikvah", the hope - of freedom: the hope for a land of their own where every man ate of the honeycomb and drank as often as he liked from the cool streams that ran down to the sea. A land where stones were only the size of grapes and you playfully kicked them aside on the path.

A covenant was quickly signed and the messenger of God left his Torah with these people.

Ted Roberts is a freelance writer, his works have been published in the Wall Street Journal, New York Time and several Jewish publications across the United States.

I KNOW AN ANGEL

By Benjamin Manzoor

For years I've known an angel
Though she may not have shown
As others shouted and complained
From her I've heard not a groan

I love her very dearly
And I hope it only shows
That my love for her as she
Loves others only daily grows

Those who know her have all seen
A piece of heaven on our earth
And that is why we all
Love her for all we are worth

On her birthday every year
We all shed a tear
For as we all get older
She only gets prettier

A smile that lights up the room
And a face that scares the gloom
Though she may not have shown
For years an angel I have known



THE ARCHANGEL, MICHAEL, NEGOTIATES A COVENANT;

A SHAVUOS STORY

by : Ted Roberts

After humankind's first disobedience in Eden, the Lord looked down and reflected with regret: Those folks down there need some rules. So he conceived the Torah. A staff to lean on and a stick to prod the soul. A rule book and a song book.

The Lord then called to his presence the Angel Michael and commissioned him to deliver His gift.

Michael hurried earthward with the Torah the Book of Books under his arm. His first target was the Canaanites. The delegate of the Lord tried to explain his mission, but the crowd was so busy planting grapes, weeding the grass from the grapevines, and pouring the juice of the grape down their throats that no one would listen. The archangel tried to deliver a short speech on moderation - but he was heckled. "Listen." said one old guy with a nose colored like a strawberry, "the God of sweet tasting fruits put this dreamy, delicious drink here for us and we're not going to disappoint him." The Archangel and his Torah left in a flash of white light.

He touched down to earth again in Philistia, at the high pass through the mountains. There, congregated as though awaiting him, were thousands of Philistines all armed with bronze spears and shields and warlike expressions. Michael stood in the road, raised the Torah, and told of its glory. Had he been mortal, he would have been crushed under the feet of the screaming army as they marched over the pass to meet their foe. "The God of war has given us the spirit of the lion. We don't want your schoolboy's book of rules," shouted their leader.

The astonished angel left with his head down and the Torah cradled in his arms. Maybe, he thought, he should make a drastic geographical change. Maybe the warm shores of the Mediterranean energized these nations with too much passion for war and wine. So the divine messenger followed his celestial compass to the land of the Assyrians - an inland people. He descended into a large courtyard with green grass and flowers. Men and women in various states of repose clustered on soft beds of grass and flowers. They clasped each other and spoke low; their eyes locked upon those of their partner.

Nobody interrupted the radiant spirit as he described the legacy he offered. But no one looked away from the hypnotic eyes of their partner. "It's an inappropriate time to visit," finally said one of the entranced lovers, "and we're not buying any books today. The God of Love has imbued us with passion and we intend to enjoy it. Please close the courtyard gate on your way out." And he did.

Back to Heaven he flew and told the Maker of all nations of his rejection. The Creator pondered. Then he lifted his head and his eyes gleamed with the same light as when he blew breath into the nostrils of Adam. He told his messenger of a small tribe of slaves; former shepherds who loved to wander the hills and valleys of Judea, now in Egyptian bondage. "Go now," he commanded Michael, "and make them an offer they can't refuse - like my Torah and a land of milk and honey in return for obedience to my law."

problems in public. We like to tell our problems to a very close friend and have him or her discuss our problems in public. That's why we have invented the oldest and the most reliable news network in the world, the Gossip News Network abbreviated as GNN and advertised as 'All the gossip, All the time'. In our culture, any news, true or false, is passed through this network. That is why we should have an Iranian television program dedicated to gossip, something like 'This Week with David Brinkley'. We could get a group of men and women, put them in a TV studio on weekly basis and let them gossip on about anybody, any subject, and anything while we broadcast the whole discussion live for our audience. Considering the fact that our show will be played on cable, profanity (another tool of Iranian gossipers) will be encouraged.

The other thing I have been thinking about is an amateur [or professional] talent show specially designed for Iranian singers. Kind of like the old 'Gong Show' or 'Star Search'. The reason I have thought about this program is the fact that in this day and age, any Iranian between the ages of 20 and 25 who has saved up 20 thousand dollars or so wants to become a singer. These people make this decision without having any kind of a regard for public health. Although the constitution of the United States- as part it's Bill of Rights- has guaranteed singing as a form of 'Free Speech', it limits it when it becomes torturous for other people such as you and I. These young singers seem to have forgotten the fact that 'talent' is the most important ingredient of becoming an artist and God knows most of them lack considerably in that department. We have so many singers that we have run out of unique names for them to the point that a number of them carry the same name[3] . Anyway, as part of our community service program we will provide the 'Iranian Gong Show' which will showcase these new singers before they go ahead and spend their parents' hard earned cash. As they are singing the song, if they are good enough we'll let them finish, otherwise, we'll have a few vicious Blood Hounds chase them right out of the studio doors and into a new career.

We also need some new TV series. For example some new sitcoms, kind of the Iranian version of the popular American TV shows. We can create 'The Ca-sse-bie Show' based on 'The Cosby Show' about a Doctor who cheats the insurance company and his attorney wife who does the same; 'Rachel Khanoom' based on 'Roseanne' about a lady who has gossiped about every one in the neighborhood, 'Fereydoon' based on 'Frasier' about a divorced male who is still depends on his mother to make decisions, and 'Homayoon's Heroes' based on 'Hogan's Heroes' about a group of Iranian Jews waiting for their US visas in Italy.

I am sure you can also come up with some of your own programming so let's get together and add some culture to our Persian TV. Believe me, you can not do any worse than the ones running the show now. You might even consider having a bigoted, inconsiderate, mono-directional minded person have his or her own show to talk about politics and ethics and make fun of every philosophy that does not match his or her own dinosaur age logic while the audience claps and cheers after every comment. On the other hand, I think we are more culturally advanced to invite Rush Limbaugh to perform a show for us. Don't you think?

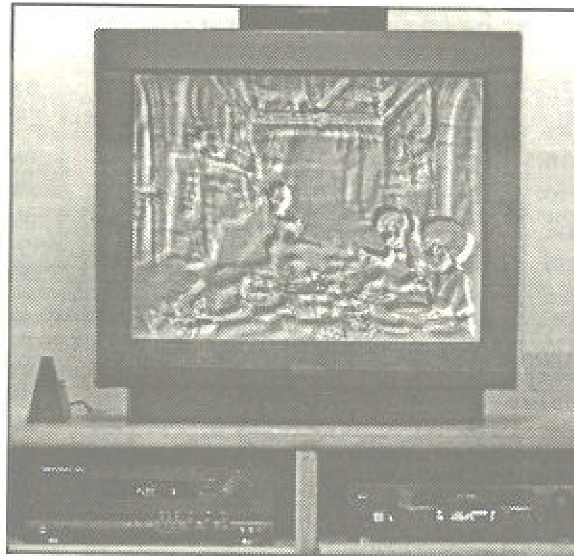
Mansour Behnami [4]
April '96
Los Angeles

1. An Iranian Dish.
2. Another Dish.
3. For example Shahram Shab-Pareh, Solati, K? . . . Coudn't they find another stage name?
4. Mansour Behami is anti establisment freelance writer residing in Los Angeles

IRANIAN TELEVISION

by : Mansour Behnami

Have you been watching the Iranian/Farsi/Persian [which ever word you want to use] television recently? If you have actually spent time watching them, you realize that they are the worst group of programs on TV. In a sixty minute program, you will see 40 minutes worth of commercials, five minutes worth of news, five minutes worth of some music video by some new singer [more on this later] and the rest is some guy sitting in a chair telling you about the not-so-interesting things that happened to him the day before while he was eating his Aab-Goosht[1] with his wife and his neighbor. Most of these programs offer nothing cultural, educational, historical, informational [or any other noun that ends with an -al] to their viewers, and we boycott the ones that have some hints of culture in them because they are related to the ruling regime in Iran.



I have been thinking about this and given the proper chance , I'd like to offer some alternate television programming to our community which I think would be acceptable by everybody. I'd like to start by creating a whole genre of IRANIAN TALK SHOWS. You know, kind of like Geraldo, Ricky Lake, and Oprah, but discussing Persian problems. These series could be divided into adult and teen-age talk shows since, the same as the American TV, the adult and teen-age problems are quite different. Imagine the headlines for the adult talk shows: " Tonight in Sara Khanoom: 'How can I live in this town if I do not drive a Mercedes Benz?' or ' Mother-in-laws: Always a pain or just most of the times?' or 'My daughter wants to marry a person who is not a doctor...'" Also: "Wednesday on Ya'Ghoob: 'My wife has stopped cooking Gondi since we moved to Beverly Hills' and on Thursday: 'Down-town: Should we believe all the economical complaints or just ignore them?'" Our teen-age section will be hosted by an Iranian-Americans in that age range: "This week on Niloofar: 'I hate my parents because my Bar/Bat-Mitzvah was not in a five star hotel.' or Today in Ramin: 'Should I call myself Iranian or not?'".

Also, since it seems to be the topic of discussion where ever you go these days, we can have a daily forum about 'Marriage'. These days, everybody, every day, in any discussion is talking about it. Girls are blaming boys, and boys are blaming girls, and both are blaming the society. We could turn this forum into a game show, and have the girls and the boys team, and let them compete against each other and who ever wins gets to gripe about the problem at hand for the rest of the show. Another type of a show in this genre could be a Persian version of 'The Dating Game'. Remember? One person choosing a date from a panel of three by just asking them dumb questions and without seeing their faces? Or, how about 'Love Connection'? Wouldn't it be great to have the audience choose who you should marry rather than it being your mother?

The only problem I can find in creating these shows is the matter of finding people who want to discuss these and other subjects on camera. Iranians as a rule do not like to discuss their personal

• My conversation with a member of Thailand's community was interesting. He mentioned that there are some Iranian Jews who live in Thailand and are involved in Jewelry business and reside in that country few months of the year.

I should point out that all the Jews in Thailand were originally born elsewhere and have resided in that country for business purposes.

• Most of the Jews with whom I spoke had one thing in common: They had migrated and moved from one country to another, at least once in their lives. They were all good examples of "wondering Jews." Which should remind us how thankful we must be for having an Independent and free state of ISRAEL in our life time.

• President Ezer Wisman, Prime Minister Shimon Perez and leader of the Likud opposite party Benjamin Netanyahu were among the speakers who discussed the economical, political and social effects of Israel's peace with its Arab neighbors.

• Mr. Wiseman encouraged the Jews living in Diaspora make "aliya" immigrate to ISRAEL. He said the future is bright and it is getting brighter every day for Israeli citizens. He also mentioned that Western culture is a great danger to social and cultural structure and fabric of ISRAEL and encouraged the participants to do their utmost to educate their children about Judaism and the values it advocates.

• Mr. Shimon Perez was optimistic about reaching a peace agreement with Syria in near future.

He said that domestic foreign investments in the country have soared since the Israel-Arab peace agreement. He mentioned the recent start of political relations between Israel and the Arab states of Tunisia, Morocco and Islamic Republic of Mauritania and economic relations with Qatar and Oman.

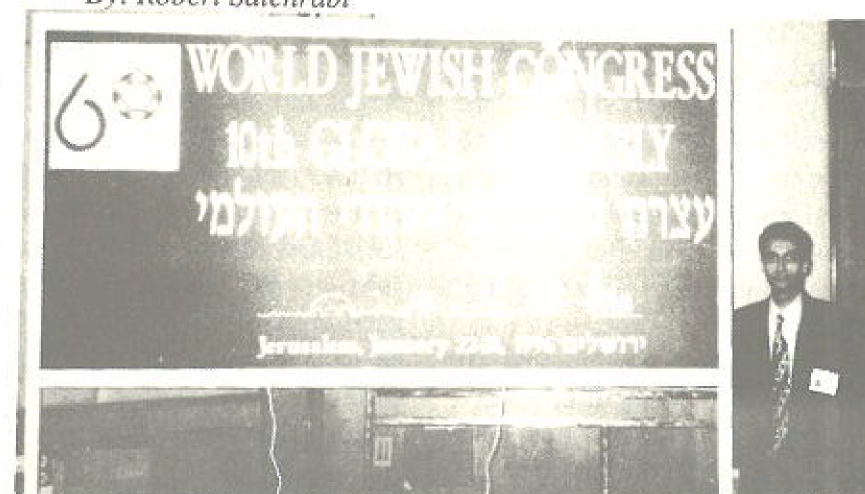
• Participating in this conference was a unique opportunity to be acquainted with other Jews around the world and deal with important issues facing the future of our people. The fact is: If we, alone! with our children, do not practice Judaism, do not lead a Jewish life and do not keep Jewish tradition, we are doomed to be extinct. In addition, Jews will be endangered species of next century. Think about that a second time. You will realize the magnitude of the crisis.

Robert Salehrabi
January 96
Jerusalem

A report from the 60th Anniversary of the WORLD JEWISH CONGRESS (WJC) IN JERUSALEM

By: Robert Salehrabi

From the 22nd through the 24th of January 95, **WORLD JEWISH CONGRESS** celebrated its sixtieth anniversary that coincided with the Jerusalem 3000 festivities in ISRAEL. Jewish delegates and representatives from 70 countries around the world participated in this conference. Our special corespondent to the conference, Robert Salehrabi, has prepared this article for us.



WORLD JEWISH CONGRESS could be compared to the United Nations designed for Jews. It deals with issues that concern Jewish communities around the world and addresses religious, political, and cultural affairs of such communities. Among many numbers of topics covered in this conference was: future direction of Jews in Israel and Diaspora, Israeli-Arab peace process and important role of Jewish youth and teenagers in the future of Judaism.

The main theme of the conference was "World Jewry at the crossroads." Data and statistics gathered from the Jewish communities around the world show that our population has drastically plummeted compared to 50 years ago. With a decrease in overall anti-Semitism around the world and more political and economical freedom, Jews are intermarrying and assimilating at higher rates that distances them and their future children from Judaism.

Over 50 percent of U.S. Jews who married in the 80's, married a non-Jewish partner. The percentage of Jews in the U.S. has decreased from a post war high of 4% to today's 2.3 %. Population declines of over a third have been documented in Latin America and Europe. Most of the representatives at the congress shared the common belief that there is only one way to combat this trend and that is: Practicing more of our religion and teaching it more to our children. There is simply no other way.

- Among the representatives, there were Jews from countries that not many of us usually hear of their communities. Countries like Bosnia, Cuba, India, Mongolia, Tajikistan, Thailand, Uzbakistan and some others.

- Leaders of the Jewish communities of Bosnia, Serbia and Yugoslavia along with Edgar Bronfinan, President of WJC awarded the Nachum Goldman Gold Medal to Mr. Richard Holbrook, Assistant U.S. Secretary of State, in acknow-ledgment of his peace making efforts in Bosnia.

✡ On May 19, 30 members attended the play of **BEAUTY AND THE BEAST.**

✡ More activities of the same kind will be scheduled during the Summer.

✡ Do not forget about the programs for the **month of June**. For those of us who are interested in a little bet of sport, join us on June 2 & 30 for bike riding and roller blading on the beach. Our next round table will be on June 11 in our Valley office. On June 23, Santa Barbara is waiting for us.

✡ If you are interested in joining any of these events, leave a message on Yaran's voice mail.

CHASHM ANDAAZ Magazine / Publication Committee:

✡ To have a better business, **ADVERTISE** *Chashm Andaaz*. We can connect you to the most affluent & educated of the Iranian Jewish community. As you compare our magazine with other existing Iranian publications, you will see a difference in the quality of ***Chashm Andaaz***, and advertising rates are.

✡ As of this issue (#48), our circulation has grown to **OVER 8,600 HOUSEHOLDS**, the mostly circulated Jewish Persian publication in the world (U.S. post office certificate is available as the proof of the circulation). Our subscribers are from all over the world, including: Israel, Italy, England, Germany, Canada.

✡ Correction from previous issue: The article written on "World Of Computing" was written only by Dan Daneshrad not by Sanaz Ebriani.

NEWS & EVENTS

✡ The City of Hope National Medical Center Department of Diabetes, Endocrinology and Metabolism in association with the American Diabetes Association will present a Diabetes Association will present a Diabetes Health and Product Fair on Saturday, May 18, 1996 to provide educational information on managing diabetes . . .

✡ 40 Years age in JTA: New York - The growth of anti-Semitism in the United States appears to have been halted, but there has bee no appreciable decrease in anti-Semitism in the past two years, according to a survey by Elmo Roper appearing in the February issue of fortune magazine. Of those polled, 8.8 percent can be classified as ant-Semites on the basis of their replies to two key questions, the survey shows. One key question was: "Are there any organizations or groups of people in this country who you feel might be harmful to the future of the country unless they are curbed?" To this, 5.1 percent named Jews. The other question was: Are there any groups of people you think are trying to get ahead at the expense of people like you?" Here, 6.5 percent said the Jews.

ADMINISTRATIVE POSITION AVAILABLE

SIAMAK office is in the process of hiring a full time employee for the administrative position.

Resume needs to be faxed to **(310) 445-5488.**

Qualifications: Bachelors degree from United States is a must, excellent knowledge of English language, strong communication and computer skills essential, organizational skills are important aspects of this position.

Tikkun Committee:

☆ **This month**, needy families of the community picked up food and some of the donated clothing, and the rest was donated to National Council of Jewish Women (90 bags of clothing & raised over $8,025.00)

☆ You too can help these needy families by **DONATING** clothing, furniture, toys and canned food to ***SIAMAK*** organization. A receipt will be given to you for your donation which can be used for tax-purposes. We would like to thank those who have recently helped: Jilla Hakim, Kamran Hayeempour, Soraya Shakouri, Mitra Melamed, Moses Fallas, Fariborz Nikoo, Jimmy Mohaber, Minoo Hamodot, Edmond Banafsheh & Kashani Family for their donation of clothing and household equipment.

☆ If you are in deed of a Job or would like to hire someone, let us know.

Yaran Committee: (for single, Jewish adults, under 45) (voice mail; # 310-281-1161):

☆ Spend Tuesday nights with Yaran. First & third Tuesday of the month - **Book club**.

☆ **Networking** at Beverly Hilton: On April 23, we had a seminar about the Internet. As you know Internet is fast becoming the world's largest virtual library, providing information on everything from business to law, finance and education. Be the year 2000, over 300 million people worldwide will be Internet literate. Our speaker, Robert Wasserman, owner of IlliterNet, discussed the different ways that Internet can be utilized for both personal and professional purposes. There will be a class for those who want to learn more about the Internet. Those who are interested should call the organization right away to sign up. There will be limited space.



☆ **Book Club:** This program is expanding rapidly. Over 30 people attend every meeting and discuss their favorite books.

☆ **Horseback Riding** program was held on April 21. This program was sold out. Participants spent one hour horseback-riding, and a picnic at Griffith Park. Afterwards everywhere you looked, people were playing, cards, backgammon, dodge-ball, etc. As a treat, a "Mariachi Band" played as the participants danced the afternoon away.



SIAMAK'S NEWS & FUTURE EVENTS

✡ On April 14, our organization (SIAMAK) joined Hadassa at their garden party. Our booth, was situated in the middle of the gathering area with books and other attractions. The Hadassa organizers with many volunteers did a magnificent job. This event had a more than expected turn-out — main reason being the fact that Hadassa announced their garden party plan at the Council of the Jewish Iranian Organizations. Therefore, with a unanimous vote the Council decided that no organization should compete with Hadassa's event. It is estimated that over twenty five hundred people attended this garden party.



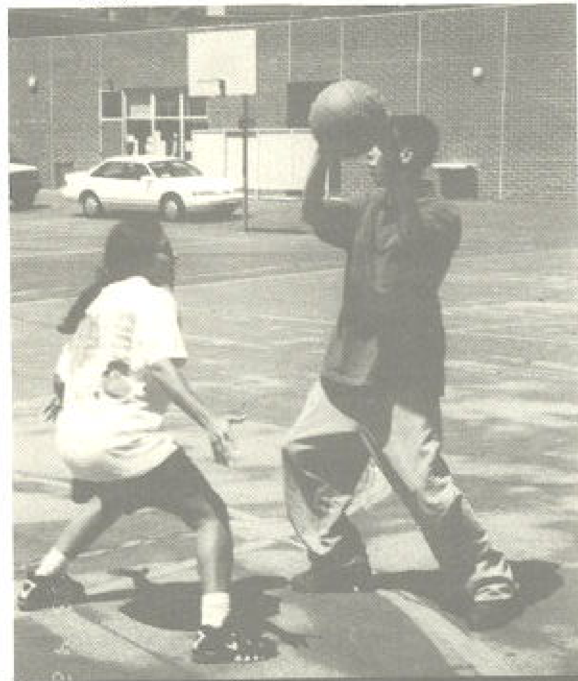
PARADISE JUDEA Committee (15 - 21 years):

✡ If you are interested to **GET INVOLVED & VOLUNTEER** in a committee, please call our office so we can tell you about the different committees under Paradise Judea.

✡ Paradise Juda's last **SEMINAR** was on Monday, March 25 at Olympic Collection. The topic of "Passover" was presented by Joseph Melamed. How do today's Jews experience Passover? How do you explain Passover to the younger generation? What does Passover mean to you? How important is Passover to you? About 200 people attended this seminar. Members of our Valley Chapter gave a certificate of appreciation to each member of the Los Angeles Chapter for their hard work and pioneering P.J. activities. An article about this event is published in this issue of Chashm Andaaz.



✡ **BASKETBALL TOURNAMENT** was held at Palisades High School on Sunday April 21st. Out of the 60 attendees, six teams were selected to compete for the championship. There will be follow up games in the near future.



IN THIS ISSUE:

SIAMAK'S

Paradise Judea:

CHASHM ANDAAZ

Published by:
International Judea Foundation
aka **SIAMAK**
(A Non-Profit Organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel: (310) 479-4798
Fax: (310) 445-5488

Chashm Andaaz is a publication that reflects the thoughts and achievements of Jews all over the world. Our goal is to display problems, hopes, and wishes of Jews, to fight all kinds of discrimination, and to support all humanitarian goals of people on Earth.

Opinions expressed in this magazine are of the contributors and not necessarily of the organization.

Chashm Andaaz will not be responsible for the contents of advertisements, nor will it be responsible for typographical errors.

Chashm Andaaz makes no representations as to the kashrut of food products and services.

Chashm Andaaz will reserve the right to reject any material received. No articles, can be used which do not contain the writer's name and address. At your request, we can print your articles anonymously or under an assumed name based on the laws of the United States of America.

Behrooz Zinati, D.D.S.

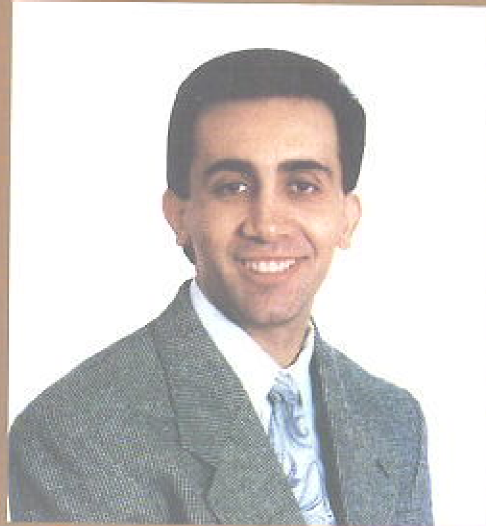
Orthodontics for Children & Adults

زینت بخش دندانهای شما...



دکتر زینتی





دکتر بهروز زینتی... ارتودنتیست

متخصص در ردیف کردن دندانها و زیبایی فک و صورت

نوجوانان، جوانان و بزرگسالان

مشاوره اولیه رایگان

(310) 652-2010
Beverly Hills

قبول اکثر بیمه‌ها

(818) 986-8669
Encino

مطب در بورلی هیلز

240 S. La Cienega Blvd., Suite 404
Beverly Hills, Ca 90211

مطب در انسینو

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, Ca 91436



International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
Permit No. 1562
Van Nuys, CA